بسم الله الرحمن الرحیم

شکر و سپاس بی قیاس آن پروردگار را که معلم اشیا و مظهر اسماست و مبدع صور
بدایع و مسبب ضرر و منافع و آفریننده که اندر سقف منور صد هزار اختر
منور بر خشایند و اندر ساحت این سپنجی سرای از خاک تیره هزار گونه گل و
لاله بر رویاننده و بینائی و دانائی و شنوائی و پادشاهی در اشتم ا
خداوندی که از بس قدرت در قعر بحر حس و حرکت جانوری مند و مسکن و مقر

دیگر

و ضمیر او داند و آواز شنود و او را روزی رسانیدن تواند قوله تعالی یعلم
خائنة الاعین و ما تخفی الصدور زمین و آسمان پدید آورنده
مشیت اوست و تمکین و مکان هست کرده ارادت اوست بیت
قدرت اوست هرچه بود و نبود ۞ خالق هر که بود و باشد اوست ۞ مار بی
پای جز بقدرت او راه نبرد و مورچه در جوف شب تاریک جز بمشعله
هدایت او نرود بیت آرمیده ز قدرتش بصواب ۞ مور در خاک و ماهی
اندر آب ۞ پس از علم طب که مشتمل است بر حفظ صحت مزاج انسان و سبب
و معالجه امراض آن و دفع ضرر مجاعت و تدارک آنکه از آن قاصر باشند
و معرفه دواهای معین بر جمله و بالجمله اشیائی که درین کتاب مودع است علمی
شریف تواند بود و چون این معنی رای جهان آرای مخدوم جهانیان خدیو کیهان
مالک ازمة الامر اجلال انوار سلطان الاعاظم والاکابر مجمع انواع المعالی والمفاخر
ذی الحسب الزاهر امجد الدولة تاج الاسلام والمسلمین المؤید بتائید رب العالمین قوام

الملک صلاح العالم مقرب الخواقین والملوک والسلاطین همایون اعظم نایب
السلطنة المعظم ابو المعالی محمد بن عزّ الدین طاهر اعز الله انصاره
وضاعف اقتداره که مهبط انوار و مخزن اسرار نامتناهیست معلوم
محقق و مفهوم و مصدق بود از انجا که همواره دواعی همت همایون و بواعث
نیّت مبارک و میمون اوست خود را بر اجتنای ثمرات علوم یقینی
و اقتنای معارف حقیقی مصروف میفرماید بنده و بنده زاده خویش
نظام المنشی انجح الله سوله و اضعف مأموله اشارة عالی لا زال عالیا مؤلف
ارزانی داشت که کتاب الایضاح فی اسرار النکاح را که استاد کبیر عالم
محقق شیخ عبد الرحمن الشیرازی بن عبد الله الشیرازی تغمده الله بمغفرته تالیف
کرده است و غایت جهد در تفخیم و تتمیم آن مبذول داشته و الحق در تمیز
ید بیضا نموده و گوی سبق از متقدمان ربوده چنانکه هم خویش در مدح این
فرموده شعر علیک بمضمون الکتاب فاننا ٭ وجدناه حقا عندنا بالتجارب

معاجینه تریاق و صل الحمایات ٭ از لغت تازی بزبان فارسی نقل کند
و از کتب دیگر مثل جامع اللذات و غیره مسئله چند که محتاج الیه باشد بدان الحاق کرده
شود تا فواید آن عامتر و عواید آن تمام تر گردد امر اعلی را که نسبت بجانبیان
فرض عین بلکه عین فرض است امتثال و انقیاد نموده معترفا بالعجز و القصور در ان
معنی خوض پیوسته آنرا از لغت تازی بزبان فارسی نقل نموده و در مواضع که
احتیاج افتاد اصلاح تقدیم داشت و مسائلی دیگر که هم چند نیمهٔ این کتاب
بلکه بیشتر باشد از جزو علمی و نسخ ادویه و اشربه و غیرها بقدر قدرت و احتمال
حال بعضی از مواضع دیگر بدان اضافه کرده و ترتیب آنرا بر قرار اصل گذاشت
و این مجموعه را مناسب حال آن کنج الاسرار نام نهاد و امید بفضل حق تعالی
وثوق تمام دارد که در بندگی حضرت عالیش لا زال علیه بنظر رضا ملحوظ شود و بنده
کمینه بشرف عنایت و رعایتش محظوظ گردد باری تعالی ذات مطهر او را از
حوادث زمان و طوارق حدثان در کنف حمایت حریم رعایت خویش

مصون و محروس دارا دانه علی ذلک قدیر و بالاجابة جدیر **مقدمه** اکنون پیشتر
از ان که در نقل و ترتیب ابواب کتاب شروع نماییم صواب چنان نمود که مقدمه
چند در قوانین کلی امر باه ایراد کنیم و بر طالب حواس پنجگانه یعنی بصر و سمع
و شم و ذوق و لمس نزد اصحاب عقول سلیمه و ارباب طبایع مستقیمه معلوم و
مصور است که لذیذترین و شریفترین لذات جسمانی لذت مجامعت که
داخل است در لذت لمس اما آنچه لذیذتر است از جهة آنکه مستلزم توالد و
تناسل است که مطلوب بالذات است و لذات دیگر نه چنین است لیکن اگر
امر مجامعة بر وجهی که قوانین طبی مرعی باشد اتفاق نیفتد اگرچه در حال ضرری
محسوس نشود اما بعد از علوای سن بجایی رسد که تدارک متعسر بلکه متعذر
بود پس رعایت قوانین طبی درین باب بر عقل واجبست اما بحسب اوقات
حکما و اطبای یونان چون افلاطون و بقراط و ارسطو و جالینوس و اطبای
اسلام چون محمد زکریا و حنین بن اسحق و غیرهم برین اتفاق کرده اند که

یاید

مجامعت را بهیچ وقتی موافق تر از موسم بهار نیست درین فصل هوا معتدل و خون
که مرکب روح است در افزونی و حرارت غریزی قوی و رطوبت وافر
باشد و از افراط مجامعت بد نیز اگر ضرری نرسد و تابستان گرم و زمستان
سرد که بدن متاذی شده باشد بسبب گرما یا سرما از جماع احتراز بهتر بود
و بروز بهتر از ان بود که بشب الا کسانیرا که شرم مانع شود فی الجمله اندک
جماع وقتی کنند که تن آبادان بود و در اعضای رئیسه و نشیمن هیچ علتی
نباشد و باید که معده سخت ممتلی نبود و در مستی و سن کودکی که پیش از مراهقت
بود یعنی نزدیک ببلوغ و بعد از خسته شدن و بعد از گرمابه گرم خصوص کسیرا
که مغلوظ بتکلیف باشد نشاید چه اگر درین وقتها افراطی اتفاق افتد بدن را
سست کند و مفاصل را ضعیف گرداند و قوة قطع کند و اعضا را تباه و حرارت
غریزی را کم کند و یبوست مزاج احداث کند و آتش معده و جگر را بمیراند و طعام
تمام هضم نشود و رنگ روی ببرد و خون تیره کند و گوشت اندام سست کند

وحواس ظاهر و باطن را کدر گرداند و موی سر بریزاند و علت کرده و درد پهلو
احداث کند و در امعا نفخ و قرقره پدید آورد و بیم قولنج بود اما بدانکه همچنانکه
افراط در جماع مضرّ است ترک جماع کسی را که معتاد باشد هم زیان دارد و ما
زیانهای او را با علاجهای آن در آخر این مقدمه تفصیل بیاریم اما بحسب امزجه
کسی را که مزاجش میل بحرارت و رطوبت دارد و رنگ رویش احمر بود که سرخی باشد
و رگها فراخ و برخواسته و موی سینه بحد اعتدال و موی عانه و رانش درشت
و مفاصل عصبانی قوی اینچنین را مجامعت مضر نباشد اگرچه افراط کند
الا آنکه خطائی که افتد و زود تدارک توان کردن اما کسی را که مزاجش بسردی
و یبوست و یا بحرارت و یبوست و یا ببرودت و رطوبت میل دارد اگر
رنگ رویش زرد و سفید باشد و شکمش بزرگ و پیه بسیار و موی جعد و نرم
و رگهای تنگ در گوشت پنهان و اعصاب باریک و بر اندام موی تنک
و سیاهی چشم سخت سیاه اینچنین کسی در مجامعت سخت سست بود و اگر کند

متضرر

متضرر شود و کسی را که بر زهار موی نبود و یا آنچه دارد پراکنده بود اگر در مجامعت
افراط کند بیم مرگ مفاجات بود و کسی که گونه رویش بسیاهی زند و تیرگیش باغز
بود اگرچه حریص بود بجماع اما بسیار نتواند و همچنان سرخان باشند ولیکن نتوانند کردن
و اما کسی را که بسال بر آمده باشد و طبعش ببرودت و یبوست میل کرده مجامعت او را
تباه کند و اگر کسی خواهد که جماع بسیار کند و از آن کار فرو نماند باید که ازین ده چیز احتراز
نماید اول از بول نگاه داشتن بسیار دویم از پیاده رفتن سیم از دویدن چهارم
از غم بسیار کردن پنجم پشت بر تابه گرم حمام نهادن ششم از بیداری بسیار هفتم
از اسپ تاختن بسیار چنانکه مفاصل درد کند هشتم از افراط در قی و اسهال نهم از
خون بسیار گرفتن از رگ باسلیق دهم از ترشیها و ترهای سرد و میوهای
سرد و حبوبات چون کاورس و ارزن و فی الجمله اعتقاد درین باب بر کثرت
منی و وفور حرارت و آسایش است و این ده چیز است که صاحب جامع اللذات
در کتاب خود آورده و صواب آنست که هفتم و دویم و سیم و ششم را ملحق نهم نهند

چه دو داخلند در تحت خشکی و همچنان قسم چهارم و هشتم را یک قسم نهند چه هر
داخلند در تحت استفراغ و برین تقدیر جرحهائی که از آن احتراز باید کرد
هفت قسم باشد و چون بعضی از قانون کلی نوشته شد صواب آنست که
ضرر مجامعت و خطائی که درین باب افتد با معالجهٔ آن ایراد کنیم تا اگر خطائی
واقع شود تدارک آن معلوم باشد و باک نداریم از آنکه از معالجهٔ جزوی را
درین مقدمه ذکر کنیم چه غرض کلی آنست که آنچه درین علم در بایست است درین
کتاب یافته شود و آن بران تقدیر حاصل شود و اما بدانکه ضرر کثرت
مجامعت از پیش ذکر کردیم اکنون معالجه را بر سبیل اجمال نویسیم پس گوئیم که چون ضرر
از اکثار جماع بود دو وجه است یکی آنکه مزاج ببرودت مایل شود علامتش آنست که
نبض متغیر و متقارب بود و یا بطی بود و بسردی اعضا احساس افتد و صاحبش
از سرما متاذی گردد و بگرما بیاساید دوم آنکه مزاج بحرارت و دق میل کند
علامتش آنست که نبض متواتر بود و با سرعت و بعد از سکون از حرکت جماع تن

بحر

ملتهب شود و صاحبش را تاسه گیرد و بعد از تناول طعام حرارت حادث شود پس
علاجش نیز بر دو وجه نهاده اند و اما علاج آنان که مزاج ایشان ببرودت میل کند
آنست که شراب ریحانی خورد و ماء اللحم کوفته برقی گرفته و نخچه چنانکه گوشت
در آنجا کم شده باشد و با زرده بیضه و دارچینی و فلفل و شقاقل مترز کرده بخورند و
مشک ببویند و از دواء المسک تناول کنند و از خاگینه پیاز و کندنا بخورند
و نخود بسیار بکار برند و آب نخود با شراب بیاشامند نفع یابند و با گرم
استحمام کنند و با روغن بابونج و روغن گل بهم آمیخته تجرع کنند و اگر معده قوی
حال بود پیاز بریان کرده و شلغم بریان کرده با نمکی که دران تخم گزر کرده باشند
با نمک سقنقور استعمال کنند و اما آنان که مزاج ایشان بحرارت میل کند باید که
ایشان چیزی استعمال کنند که مستجمع دو معنی باشد اول تطفیه دویم تولید بدل ما یتحلل
از منی از چیزها مثل قلیه و سلیخه بود و بیضهٔ نیم برشت و حلوای شیر و تخمین
و کشک مربی با آب خنک تر و هریره که از گندم و نخود گرفته باشند و مغز ناکیان

دخروس ماهی معتدل در بزرگی و کوچکی بریان کرده چنانکه هنوز گرم باشد و حلوایی
که از شکر و بادام مقشر کرده ارد کرده ساخته و از این بسیار بخورند و سوهجان
با شکر و بادام استعمال کنند که آنرا در این معنی خاصیتی نیکست و شوربای گوشت
با شراب سیب بیاشامند و اندکی کافور ببویند و دلرا بلخالخ تبرید کنند
اما زیان بود ترک جماع آنکس را که عادت داشته باشد ضرر آن اوجاع
المفاصل و درد نشیمن و گرانی سر و گرانی حرکات و درد زانو و قطع نسل
و امثال این و علاجش آنست که اگر دست دهد جماع کنند و الا سفوف تخم
پنجنکشت و تخم سداب با شکر استعمال کنند و کسانی که مزاج ایشان ببرودت
مایل بود سفوف تخم کاهو و تخم باقلا با شکر و کسانیکه مزاج ایشان
بحرارت مایل باشد و غذا اندک خورند ترشی بخورند و پاره سرب بر کمرگاه
بندند اما در زیان مجامعت بر گرسنگی ضرر آن نزدیک است بضرر اکثار جماع
علاجش هم نزدیک است بعلاج آن اما در اینجا غذا ها با گوشت موافقترست

و در اینجا

و در اینجا احتراز از ذوق بود و در زمان اجتماع بر امتلا ضرر این شبیه است
بضرر حرکت بر امتلا و سیری الا آنست که ضرر این قوی تر باشد
طعام غیر منهضم را باعماق اعضا برساند و وقت باشد که قولنج احداث
کند علاجش آنست که تامل کند که غذا بزیر میل میکند یا نفخ و نظر کنند تا
هیچ ثقلی در نواحی اعضا حادث میشود یا نه پس اگر غذا بزیر میل کند صواب
آنست که بگذارند تا از طریق براز بیرون آید بعد از آن نخود آب پخته قدری
شراب آمیخته بیاشامند آشامیدن بسیار بر سر این معجون کنند و تناول
نمایند و اگر مزاج صاحبش ببرودت مایل باشد اثاناسیا تناول کنند بعد از آن
شوربای گوشت بی بیضه بیاشامد و نخود آب ناپخته یعنی بخیس نهاده
خورد و اگر غذا نفخ کند معجون کمونی خورد تا نفخ زایل شود و اگر اعتقال
موذی شود نظر کند اگر اعتقال بسبب یبوست و خشونت غذا بود مثل
گاورس و برنج و امثال این و چیزهای مفتح دارچینی و تربد اسهال کنند و اگر

بسبب لزوجت و رطوبت غذا بود ایارج فیقرا یا شهریاری استعمال کنند
هر کرا این خطا افتد صواب آنست که مبادرت کنند بشوربای که در باب
افراط جماع گفته شد و بروغن سپید اجزا نان خورش کنند یا قدری از آن
در شوربا کنند و زردهٔ خایه را گرم کنند و با شراب بپزند و مقدار یک نخود
مشک بر آن افشانند و بخورند و نفاخچه با گوشت کوفته بپزند چندانکه
طعم گوشت زایل شود و آنرا صاف کنند پس پیاز را بپالایند و بر آن
ریزند و قدری شراب مروق در آن کنند مثل ده یک آن بر آن بریزند
پس بستانند آرد نخود و باقلا بر آن افشانند تا بهم برسد و آنرا بجوش
بجوشانند و آن زردهٔ خایه را بر آن ریزند و بپاشانند اندک اندک بعد از آن
بحمام در آیند و آب گرم بر خود ریزند و سر را بروغن مورد و گل عرق نمایند
و بخسبند و بخواب روند و باید که در خواب پایهاش در پنبه نرم کرده و با روغن
پیه بط باشد صفت ضرر این قوی تر است و علاجش اما اول آنست که ترتیب ما

مفرح یا دواء المسک تناول کنند و بعد از ساعتی کندر بخوابانند اگر صاحبش بیهوش نشده
باشد پس بر سر آن اندکی زیره خورند و بعد از آن شوربای مذکور را در تدارک
جماع قصد بپاشانند و بر سر آن قدری آبی بخورند و جرعه شراب بریزند و بعد از آن
بخواب روند و اگر موضعی از اعضا نخی یافته باشد اندکی شراب ریحانی
بپاشانند و اگر صاحبش بیهوش شده باشد لابدست که گوشت جرعه جرعه
بخورد او دهند و جمله مفاصل را بروغن عرق فرمایند و نان خشک در شراب
ریحانی خیسانیده بخورانند و بر روی او آب سرد و گلاب زنند صفت
علاجش آنست که لبوب جوز و بادام و فندق و جلغوزه و حب الزلم و کنکر و
حب القلقل و مشک و خرما استعمال کنند پس اگر ضعف از نوع مزاج گرم باشد بادام
و خشخاش و شکر خام با کشمش تناول کنند اما علاج ضرر با سنگ مثانه آنست که
جوارش زرعونی و مثرودیطوس استعمال کنند علاج ضرر جماع با صداع آنست
که سر را با لعاب بزر قطونا مطلخه سازند و با روغن مورد تمریخ کنند و این بهتر است

وبازوها و رانها و ساقها در حال جماع ببندند و لعاب تخم کتان با شاه‌شکند

زیان جماع با وجود رمل علاجش آنست که علاج جماع با صداع کنند و آب گشنیز

تر با سپیدهٔ خایه در چشم بچکانند و مجمرهٔ آتش در میان دوش نهند علاج ضرر مجامعت

اصحاب وجع المفاصل باشد یعنی زیر و بالا و بالا و زیر و راست را چپ و چپ را

راست ایشان را باید که در حرکت آهستگی کنند و پیش از مجامعت مفاصل در بندند

باشد چنانکه گفته شد محکم ببندند و غذا سبک خورد و دقی کنند و دماغ را بروغن

مورد آمیخته با روغن بابونج تقویت کنند جماع مر اصحاب امراض سرد

عصبی را آنست که جوارش سقنقور استعمال کنند و موضع دردمند را بروغن

قسط و جندبیدستر هموار مرخ کنند و ماء اللحم قوی با شراب صرف

ممزوج کرده تناول کنند و بحمام بسیار روند و در آنجا بسیار اقامت کنند

و پیوسته مشک و عنبر بویند علاج زیان جماع اصحاب امزجهٔ گرم آنست

که شیر و ترنجبین چنانکه گفته ایم یعنی در فصل ضرر اکثار جماع استعمال

کنند

کنند و غذا خشخاش و لوزینه تناول کنند و بهتر آنکه ماء اللحم و زردهٔ خایهٔ

استعمال کنند و مرطبات بکار دارند علاج زیان جماع اصحاب امزجهٔ

سرد آنست که ماء اللحم با پیاز ابرقوئی که ذکر رفته است و روغن بید انجیر

استعمال کنند و چون اینقدر از خطاها که در امر مجامعت افتد علاجی

آن یاد کردیم اکنون بغرض اصلی اشتغال نماییم و موجبات اشاراتی که بیشتر

ازین رفت در ترتیب کتاب ایضاح کنیم و همگی اعتماد در اتمام آن بعون

ایزد جل جلاله است انه ولی التوفیق **مقدمه** بباید دانست که این کتاب

مشتمل است بر شرطی چند از اسرار مردان شل خرمایی که ایشان را در امر مجامعت

قوی گرداند و در لذت آن بیفزاید و از اغذیه و ادویه و معاجین و اشربه

و جوارشات و مربیات و سفوفات و مسوحات و ضمادات و حقنها

و حمولات و غیر آن از ادویه که معین باشد بر آبستن شدن زنان و اضدادان

از آنچه باستعمال آن مقصود حاصل گردد از کتابهای دیگر که متقدمان درین

بابت ساخته اند مستغنی گرداند و همچنان صواب دیدیم که چیزی از اسرار
زنان نیز درین کتاب بیاوریم از چیزهائی که مردان را بجماع ایشان
رغبت گرداند و در دل شوهران محبت ایشان زیاده کند مثل انواع زینت
و غیر آن غرض آنست که این کتاب پر معنی و مفید و مستجمع اسرار زنان
و مردان باشد و مطالعه کنندهٔ این کتاب بکتاب دیگر محتاج نگردد و در
ایضاح و تلخیص این دو مطلوب مبالغه نمودیم و آنرا بر دو جزو بنیاد
نهادیم هر جزوی مشتمل ده باب جزو اول در اسرار مردان که بامر مجامعت
تعلق دارد و آن ده باب است باب اول در مقدمه که معرفت آن درین علم
ناگزیر باشد باب دویم در معرفت اغذیهٔ مفرده و ادویهٔ مفرده زیاده کنندهٔ
درباه باب سیم در معرفت غذاهای مرکبهٔ زیاده کننده درباه باب
چهارم در معرفت داروهای مرکبهٔ زیاده کننده در قوت باه باب پنجم در معرفت
مسوحات و حمولات و ضمادات زیاده کننده درباه باب ششم در معرفت

ادویه

ادویه که چون استعمال کنند در لذت مجامعت بیفزاید و تقویه کند باب هفتم
در معرفت ادویه که زنانرا آبستن کند باب هشتم در معرفت آنچه درباه کند و شهوه
جماع ببراند باب اول در ذکر مقدمهٔ که از معرفت آن درین علم ناگزیر بود بدان
اسعدک الله فی الدارین که قوت درباه بصحت انثیین و اعتدال آن در
حرارت و رطوبت حاصل شود زیرا که منی بعد از آنکه خون تمام شود آنجا
مستحیل شود و صورت خونی صورت منی گیرد و کثرت و قلت و رقت
و غلظ منی بحسب اعتدال مزاج انثیین و عدم اعتدالش باشد و اعتدال مزاج
اعضای رئیسه بقدر اعتدال خویش قضیب قوتی ارسال میکنند چه اعصاب
قضیب از دماغ است و بسبب اعصاب قوت حس و حرکت دارد و شراین آن
رگهای جهنده را گویند که از دلست و بسبب شرائین حرارت غریزی که بخار نفس
حملی کند و منتفخ گرداند بدو میرسانند و آن رگهای ساکن از جگر است و بسبب
آن مادهٔ غذا بدو میرسد و بدل ما یتحلل بجای می آید پس هر گاه که یکی ازین اعضای

رئیسه افسادی از سوء المزاج وغیره حادث شود بسبب آن قضیب ضعفی حادث
شود وفعلش ناتمام گردد واکنون باقی اعضا را نیز صحت ومرض در اکثر
اوقات تابع این اعضای رئیسه باشد وبدانکه نقصان باه وقلت آن
یا از قلت منی باشد یا آنکه مزاج بعضی از اعضای رئیسه از حد اعتدال خارج
شود پس اگر از قلت منی باشد تدارک آن بچیزهائی توان کردن که این کتاب
مشتمل آنست از اغذیه وادویه ومعاجین که در باه زیاده کند واگر فساد
بعضی از اعضای رئیسه بود تدارک آن بچیزهائی بود که اصلاح آن عضو کند
وآنرا بحال صحت باز گرداند این آنست که شیخ عبد الرحمن آورده است
اما درین تقدیر تقصیری کرده است واسباب ضعف باه بر سبیل استقصا آنست که
گوئیم نقصان باه یا بسبب ضعف شهوة باشد ویا بسبب استرخاء آلت وضعف
شهوة باشد ویا بسبب ضعف همگی بدن باشد وگونهٔ روی زرد بود وعلاجش
تقویهٔ بدن بود واصلاح حال معده وکثرت خواب وآسایش وترک

جماع مفرط واستعمال بویهای خوش وشادی ولهو وطرب باشد ویا بسبب قلت
منی ونایافت شدن آن بود وعلامتش آنست که منی در وقت خروج اندک
باشد علاجش آنست که نظر کند که سبب قلت منی یبوست آلات منی است یا برودت
آن یا حرارت یا رطوبت آن پس اگر سبب قلت منی یبوست آلات منی است
دیر انزال آن بود وعلامتش آنست که منی غلیظ وحمام استکثار از اغذیه نافع آید علاجش
باغذیه مرطبه مثل پیه‌ها وشرابهای ممزوج وغیر آن باشد وداروی تحتین
سودی عظیم دارد واگر بسبب برودت آلات منی باشد علامتش آن بود که
منی بدشواری بیرون وچیزهای گرم نافع بود علاجش زنجبیل پرورده ومعجون لبوب
ومعجونهای گرم نافع بود واگر بسبب حرارت آلات منی باشد علامتش آنست که
منی غلیظ باشد وبآسانی بیرون آید وچیزهای سرد نافع بود علاجش بچیزهائی
بود که کسر حرارت کند مثل کشکان وشیر گاو تازه ودوغ وماهی تازه وغیر آن
واگر بسبب رطوبات آلات منی باشد علامتش آنست که منی رقیق باشد علاجش بداروهای

خشک و غذاهای ناشف چون علیهای خشک و ماهی خشک و آنچه بهمانی و غیر آن
و یا بسبب سکون منی و قلت حرکت آن و نا یافتن زن و عدم غیر برانگیزانیدن و علامتش
آنست که منی بسیار در افسرده و غلیظ بود و علاجش آنست که چیزهای گرم مسخن معجون
زرعونی و معجونهای گرم تناول نمایند و حقنهای گرم کننده و حمولات گرم استعمال
نمایند و یا بسبب ترک جماع و نسیان نفس آن را و انقباض اعضای جماع از آن و قلت
استعمال طبیعت تولید منی بود چنانکه در فاطم تولید شیر نکند علامتش آنست که
مدتی ترک جماع کرده باشد و بخاطر اندیشهٔ آن نگذرانیده باشد و بتماشا
حیوانات دیگر چون اسب و خر و بس نظر کند و همانا کتاب الفیه شلفیه را جهت
این معنی وضع کرده اند و استعمال مروخات و دلوکات و ادویه باهیه نافع
بود و یا بسبب دواعی نفسانی باشد مثل زهد و ورع و تقوی و یا بسبب آنکه معشوقه
مبغوضه یا محتشم باشد و یا بسبب آنکه توهم کند که مبادا که قضیب منتشر نشود خصوصا
که پیشتر از آن وقتی دیگر اتفاق افتاده باشد تا هر وقت که قصد کند آن توهم

در دهن

در دهن متمکن شود آلت از کار افتد و وقت باشد که این معنی از چیز دیگر معاونت
کنند مثل آنکه گمان برد که او را جادوئی کرده اند و قدرتش بر جماع ساقط شده
باشد و علامت این چیزها بعد از تفحص ظاهر شود و علاجش آنست که از کینه و توهمات
و امثال آن دفع کنند بچیزهای مناسب و یا بسبب ضعف دل بود و علامتش آنست که
حرارت در همهٔ بدن ناقص بود و نبض ضعیف بود و هنگام ترس و خجالت جماع
نتواند کرد و یا بسبب حرارت دل بود و علامتش خفقان و تشنگی باشد علاج این دو
قسم تقویه دل و تعدیل مزاج باشد بتدبیرهای کتب طبی که بدان مشحونست و یا
بسبب ضعف معده و جگر بود و علامتش کمی قوت شهوت طعام و عدم هضم و باه
علامات آفت جگر بود و علاجش آنست که تقویت معده و جگر و اصلاح حال ایشان
کنند و ادویه معالجها که در کتب طبی مسطور است و یا بسبب ضعف دماغ باشد و علامتش
آنست که حواس ظاهر و باطن تیره باشد و حرکات تن و اعضا گران بود و علاجش
تقویهٔ دماغ کنند و آن در کتب طبی مذکور است از آنجا طلب کنند اینهمه اقسام ضعف

شهوت و علامات و علاجات آن در کتب طبی بشرح مسطور گشته و اما آخر
آلت قضیب بضعیف است یا بسبب ضعف جمله بدن و علامتش آنست که در پیش ذکر کرده
شد و یا بسبب آن بود که مدتی جماع نکرده باشد تا قضیب متقلص شود یعنی باز پس
جهد و باریک شود و علاجش آنست که قضیب را بشیر میش بسیار بمالند و آب گرم
بسیار بران بریزند تا سرخ شود و بعد از ان زفت طلی کنند و یا بسبب قلت باه
و نفخ بود در اسافل بدن و علامتش آنست که تن قوی بود و اعضا همه سلیم
باشد و منی بسیار و انتشار بکلی باطل نشده باشد بلکه وقتها منجر شود پس اگر قلت
نفخ بسبب عدم حرارت بود علامتش آنست که در حالت گرسنگی و اتخاذ طعام
از معده و بعد از حرکات و استعمال ادویه گرم انتشار حاصل شود و علاجش
بمسخنات بود و اگر قلت نفخ بسبب عدم رطوبة بود علامتش آنست که انتشار
در عقب اکل و شرب بهتر باشد علاجش ترطیب و تناول منفخات مثل باقلا
و نخود و شیر تازه و قدری دارچینی و داروهای معتدل بود و یا بسبب برودت

اعصاب

اعصاب قضیب باشد مثل فالج و علامتش آنست که منی بسیار باشد و رقیق و
سهل الخروج بود ولی آلت قضیب منتشر نگردد و در آب سرد بار بر چند متقلص
نشود و حرکات او ضعیف بود و آنچه بوده باشد تا بتر از تر شود پس اگر بمعنی کهن
باشد و قضیب باریک و پژمرده شده باشد آنرا علاج نیست چه هر تدبیر
که کنند نافع و منتج نیاید اگر کهن نشود علاجش علاج فالج بود و جایهائی که عصب را
گرم کنند و مسوحات و حمولات مسخن حالیا این قدر بحسب وقت و احتمال
بر سبیل اختصار اسباب ضعف باه ایراد کنیم بعد از ان باز گردیم بدانچه
تکفل نموده ایم اما زیادتی باه بمطاعم و مشارب و حسن ریاضت حاصل شود
چه غذا را در تولید منی مدخل بیشتر از داروها بود چه اگر دارو منی نیفزاید و انعاظ
آورد اما سبب بمنزلهٔ فاعل باشد و غذا بمنزلهٔ ماده است پس هر که خواهد که مطاعم
و مشارب مذکور را معلوم کند و بدان محیط شود لابد است که در غذا و دوائیکه
جهت زیاده شدن باه سازد صفت جمع شده یکی آنکه مولد ریاح غلیظ

بود دویم آنکه کثیر الغذا باشد سیم آنکه معتدل باشد در حرارت و رطوبت
تا طبعش ملایم طبع منی بود پس اگر این سه صفت در یکدارو جمع شود مقصود ازان
حاصل کردد و به ترکیب احتیاج نیفتد و اگر بهر سه در یکغذا جمع نباشد لازم آید
که دو چیز از سه چیز در یکدارو و غذا جمع باشد و آلاغذا و داروئی ترکیب کنند که
مستجمع اوصاف ثلثه باشد و از جهت تفهیم مثلها ایراد کنیم تا مطالعه کننده را
دستوری باشد که بران قیاس ترکیب کند بدانکه در نخود هر سه وصف
جمع است زیرا که غذائیت بسیار دارد و منفخ و مولد ریاح است و طبعش در
حرارت ملایم طبع منی ازین سبب زاید است در باه مطلقا و همچنان تخم مرغ نیم برشت
که مستجمع هر سه وصف است و در باقلا دو وصف مستجمع است زیرا که کثیر الغذا است
و باه را غلیظ میکند بدین صفت زیاده کننده است در باه اما بسبب آنکه طبعش
در حرارت ملایم طبع منی نیست قاصر است در فعل مطلوب پس هر که با قلا در
غذاء باه استعمال کند باید که بدو چیزی اضافه کند که او را حرارت معتدلست

یار شود

یار شود تا طبعش ملایم طبع منی شود و چیزهائی که زاید بود اندر باه مطلقا لا جرم کردد
و انچنان بود که فلفل یا دار فلفل یا زنجبیل یا دارچینی یا شقاقل یا تخم شقنقور
یا امثال اینها اضافه کنند تا بر صفت مذکور کردد و همچنان پیاز مستجمع دو صفت
از اوصاف ثلثه چه طبعش کرم و تر است و در ریاح منفخ بسیار است الا انکه کثیر
الغذا است قاصر است در فعل مطلوب پس هر گاه که چیزی کثیر الغذا بدان اضافه
کنند مثل کوشت بره و کوشت کوساله یکساله و امثال آن تا فعل او تمام
کردد و از اغذیه شود که در باه زیاده کند و همچنان جلغوزه کرم و کثیر الغذا است
و لیکن مولد ریاح و منفخ نیست پس هر گاه چیزیکه مولد ریاح بود مثل عقید العنب
بدان اضافه فعلش تمام شود و همچنین شلغم و کزر و جرجیر و آنچه بدان ماند پس
هر که خواهد که ترکیبی کند از جهت این مطلوب باید که این قاعده را که ذکر رفت
دستور سازد و بران منوال رود و بعد از انکه طبایع اغذیه و ادویه را بتحقیق
شناخته باشد باب دویم در معرفة ادویه مفرده و اغذیه مفرده زیاده کنند

در باه بدانکه این کتاب مشتملست بر سه فصل و لابد است که ادویه و اغذیه زیاده
کنند در باه خواهد که این سه فصل را مستحضر شود و یاد گیرد تا بوقت ترکیب
عاجز نشود **فصل اول** در معرفت ادویه گرم و غیره که باه را زیاد کند و آن
اینست دارفلفل دارچینی قرنفل فلفل سفید فلفل سیاه خولنجان
انگزد قسط شیرین شکر مغاث حرف صینی گاو وحشی خایه خر دشتر
حب الزلم زهره گرگ زنجبیل بوزیدان لب دانه بهمن ترنجبین انیسون
خشخاش تخم انجره زعفران کبابه قنطوریون لسان العصافیر
کروهٔ سقنقور بیخ سوسن نشاسته قردمانا سنبل قاقله تخم شلغم
تخم خربزه فاوانیا پوست ترنج خصیة الثعلب عود هندی تخم کتان
تخم اسپست تخم جرجیر قنه جاوشیر کندر نارمشک شقاقل فربیون
سعد مشک عنبر مفتاح الاذخر برزد خشک و تر تخم پیاز
خرفه بهمنین توذری مصطکی سلیخه پیه شیر پیه سوسمار آبی که

آهن

آهن تافته در ان انداخته باشند **فصل دویم** در صفت روغنهای مغز در زیاده کننده
در باه و آن روغن نرگس است و روغن بلسان و روغن ناردین و روغن
ترنج و روغن نارمشک و روغن زیت مغسول و روغن شیره و امثال آن
باب سیم در صفت غذاهای مفرده زیاده کننده در باه و این اینست
بادام و شیر و خرما تر و هیون و زرده خایه نیمبرشت و کنگر و جرجیر
و حب البطم و پسته و فندق و گردکان و شلغم و پیاز خصوصا
بریان کرده و نخود و لوبیا و حب الصنوبر روغن گاو انجیر رسیده
انگبین جوز هندی نعناع بادروج نمک سقنقور کنجد پوست کنده
رازیانه گوشت بره نر کندنا باقلا جلجلان قوطم خایه خروس ماهی تازه
بریان پیش از آنکه سرد شود و نان گندم پاکیزه که نمکش معتدل باشد
و شیر تازه و گوشت حیش و مونش و خایه و بط مسمن و مرغ خانگی مسمن
و گوشت مرغابی فربه و شکر طبرزد و فانید و شراب شیرین و امثال

آن در اغذیه و اشربهٔ مرکبه زیاده کننده باه صفت خاگینه که باه را زیاده کند
بگیرند نخود و باقلا و پیاز سفید و شیر تازه و بپزند چنانکه مهرا شود و شیر را
صاف کنند و بعد از ان نخود و باقلا و پیاز را مهرا و نیک بپزند و
بکوبند تا مخلوط شود پس بگیرند زردهٔ بیضه و بران اندازند و احتیاط
کنند که نسوزد بلکه آنرا پاک بردارد و بخورد که درین باب نعمت صفت
خاگینهٔ دیگر بگیرد مارچوبه و نخود و لوبیا و پیاز سفید و تمام بریان کنند
چنانکه مهرا شود و بعد از ان او را نیک بکوبد پس بیامیزند زردهٔ بیضه و بران
اندازد بعد از ان قدری پیه بط و پیه مرغابی دران کند پس آنرا با روغن
زیت مغسول بریان کند بریان کردنی سبک و بر سر آن ادویهٔ گرم
نمک سقنقور اگر یافت شود بیفشاند و بخورد که درین باب بغایت صفت
اسفیدباجی که باه زیاده کند بگیرند مرغ بچهٔ سمین و نخود و باقلا و لوبیا پس غنچه
را بشکنند و با پیاز بریان کنند پس آن نخود را با پیه مرغ غنچه بکوبید و بعد از ان شکم

مرغ غنچه را پر کنند و آنرا اسفیدباجی تر بپزند و نمک سقنقور اگر یافت شود
با دارچینی و زنجبیل و دارو گرمهای دیگر بیفشانند و بخورند که بغایت نافع است
صفت هریسه که در باه زیاده کند بگیرند گندم پاک مقشر کرده و در دیگ
سفالین کنند و همچنان بجنس آن باقلا و نخود و لوبیا با آن اضافه
کنند و نیک بپزند و بعد از ان صاف کنند و بستانند از عصارهٔ آن
و دو جزو از شیر گاو تازه و یک جزو از جوز هندی چهار یک شیر و قدری پیه بط
و مرغابی بران اندازند و گوشت بط فربه بریان کنند و بران اندازند
تا هریسه شود و نمکش اگر نمک سقنقور کنند بهتر است و بخورند که نیک نافع است
صفت اسفیدباجی هم درین باب بگیرند برهٔ فربه و بعد ان اسفیدباج بپزند و
با آن نخود و پیاز بسیار و قدری خولنجان و زردهٔ بیضه و داروهای گرم مطیب
کنند و نمکش اگر دست دهد نمک سقنقور کنند بهتر باشد و بخورند که نیک
نافع است صفت حلیه که قوت باه را زیاده کند بگیرند پیاز سفید و شیر خورد کنند

وبپزند با روغن زیت یا روغن گاو بریان کنند صفة بباید کبوتر بچهٔ
فربه چند که موبر نیاورده باشد چنانکه توان خوردن و آنرا ذبح کنند و پاک
کنند و اندام او را جدا کنند و باین روغنها و پیاز بریان کنند پس
ولوبیای سرخ با نخود سفید جزو جزو کرده بمقدار حاجت برسر آن افکنند و
قدری آب در دیگ کنند تا در آن آب پخته شود و مهرا کرده پس بیاورد
دارچینی یکدرم خولنجان نیم درم و آنرا خورد بکوبند و بپزند و بعد از آن
دیگر با نمک سقنقور خوش کنند پس پیاز و نان میدهٔ فطیر آنقدر که تواند
خوردن ترید کنند و بدان تر کنند و با آن گوشت کبوتر بچه بخورد و باقرا
بیاشامند بغایت شایسته و نافع بود این شغل را صفة قلیهٔ دیگر که
کرده را قوی کند و طبع را نرم دارد و تن را سازگار بود گوشت برّه
فربه چندانکه خواهد و برابر گوشت پیاز داخل کنند و با نمک سقنقور
خوش کنند پس یکدرم دارچینی و نیم درم قرنفل و نیم درم نارمشک کوفته و بیخته

بر سر آن

بر سر آن قلیه کنند و با نان میدهٔ فطیر بخورد بامداد و شبانگاه در خود قوة
عجب بیند چنانکه هیچوقت ندیده باشد و چندانکه خواهد مجامعت کند
و با نشاط تمام بود صفة هریسه که از قرابادین شیخ نجیب الدین علی سمرقندیست
که در باه زیاده کند بسیار بگیرد گندم پاکیزه مهروس و آنرا در آب بپزد
پس بکوبد و عصیر کند و از آن عصاره بگیرد و بستانند و از شیر گاو تازه دو
جزو و از آب جوز هندی مقدار چهار یک شیر و از پیه بط آنقدر که آنرا چرب
کند بران اندازد و از گوشت بط بریان کرده با آن عصاره بهم بیامیزند
و مهرا بپزند تا هریسه شود و بخورد که در این باب بغایت نافع است
صفة غذای دیگر بگیرد زردهٔ خایه نیمبرشت و نمک سقنقور خوش سوده
بران افشاند و بخورد و اگر این غذا کند مر این شغل را بهتر باشد صفة
خاگینهٔ دیگر بگیرد خایهٔ ماهی تازه و آنرا بریان کنند و همچنانکه گرم باشد
با پیاز بهم بخورد که این در مجامعة زیاده کند زیاده کردنی بسیار و اندکی

ماهی سرد بخورد صفت بگیرد مارچوبه و با آب بپزد و بروغن گاو بریان
کند و زردهٔ خایه چند عدد در ان اندازد و بخورد که بغایت نافع است
صفت غذای دیگر بگیرد گوشت برّه و دو جزو پیاز سفید بگیرد و قدری
عود و دارچینی بران اندازد و بپوشانند تا نیک بپزد و مهرا شود
و این غذا بسیار خورد دوام کند که نافع است صفت غذای دیگر بگیرد
بچهٔ مرغ خانگی و فربه چندانکه خواهد پس بستانند نخود و باقلا و لوبیا و آنها را
بکوبد و پیاز پاره پاره کند و بیه مرغ خانگی و یک بچهٔ مرغ خانگی و آنرا
بپزد و یا انار میخوش خوش کند و بر سر نان سفید اندک نمک و اندک
خمیرمایه نهد تا آن آبرا فرو برد بعد ازان آن نانرا با او بخورد و
بعد ازان شراب غلیظ تناول کند و باندک نمک سقنقور غذا را
نمکسود کند و اگر یافت نشود بدل او اندک زنجبیل داخل کند نیک است
صفت هریسهٔ دیگر که قضیب را سخت کند و منی بیفزاید و نشاط زیاده کند

بستانند

بستانند گندم مقشر دو من گوشت فربه و هر دو را بهم بپزد تا خوب مهرا شود
پس بیارد شیر گاو تازه همچندوی آب جوز هندی نیم چند و بهم بیامیزد
و در دیگ کند و اگر آب جوز هندی نباشد دو سیر مغز جوز هندی و پنج
سیر پیه بط بهم بجوشانند پس این هریسه را بپزد چنانکه رسمست پس اندکی
ازین شیر و آب بر هریسه داخل کند که بهم آمیخته شود پس بیارد دارچینی دو
درم خولنجان نیم درم و خورد بکوبد و بپزد و بر سر هریسه کند و بناشتا
بخورد و شبانگاه در خوشتن قوتی عجب بیند چنانکه بروزگار خود ندیده
باشد صفت قسمی دیگر بگیرد هلیون و خورد کرده بپزد و بمقدار کفایه آب در وی
بپزد و بروغن گاو بریان کند و دو عدد زردهٔ خایه بروی افگند پس
بدارچینی و نمک سقنقور خوش کند و بخورد چندانکه آبرا قوة باشد مجامعت
تواند کردن صفت دیگر بگیرد پیازهای تازه و روغن گردکان بریان
کند و با نان میده بخورد آب پشت زیاده کند و در جماع قوتی عظیم دهد

غذای دیگر بگیرد پیاز و خایهٔ ماهی تازه مقدار ده سیر و بروغن گردکان
بریان کنند و پنج عدد خایه بر روی افکنند تا بریان شود آنگه نمک
سقنقور خوش کند و با نان فطیر میده بخورد پس بکار جماع شروع
نماید تا پنج ساعت و بعد از آن قوتی عجب بیند صفة غذای دیگر بستانند
زردهٔ خایه و نمک سقنقور خوش کنند آنگه مقدار نیم من گوشت مرغ بطبا
بکوبد و بروغن گوسفند بریان کنند پس زردهٔ خایه را بر روی افکند تا
بریان شود و با نان فطیر میده بخورد بعد از آن شراب ریحانی مقدار
صد درم بخورد و بعد از پنج ساعت در خود عجب بیند صفت غذای دیگر بستانند
تخم مرغ خانگی یا خایهٔ بط بیست عدد با نمک سقنقور خوش کند آنگه
نیم من گوشت را البا طور خورد کنند و بروغن گوسفند بریان کنند
و زردهٔ تخم مرغ در روی افکنند پس مقدار ده سیر شکر طبرزد کوفته بر روی
افکند و بخورد هر چند که خواهد جماع کند هیچ زحمت در اعضای رئیسه ننماید.

غذای

صفة غذای دیگر بگیرد ده عدد پیاز سفید و کفی کنجد مقشر و هر دو را بکوبد و بپزد
و بخورد که در باه زیاده کند صفت کبابی که در باه قوة دهد بگیرد گوشت پسین ران
خشک کرده شود و در آتش اندازد تا تافته شود و آن گوشت را بر روی افکند و
بعد از خوردن آن صد درم شراب ریحانی بخورد و بعد از پنج ساعت بکار بر
رود قوتی بیند که دیگر نه بیند تا باشد صفة جوزابی که گرده را گرم کند و نشاط
زیاده کند تا چندانکه خواهد جماع کند بستانند بط فربه و یا ماکیان فربه
یا کبوتر بچه چند عدد ذبح کند و پاک کند و پیه مرغ را در شکم او بگذارد
پس پیاز کرده سفیده میده چندانکه تواند خوردن و نان را پاره پاره کند
و شیر گاو تازه بران ریزد تا تر شود و آن نان را در تابه نهد و مقدار سی درم
جوز هندی خورد بکوبد و بپزد و بر روی در افکند پس آن مرغ را با نمک سقنقور خوش
کند پس تابه را در تنور نهد و مرغ را بر بالای وی بیاویزد تا چندانکه بریان گردد
آنگه آن مرغ را و آن جوزابرا بخورد که در باب مجامعت ازین بقوة تر و سخت

تر هیچ چیز نیست صفت جوز آبی دیگر که باه را زیاده کند بگیرد نان رقاق سفید
و آنرا بشیر تازه تر کند که مثل آن شکر آب جوز هندی کرده باشد و آنرا در
نهد و بخورد صفت حلوائی که مردی را قوّة دهد و منی بیفزاید و قضیب را سخت کند
بستاند یک رطل عسل و یکمن آب پیاز سفید هر دو را در پاتیله کند و آتش
نرم نرم کند تا نیم قوام گردد پس یک هفته هر روز سی درم از آن بخورد قضیب را
سخت کند و منی بیفزاید چنانکه هیچ چیز دیگر حاجت نیفتد صفت دیگر بستانند
دو رطل شیر تازهٔ گاو و اگر از گاو زرد باشد بهتر و صد درم تخم پیاز سفید
در وی کنند و هر روز مقدار سی درم ناشتا بخورد صفت حلوای دیگر و این حلوا
کسانی را شاید که مزاج ایشان گرم نباشد و گرمی احتمال نکنند و سخت با
قوّة باشد بستانند شیر گاو تازه دو رطل و ده درم دارچینی در وی افکنند و هر روز
قدحی پس از طعام بجای آب بخورد و کباب در سر خشت پخته چنانکه ذکر
رفت و هر روز شراب خوشبوی نیم منی میل نماید و یکهفته بران مواظبت نماید

اندر عمر هیچ چیز دیگر احتیاج نیفتد و اگر نیز بسیار مجامعت کند خللی در اعضای
رئیسه نیاید   خبیص الحمص که این شغل را شاید بگیرد نخود سفید و در آب
بخیساند تا بروید آنگه پوست از وی باز کند و بروغن گاو بریان کند
چنانکه نسوزد پس خورد بکوبد و چندان نخود مغز جلغوزهٔ تازه با وی
بکوبد پس دو چندان عسل صاف در وی کند و با کفچه بهم میزنند تا آمیخته شود
و بقوام آید پس فرو گیرد و هر روز پس از طعام و شبانگاه بکار میبرد
بمقدار ده درم و این خبیص خوب و نافع است   حلوای دیگر که الفاظ
آورده و قوّة مجامعة زیاده کند بگیرد نخود سفید مقشر و آنرا بکوبد و مقدار
ده سیر از آن در پاتیله کند و یکمن شیر تازه و ده سیر روغن گاو در وی کند
و شکر طبرزد آنمقدار که او را شیرین کند در وی افکند و بکفچه میزنند تا پخته شود
و احتیاط کنند تا نسوزد که قوّة دارو برود پس سرد کنند و در خمره کنند و هر روز
پیش از طعام و پس از طعام ده درم بخورد سخت نافع است و مجرب این شغل را

صفت هریره را که گرده را قوی کند و منی بیفزاید و نشاط بیاورد گزر
چندانکه خواهد و آنرا بتراشد و در سبوی نو کند و در تنوری نهد که سخت
گرم نباشد و یکشب بگذارد و روز دیگر دو وزن گزر انگبین صافی با گزر
در پاتیله کند و آتش نرم نرم میکند و بستاند زنجبیل و قاقله و جوزبوا
و دارچینی و خولنجان از هر یک یکدرم زعفران سه درم سنبل الطیب
و مصطکی از هر یک دو درم مشک و عنبر از هر یک یکدرم خورد بساید
و در جوش آخرین در عسل افکند و نیک بر هم زند تا آمیخته شود پس آنرا
در خمره کند و یکهفته سر بسته بدارد و بوقت حاجت پنج درم تا سی درم
بکار برند که سخت نافع است صفت شرابی دیگر بستانند آب پیاز
سفید و آب مارچوبه و روغن و شیر تازه از هر یکی جزوی و از تخم جرجیر
و شلغم و تخم گزر از هر یکی کفی تخمها را بکوبد و در آبها و روغن اندازد
و بآتش بجوشانند و صافی کنند و همچنان گرم یکوقیه از آن بیاشامد

مجامعت

مجامعت قوتی تمام دارد و انعاظ آورد صفت شرابی دیگر بر این شغل را
بگیرد تخم شبت یککف شیر تازه و مقداری آب در دیگ کند و آن تخم را
در وی اندازد و بجوشانند چندانکه آب نیست شود و بیاشامد که منی بیفزاید
و مجرب است صفت شرابی دیگر که شایسته است این شغل را بگیرد شراب انگور
سه من انگبین سفید یکمن و در پاتیله کند و بجوشانند تا آن وقت که کفش
پاک برداشته شود پس بیارد زنجبیل یکدرم و قاقله و جوزبوا و قرنفل
و دارچینی از هر یکی درمی عنبر و مشک و عود از هر یکی دو دانگ زعفران
سه درم اجزا را خورد بساید و در جوش آخرین در عسل افکند پس سرد کند
و بپالاید و در خمره کند شربتی از وی سه درم با نیم من آب ممزوج
کند و بخورد این شراب منی را قوی کند و گرده را گرم و تناسل را سود دهد
صفت شرابی دیگر بیارد آب انار شیرین و ترش از هر یکی برابر و آنرا
بر یکمن شراب ریحانی صافی داخل کند و بجوشانند و صاف نماید و سه روز

هر روز میجوشانند و نیم من شراب صافی بر سر آن میکنند و میجوشانند
پس هر منی ازین عصاره را ده سیر شهد پاکیزه داخل کنند و بجوشانند
پس بسبار در خیل و قاقله و جوزبوا و قرنفل و دارچینی از هر یک درم
مشک و عنبر از هر یک دو دانگ همچنان درست در پارهٔ کنند و
ببندد و چون در جوش باشد در افکند تا قوة در شراب دهد پس سرد کنند
و اندر شیشه کنند و هر شبی دو درم با سه درم آب ممزوج کنند و بخورد
که معده را قوی کند و حرارت غریزی بر افروزد و قوة باه را بقوة بود
و شیخ عبد الرحمن گوید که آنچه تجربه کردیم از اغذیه که تحصیل و ترکیب آن
بغایة سهل است آنست که تخم جرجیر را بستانند و با زردهٔ بیضهٔ نیم برشت
و شیر تازه بیاشامند و گفته اند که چون بگیرند خروسی در زمان بهار و آنرا
ذبح کنند و آنچه در شکمش بود بیندازند و از نمک پر کنند و در سایه بیاویزند
تا خشک شود پس آنرا اینک بکوبند با استخوان بهم در قاروره کنند

ونگاه دارند

ونگاه دارند و بوقت حاجت مقداری ازان با شیر تازه بیاشامند
عجب بینند **صفت** دیگر بگیرد شیر گاو تازه یک رطل و روغن گاو نیم رطل
عسل یک رطل و بر مجموع آن آرد نخود آنقدر بیندازد که آنرا غلیظ
کند و همچون لعوق شود و هر روز ازان مقدار جوزی تناول کند
و سه روز جماع نکند پس ازان عجایب بیند و اگر خواهد که این شراب
سازد قدری شیر تازه اضافه نماید نافعتر بود **صفت** شرابی دیگر بگیرد
یک رطل شیر گاو تازه و ده درم شکر و یک رطل نخود و نیم رطل نمشک هر دو را
کوفته در شیر بجنبانند و بخورد و بر سر شراب نیز بخورد ده روز که بغایت
نافع است **باب چهارم** در معرفت داروهای زیاده کننده در باه از
معاجین و جوارشات و مربیات و سفوفات بدانکه ادویه مفرده
که این شغل را شایسته بود آنچه بود ذکر کرده شد و داروهای مرکبه و معاجین
و جوارشات و سفوفات بحسب آنچه این کتاب احتمال کند یاد کنیم و آنرا

در چهار فصل بیاوریم **فصل اول** در معرفة ادویه مرکبه از معاجین و غیره
صفت داروئی که در باه زیاده کند و منی بسیار گرداند تخم رازیانه
و تخم جرجیر از هر یکی نیم مثقال هردو را بایکدیگر بکوبند و با شیر گاو خمیر کنند
و بپزند با قلاجبها سازند و از آن یک مثقال تناول کنند و بحمام روند
و تن را بسرکه و روغن زیتون و عصارهٔ عنب الثعلب تمریخ کنند که
این بغایت نیکست و مجرب **صفت** داروی دیگر بگیرد آب پیاز سفید
بگیرند و از انگبین صافی دو جزو و با آتش نرم بپزد و آن علی الدوام در وقت
خواب یک ملعقه بخورد اصحاب مزاجهای سرد را نافع است **صفت** دیگر بگیرد
عاقرقرحا و تخم انجره و فلفل از هر یکی مثقالی دارچینی و شقاقل و تخم گزر
و حرف و زنجبیل از هر یک دو مثقال این همه را بکوبد و با انگبین صافی
خمیر کند شربتی دو مثقال **صفت** داروی دیگر که در این شغل فعل بغایت
عجب دارد بگیرد خصیهٔ خنک و آنرا نمک بباید و از آب خشک کند

آنرا آب

آنرا آب دهد در وقت سائیدن تا مثل اجزاء آب چون سوده باشد بعد از آن
یک مثقال از آن بستاند و دو مثقال زنجبیل و نیم مثقال شکر طبرزد و یک مثقال
عاقرقرحا همه را بکوبد و بیزد و با انگبین صافی که در آنجا زنجبیل
پرورده باشند خمیر کند و شربتی از آن دو مثقال بود با آب خالص یا
شیر تازه و این را نظیر نیست **صفت** داروی دیگر بگیرد آرد نخود
سفید چندانکه خواهد و در آب جرجیر بجنباند و چندان بگذارد که تا
بروید و آنرا خشک کند بآتش نرم و با روغن گاو بریان کند پس
بگیرد از آن پنج مثقال و از تخم جرجیر و حب الصنوبر هر یک سه درم همه را بکوبد
و بیزد و با انگبین صافی بجوشانند و بیامیزد و همچنان گرم خرقه بر سر
انداز دو دارچینی و قرنفل و مصطکی از هر یک یک مثقال و بر هم زند و بردارد
و در خمرهٔ پاکیزه کند شربتی از این دارو دو مثقال بود با آب یک گرم یا شیر
گاو تازه **صفت** داروی دیگر که در مجامعة نظیر ندارد دوگونه روی صافی

کند و معده را و جگر را نافع بود دیگر دهلیله کابلی و هندی و بلیله و آمله و فلفل
و دار فلفل و زنجبیل و سعد و شیطرج و پوست ترنج و سوسن سوزنی و ثفل آهن
و کنجد مقشر از هر یکی یک مثقال همه را بکوبد و بیزد و با روغن گاو چرب کنند پس
با انگبین صافی خمیر کنند و شربتی ازین دارو روز اول یک درم روز دویم دو
درم روز سیم سه درم و همچنین تا روز هفتم و این دارو بغایت نافع است
صفت دارویی دیگر که شهوت زنان و مردان را برانگیزاند و آن کس را که شهوت
منقطع شده باشد سود دارد دیگر تخم حندقوقا و شقاقل و تخم شلغم و تخم
ترداره و تخم پیاز سفید و تخم خشخاش و تخم جرجیر و تخم الجزر و خصیة الثعلب از هر یک
دو مثقال و نیم کرده سقنقور علک البطم قسط شیرین بصل الفار بریان کرده از
هر یکی یک مثقال و نیم و فلفل سفید و کنجد پوست کنده و دار فلفل و زنجبیل
و زعفران از هر یکی یک مثقال مغز خروس بچه سه مثقال خایه خروس بچگان
مغز بره شیرخوار پنج مثقال خایه شبوط و گوشتش و آن نوعیست از ماهی

هر یکی

هر یکی پنج مثقال قند یک مثقال و نیم پسته‌های خشک را بکوبد و قند و علک الانباط را
با پنج مثقال انگبین صافی بگدازد و رگهارا از مغزها و خایه پاک کنند
و تمامی ادویه را بر صلایه اندازد و بساید و بعد ازان خمیر کنند و از جهت خمیر کردن
اگر بدیگر انگبین حاجت افتد بقدر کفایه زیاده کنند و آنرا در خمره کنند و
سرش استوار کنند و چهل روز نگاه دارند و بعد ازان باز کنند شربتی ازین دارو
یک مثقال بود با یک اوقیه آب جرجیر یا شیر گاو تازه یا ماء العسل و بر سر او اسفیدباج
خورد که نخود و پیاز و روغن گاو ساخته باشند و این دارو در غایت
در آنچه ذکر کرده شد و شیخ عبدالرحمن گوید که این نسخه را برای یکی از امرا
نوشتم چون بساخت و بکار داشت از مجامعت چیزی عجایب مشاهده کرد بغایه
پسندید و همیشه ازین شکر میکرد صفت دارویی دیگر که مردان و زنان را
قوه دهد در مجامعت بگیرد پنج مثقال تخم جرجیر و قرنفل و خولنجان و تخم گل و تخم
گندنای نبطی و زنجبیل و نشاسته از هر یکی چهار مثقال جمله را کوفته و بیخته

و با انگبین صافی خمیر کنند و شربتی ازین دو مثقال بود با شیر گاو تازه یا با آب شاداب
صفت داروی دیگر که جماع زیاده کند بگیرد جوز بوا و تخم شلغم و دار فلفل
و قاقله و تخم جرجیر و قرنفل و خولنجان همه را در هم بیامیزد و بردارد شربتی ازین
دارو یکمثقال بود صفت داروی دیگر عجیب الفعل ملوک را شاید و کسی مثل
این ندیده بگیرد عود هندی و کافور و زعفران و جوز بوا و قرفه و قرنفل و
صندل سرخ و سفید و فلفل و دارچینی و نارمشک و ساذج و شیطرج و سنبل
العصافیر و لحاء الفار و لحاء البکر و حزنبق سیاه و سندروس و کندر از هر یکی
چهار مثقال شکر طبرزد شصت مثقال هر یکی را جداگانه بکوبد بعد از ان
همه را با هم بیامیزد و با انگبین صافی بسرشد و بردارد و در خمره پاک کند
و شش ماه بگذارد بعد از ان شربتی ازین دارو یکمثقال با ماء العسل بکار بر
بغایت نافع است صفت داروی دیگر بگیرد آب سپید که کوفته و افشرده
باشند یک رطل شیر تازه چهار رطل هر دو را چندان بپزد که بنیمه آید پس بگیرد

شکر

شکر سلیمانی یک رطل و نیم و بران اندازد و از آتش فرو گیرد و بگذارد تا سرد شود
و هر روز ازان پنج درم بخورد و اگر این دارو پیری که قوت و شهوت جماعش
نمانده باشد استعمال کند بحال خود باز آید صفت معجونی که در جماع زیاده کند
و منی بسیار گرداند و قضیب را سخت کند بگیرد جوز هندی پنج درم شقاقل سه درم
زنجبیل یکدرم بهمن سفید دو درم حب البلسان دو درم دارچینی نیم درم قرفه
یکدرم انجره را کوفته و بیخته با هشت درم روغن پسته چرب کرده با
چهار وقیه انگبین صافی بسرشند یا با دو وقیه فانید محلول با شکر سفید
بعد از انکه او را جوش داده باشند بردارند و در خمره کنند و شربتی ازین
دو درم باشد با آب گرم صفت معجون لبوب که در مجامعت زیاده کند و منی را
بسیار گرداند و نعوظ برانگیزاند بادام و فندق و مغز جوز هندی و حب
الصنوبر و حب الزلم و حبة الخضرا برابر و زنجبیل و دار فلفل و نارمشک
از هر یک ربع جزو فانید گداخته با آب آنقدر که این داروها را با آن بسرشند

وشبانگاه و بامداد استعمال کنند که مفید است **صفت** معجون کندری بستانند
کندر نشسته و سنبل و جوزبوا و عاقرقرحا و قاقله و دارچینی از هر یک پنج درم
کنجد سفید هفت درم همه را بکوبد و با انگبین معجون کند شربتی ازین
دارو سه درم باشد و سخت نافع است **صفت** معجون دیگر بستانند دا[ر]
فلفل و خورد بباید و هر روز یکدرم با پانزده درم روغن شیر یا
پانزده درم روغن گاو بخورد معده را قوی کند و منی بیفزاید و قوت دهد
صفت دارویی که دل را قوت دهد و قضیب را سخت کند بگیرد درونج و زرنباد
از هر یک پنج درم مروارید ناسفته و لبد و ابریشم خام از هر یکی یکدرم و نیم
بهمنین و ساذج هندی و سنبل خوشبو و قاقله و قرنفل و خرمیان و ابلیزنه
هر یکی نیم درم زنجبیل و دارفلفل از هر یکی دو دانگ مشک یکدانگ
این همه را خورد بکوبد و ابریشم را بمقراض ریزه ریزه نماید تا چون غبار گردد
و همه را با انگبین مصفی معجون کند شربتی ازین نیم درم بود و این شربتی

تمام است و نیکو و از پس این غذا قلیه خورد و خولنجان و قرنفل بران قلیه نوع
و از پس قلیه شراب خوشبو بکار برد نشاط و قوه افزاید **صفت** دواء
الخنک نوع دیگر بستانند خنک خشک و با آب خنک تر هفت شبانروز
بپرورد و آنچنان بود که آب خنک تر را بگیرد و خنک خشک را در آن آب
اندازد و در آفتاب نهد چندانکه خشک شود و باز آب خنک تر داخل کند
تا هفت روز پرورده شود آنگه بیارد عاقرقرحا یکدرم و نیم خنک پرورده
یکدرم زنجبیل دو دانگ و نیم شکر طبرزد ده درم معجون کند و بخورد و یکقدح
شراب خوشبوی صرف و اما بیشتر بر سر آن بخورد که نافع بود و چندانکه
خواهد مجامعت کند که هیچ رنجی بوی نرسد **صفت** و بعضی اطبا چنین کرده اند
بیارند خنک پرورده یکدرم شکر طبرزد هفت درم سپندان سرخ دو درم زنجبیل
سوده دو دانگ شربتی ازین چهار درم بود با شیر تازه یا آب گرم **صفت**
معجون دیگر بستانند تودری سرخ دو درم عاقرقرحا یکدرم خورد بکوبد و هر دو را

با عسل معجون کند شربتی ازین یکدرم بود با بیست درم تا سی درم نبید
صرف خوشبوی و این معجون سخت نافع است صفت نوع دیگر که
عروق را انتشار کرداند و قضیب را سخت کند بیارد مغز بادام و مغز جلغوزه
و حب القلقل و حب الزلم و حب الخضرا و پسته و کنجد سفید و شقاقل و
کوکنار سفید و تودری و بهمنین از هر یک ده درم همه را خورد بکوبد و بیخته
دارو همان شکر طبرزد خورد با هم بیامیزد پس با آب ترنجبین معجون کند و شربتی
ازین دو درم بود و بغایت نافع است و شایسته است مر این شغل را صفت
معجون دیگر که منی بیفزاید و آلت سخت کند و قوت تمام دهد و این از اسرار
اطبا است بستانند طالیسفر چندانکه خواهد و در آب یا شیر گرم یکشبانه روز
بخیسانند پس آن ابزار از وی بیرون و پوستش باز کنند و در عسل صافی نهند تا
یوم آنکه از وی مقدار ده درم ناشتا بخورد و چندانکه خواهد جماع کند صفت
معجون دیگر که گرم مزاجان را شاید چون بر مجامعت سست باشد و این از مکتومات

اطباست

اطبا است بستانند تخم بی برگ یا با برگ بیست درم یا سی درم و با شراب انگوری
بخورد که سخت نافع است صفت علکی که چون بخایند در باه زیاده کند و نعوظ
قوی پیدا کند و شهوت جماع برانگیزاند و تا این علک را از دهان بیرون
نیاورند نعوظ فرو ننشیند و این علک را بعضی از ملوک استعمال کرده اند و این
قصه دراز است از خوف اطالت و ملالت از ایراد آن اختصار کردیم و این
اسرار خفیت تا معلوم باشد و سازگار نبود الا کسانی را که مرطوب باشند
بگیرد بلادر و آنرا مقشر کند و دانه آنرا بیندازد و پوست آنرا خورد کند
و در دیگ مسین یا سنگین نهد و از روغن بطم مقدار آنچه او را بپوشاند
بر سر آن ریزد پس بستانند کندر بیست درم و نیک بساید و در دیگ بر سر
آن اندازد و آتش نرم نرم در زیر آن برافروزد تا نزدیک انعقاد شود آنگه
بر سر وقیه از آنچه در دیگ باشد نیم آنگشت موم زرد بیندازد و چون منعقد
شود فرو گیرد و در ظرفی آبگینه نهد و بوقت حاجت مقدار یکدرم از آن جدا

کند و نجاید در حال نعوظ تمام پیدا گردد و چون خواهد که نعوظ باز ایستد آنرا
از دهان باز گیرد و هر بار پس راسه بار استعمال توان کرد بعد از آن بکار
نیاید و بدانکه وقت باشد که آن کسرا که علک استعمال کند از نعوظ
زحمتی عظیم پیدا شود چنانکه تدارکش ممکن نشود الا بدین علک دیگر ضعفه
یکدرم شیر و روغن تازه و سی درم طبرزد و ده درم کندر و دو درم سنبل سوده
بدان اضافه کند و بر هر یک وقیه ازین دارو دانگی کافور سپید از د
و بآتش نرم عقد کند و بردارد در وقت حاجت یکدرم در دهان
گیرد و نجاید که نعوظی که از علک اول حاصل شده باشد ساکن شود ضعف
معجون نونوی از کتب که مشهور است نقل کرده شده و در الحجاب
نوشته و ادعیه را بگشاید و اعضای دماغی را قوه دهد و شهوت را
زیاده کند و در خون تغییری عظیم پیدا کند چنانکه منی بلذت هر چه
تمامتر بیرون آید یکمثقال مروارید ناسفته و نیم یکمثقال لیمون و بهمن

بگز

سفید از هر یکی دو مثقال کاکنج و اصل اللبلاب از هر یکی نیم مثقال قاقله و از خرفه
و سعد و کزمازک از هر یکی سه مثقال سلیخه و دارچینی و اسارون و مصطکی
از هر یکی ربع مثقال صمغ عربی و کثیرا از هر یکی دانکی همه این داروها را کوفته
و بیخته جمع نماید و با هم چندان او انگبین صافی معجون کند و در ظرفی
آبگینه نهد و در وقت خواب بوزن یکمثقال با آب فاتر بخورد و این
بغایت در آنچه یاد کرده شد نافع است صفت دوائی که نعوظ اعظیم آورد دیگر د
مغز کنجد و یکو بد و یکدرم از آن با آب خنک بیامیزد و آنرا در یکقدح شراب
ریحانی صاف بیامیزد و بخورد نعوظ سخت عظیم پیدا گردد و وقت باشد
که هر گز فرو ننشیند مگر سر قضیب را خون آلوده کند تا آنکه ساکن شود صفت
دواء الخنگ نوع دیگر نجیب الدین علی سمرقندی در قرابادین خویش آورده و این
دوارا فعلی عجیب در مجامعت است بگیرد خنک خنک و آنرا آنکه لب بید و البعد از آن
بستاند خشک تر و آب آنرا عصر کند و باز بساید و آب خشک تر را در خورد

خشک خشک دهد تا آنوقت که سه وزن خویش آب بخورد پس ازان خشک پرورده
یکجزو وازعاقرقرحا و زنجبیل ربع جزو و بعضی مردمان از زنجبیل و عاقرقرحا
ثمن جزو میکنند پس تا نند شکر طبرزد یکجزو و ربع جزو وازمجموع چهار درم
بگیرد و با آب نیمگرم تناول کند و گفته است که فایده این آنست که باه را بقوه
تمام برمی انگیزاند و حرارت مزاج احداث نمیکند چون چیزهای سخت
گرم با آن بیامیزند و بعضی اطبا حنطه خشک جزوی با آب خنک تر خیسانند که
ذکر رفت سه درم آنرا در وقیه شیر که در آنجا زنجبیل خیسانیده باشند می اندازند
و در خورد طالب این شغل میدهند فعلی عجب ظاهر میکند صفت معجون دیگر
که از همه کتب مذکور که در باه زیاده کند بگیرد تخم گندنا و تخم شلغم و پیاز و تخم
جرجیر و تخم ترب و تخم هلیون و تخم شبت و حب الصنوبر یعنی جلغوزه و حب
الفلفل و حب الزلم و بوزیدان و قسط شیرین و زنجبیل و تودری سفید و سرخ
و لسان العصافیر و شقاقل و حینی و دارفلفل و حرف و حلتیت و قرفه از

هر یکی برابر کوفته و با انگبین صافی بیامیزند و معجون سازند و ازانجمله با شیر تازه
تناول کنند و بعضی بجای شیر شراب نوشیرین کنند صفت دوای دیگر که بر فوری
نعوظ آورد و قوه دهد بگیرد قدری انگزد با ماء العسل بپزد شد و هرگاه که احتیاج
افتد بیشتر از وقت مجامعه بدو ساعت یکمثقال ازان با یک وقیه شراب ریحان
کنند و قصد جماع کند تا عجایب ببیند صفت دوای دیگر که باه را زیاده کند بگیرد
حلبه و بزر الکتان از هر یکی جزوی فلفل نیم جزو وانگبین صافی هم چندانکه داروها را
با دویه بکوبد و بیزد و با انگبین معجون کند شربتی ازان سه درم بود فصل دوم
در نعت جوارشها که بر مجامعت قوه دهد و منی بسیار کند صفت جوارشی که
منی بسیار کند بگیرد سنبل و قرفه و قرنفل و دارچینی و دار فلفل و قاقله از هر یکی
دو مثقال انیسون و تخم کرفس از هر یکی یکمثقال کمون کرمانی یکشبانروز در سرکه
خیسانیده چهار مثقال مصطکی همچندان نعناع خشک همچندان عود هندی
همچندان فلفل دو مثقال و زبد یکمثقال و نیم مشک یکدانگ و نیم شکر یکمثقال

تمامت ادویه را کوفته و بیخته با انگبین صافی بسرشند و در مرتبان کنند
و چنانکه خواهند پاره پاره کنند و بکار برند صفت جوارشی که باه را قوی کند
و شهوه زیاده کند بگیرد قرنفل و جوزبوا و بسباسه و لسان العصافیر و
بنج اذخر و زنجبیل و دارچینی و مصطکی و عود هندی و زعفران از هر یکی دو
دو مثقال و قاقله و کندر از هر یکی یکمثقال اشنه سه مثقال مشک ربع مثقال
شکر و گلاب از هر یکی ده مثقال پس شکر را در گلاب بگدازند با آتش
و از انگبین صافی قدری بران اندازد و با ادویه سائیده عقد نماید در مرتبان
کنند و پاره پاره کنند و این بغایت نافع است در آنچه یاد کرده
شد و شیخ عبد الرحمن گوید که هر که این جوارش را استعمال کند بسیار عمر
تواند کردن صفت جوارش سیب که معده را قوت دهد و دل را فرح بخشد
و باه را زیاده کند بگیرد سیب شامی پوستش باز کنند و دانهاش بیرون آرد
و پنج رطل از ان در پانزده رطل آب با آتش نرم بپزد تا آن آب نشف کند

پس بگیرد

پس بگیرد یک رطل انگبین صافی و یک رطل شکر و یک رطل گلاب بران آب اندازند
و بجوشانند تا منعقد شود و بعد از ان بسایند زعفران و سنبل و دارچینی و زنجبیل
و مصطکی از هر یک یکمثقال لسان الثور دو مثقال عود هندی مثقال
کوفته و بیخته بران سیب اندازد و بر جایی بگسترانند و پاره پاره کنند که بغایت
نافع است صفت جوارشی که منی را زیاده کند و مجامعت را قوی گرداند و شهوت
برانگیزاند بگیرد شقاقل و دار فلفل و دارچینی و خولنجان و قرفه و زنجبیل
از هر یکی یکمثقال بهمن سفید و سرخ و فودنج سفید و سرخ و تخم شبت و تخم
حماض و تخم جرجیر و تخم الجزر و تخم کلم و تخم خربزه و کشنیز و تخم مارچوبه و تخم
پیاز و تخم شلغم و تخم کرفس از هر یکی سه درم پس در انگبین سفید و در شیر گاو
تا ان یکشب بخیسانند و بامداد به دست بمالند تا در قوام عسل شود و صاف
کنند و بر آتش نهند تا غلیظ شود پس ادویه ها را کوفته اندک اندک
بران اندازند و بجنبانند تا آمیخته شود و در ظرفی کنند آنگاه شربتی

مثقال بود و با شیر گاو تازه این جوارش را بعضی از قضات استعمال کرده‌اند
صفت گوارش عنبری بستانند کندر و قاقله و نشاسته از هر یکی چهار مثقال
دارفلفل و زنجبیل از هر یکی هشت درم قرنفل و قرفه و مسک و تخم بنج و فیون
و عنبر از هر یکی دو درم روغن بلسان چهار درم و عنبر را در روغن بگدازد
و بچند شکر طبرزد بیامیزد و با انگبین معجون کند شربتی ازین یکدرم بود و
محرور را نیم درم سخت نافع و شایسته بود مجامعت را صفت جوارش زرعونی
بستانند تخم کندر و تخم شلغم و تخم پیاز و تخم ترب و تخم هلیون و تخم جلغون
و حب الزلم و شقاقل و بوزیدان و بهمنین و تودریین و کنودانه و لسان
العصافیر از هر یکی دو درم انگزد خوشبو و سپیدان سفید و فلفل از هر یکی پنجدرم
و روغن جوز هندی و روغن نشک از هر یک برابر چندانکه این داروها را
بمالند تر شود آنگه این اخلاط را بهم بیامیزد و بگیر با عسل معجون کند شربتی
ازین پنجدرم بامداد و پنجدرم در شبانگاه بود باندکی بیشتر ازان که معجون

خورد بیست درم با یکقدح شراب بخورد صفت جوارش زرعونی دیگر نسخه نجیب الدین
سمرقندی در قرابادین کبیر خود آورده است و این نسخه معتبر است بگیرد تخم هلیون
و تخم فیتز و شقاقل و بهمنین و تودریین و ناف سقنقور و لسان العصافیر
از هر یکی پنجدرم زنجبیل و تخم شلغم و تخم کندر و تخم شبت و تخم ترب و تخم جرجیر و تخم
پیاز و تخم گندنا و خولنجان و جوزبوا و دارچینی و دارفلفل و بوزیدان
و بصل العنصل بریان کرده از هر یکی سه درم تخم الجزر دو درم فانیذ بچند
همه داروها را نیک بکوبد و بیزد و با انگبین صافی معجون کند شربتی
ازین دو درم باشد یا سه درم باب پنجم در صفت مربیات که مقوی شهوت و زیاده
کننده است در باه صفت اول باید که داروهای گرم که درین مربیات افتد
معلوم باشد تا در هر جا بکار نباید کرد چه ازان داروها گزیر نیست و هرگاه که
ازان خالی بود خاصیتی که در امر مجامعت مطلوب بود حاصل نشود و آن
اینست دارچینی و زنجبیل و قرفه و قرنفل و جوزبوا و مصطکی و عود هندی

از هر یکی یکوقیه زعفران یکمثقال مشک بچندان مشک نیم مثقال این همه
را درشت بکوبد و در کوی سست بندد و این داروها در هر مربائی که
ذکر خواهیم کرد باید برای هر یک رطل و نیم یکوقیه در کتان بسته بیندازد تا نیک
آید صفت راسن مربا که کرده و پشت را گرم کند و شهوت جماع بجنباند
بگیرد راسن دو رطل و آنرا بقدر انگشت پاره پاره کند و در آب نمک بخیساند پشت رون
و در هر بیست و چهار روز یا سه روز آب نمک را تغیر دهد و پس آنرا در دیگ کند و آن قدر آب
انار شیرین که آنرا بپوشاند و با دو سه رطل انگبین بران ریزد و آنرا بجوش
بجوشاند تا نرم شود پس آنرا مقشر کند و نیک بجوشاند و ادویه را در کتان
بسته چنانکه گفتیم بران اندازد و در ظرفی نهد و نگاه دارد و بوقت حاجت
تناول کند صفت شقاقل مربا معده را قوی کند و باه را زیاده کند
بگیرد شقاقل بزرگ پنج رطل و ده روز در آب بخیساند و آنرا در دیگ
سنگین کند یا سفالین و بجوشی سبک بجوشاند پس بیرون آرد و مقشر کنند

و باز در دیگ کنند و آنقدر آب که آنرا بپوشاند بر وی ریزد و پس بجوش بجوشاند
و داروهای گرم در کتان بسته چنانچه گفتیم در آنجا کنند و آنرا در ظرفی از سفال
برنج نهد و ظاهر آنرا هموار بپوشاند و بوقت حاجت بکار برد صفه مربای که
در باه زیاده کند بگیرد تر تراشیده گزر ده رطل آنرا در دیگ سنگین یا سفالین کند
و آنقدر آب که آنرا بپوشاند بران ریزد و با آتش نرم نرم بپزد تا مهرا شود
پس از آب بیرون آورد و خشک کنند و سرد کنند و در ظرفی نهد و بعد از ان
داروهای گرم چنانچه گفتیم کرده باشد و این نسخه را بعضی از قضاة ساخته اند
صفه دیگر هلیله پرورده و هلیله کابلی و زرد بگیرد و در تغاری سبز کنند و
آنقدر آب که آنرا بپوشاند بر وی ریزد و از خاکستر بلوط بمقدار کفایت
آن بران اندازد و شبانروزی بگذارد پس آب را با خاکستر بدل کند و باز همچنان کند
چهار نوبت در دوازده روز پس آنرا با آب شیرین چند بار بشوید و بعد از ان
آنرا با گلاب بپزد و بیرون آورد و آهسته آهسته بمالد تا پوستش جدا شود

بعد از ان سر ابلیله را بسوزن ده سوراخ کنند و آنرا در بستوی سبز نهند و آن قدر
انگبین صافی که آنرا بپوشاند برو ریزد و داروهای گرم چنانکه گفتیم بران
اندازد و بوقت حاجت بکار دارد صفت سیب پرورده که معده و دل را
تقویه کند و مجامعه را زیاده گرداند بگیرد از سیب بی عیب پنجاه عدد و پوستش
پاک کند و در دیگی کند و آنقدر انگبین که او را بپوشاند بران ریزد و
جوشی سبک بدهد و در بستوی آبگینه نهند و در هر سه روز بیرون آنرا بشوید
بعد از انکه داروهای گرم را چنانکه گفتیم درو کرده باشد و بوقت حاجت
بکار دارد صفت گردکان پرورده که در باه زیاده کند بگیرد گردکان تازه که
هنوز پوستش سخت نشده باشد و آنرا از هر دو پوست پاک کند و اگر
پوست اندرونین سخت شده باشد بکارد بتراشد پس در دیگ سنگین
کند و بر سر آن انگبین صافی آنقدر که او را بپوشاند بریزد و جوشی سبک
بدهد پس در بستوئی کند و داروهای گرم چنانکه ذکر رفت در آنجا کند و

وبوقت

وبوقت حاجت بکار برد که نافع است فصل سیم در سفوفات که در باه زیاده
کند صفت سفوفیکه در مجامعت زیاده کند بگیرد پیاز دشتی بریان کرده و فانید
و بوزیدان و شاهدانه و لسان العصافیر از هر یکی سه مثقال خشخاش و تخم
جرجیر و تخم الجزر از هر یکی دو مثقال تمامه را بکوبد و بیزد و از مجموع یکمثقال و نیم
بخورد و بر سر آن شراب یکجامی شیرین تناول کند صفت سفوفی که عظیم
و عجیب است از جمله خایه گوساله زرد است که چون آنرا نمکسود کنند و
بسایند و سفوف کنند بر مجامعت معین باشد و همچنین مقداری نخود
با شراب یا شیر یا بیضه نیمبرشت بخورد فعلی عجب ظاهر گردد و همچنان نیز خایه
شیر بچه چون خشک کرده و از ان مقدار نخودی تناول کنند در باه زیاده
کند و گفته اند که دل هدهد را چون خشک کنند و بسایند و یکدرم از ان با یک
کاسه آب خرما بخورند در باه فعلی عجب دارد و بباید دانست که آنکس را که بسبب این
ادویه که ذکر رفت و ذکر خواهیم کرد اگر در مجامعت افراط افتد تن از بول

وضعف پدید آید یکقدح ماء العسل با اندک مومیائی تناول کند که این در تقویهٔ
بدن بعد از جماع اثری عظیم دارد وضعف و ذبول از این کند و قوة بجای آورد
جبرئیل طبیب گفته است که کسی چون از جماع فارغ شود قدحی ماء العسل در عقب
آن بخورد آب بستن را بحالت اول باز آورد **باب ششم** در معرفت سوحات
وضمادات وحقنها و حمولات زاید چون از ذکر ادویه واغذیهٔ مفرد و مرکب
فارغ شدیم خواستیم که یاد کنیم از چیزهای دیگر که قایم مقام ادویهٔ مذکور باشد
در انعاظ و زیاده کردن باه بی آنکه آنرا تناول کنند زیرا که بعضی از مردمان
خوردن آنرا تحمل نکنند بسبب حرارت مزاج و کراهت طبع و نیز بدانکه وقت
باشد که اکثار تناول این داروها در مزاج بحرارت مفرط رساند و خون را
بسوزاند و ضرر آن پوشیده نیست پس بدین سبب چیزهائی که قایم مقام
داروهای خوردنی باشد از آن مستغنی گرداند میل کردیم و این باب را
بر چهار فصل بنیاد نهادیم **فصل اول** در ذکر سوحات زاید در باه **صفة**

سوحی که

سوحی که چون قضیب و زهار را بدان بمالند شهوت مجامعت بر انگیزد بگیرد
عاقرقرحا و نشاسته و دار فلفل از هر یکی یکمثقال و نیم قنه و افربیون از
هر یکی دو مثقال روغن نرگس دو مثقال موم سفید چهار مثقال ادویه را
بکوبد و موم و قنه را با روغن بر آتش نهد تا گداخته شود پس ادویه را در آن
اندازد تا آنرا قوامی حاصل پس بر دارد و قضیب و زهار را بدان طلا کنند
چندان نعوظ آورد که زحمت دهد **صفة** سوحی دیگر که چون زهار و قضیب را
تمریخ کنند در باه و انعاظ زیاده کند و گرده و مثانه را گرم گرداند بگیرد
بگیرد عصارهٔ الجزر و در بعضی نسخه عصارهٔ خصیة الکلب آنرا افربیون
خوانند و با روغن بکوبد و استعمال کنند و اگر با روغن نرگس بود بهتر باشد
صفة سوحی دیگر که چون قضیب را بدان تمریخ کنند در باه و انعاظ
زیاده کند بگیرند زهرهٔ گاو و نر و انگبین صافی و قدری عاقرقرحا
و همه را بکوبد و بیامیزد و در قضیب مالد **صفة** سوحی دیگر بگیرد افربیون

وزنجبیل و عاقرقرحا از هر یکی یکمثقال و نیم همه را با روغن بلسان جمع کنند
یا با روغن ناردین و بر قضیب و حوالی آن مالند که این در غایتست
صفت مسوحی که نعوظ آورد و باه زیاده کند و بر جماع یاری دهد چون
قضیب و ناف را بدان مالند و این مسوح فعل عجب دارد دیگر دم سقنقور
و قضیب نر گاو کوهی خشک کرده و یا گیاهی که آنرا خصیة الثعلب خوانند
از هر یکی یکمثقال زاید عاقرقرحا که خشک کرده باشند و در بعضی نسخه عاقر
قرحا و تخم الجزر و جرجیر از هر یکی چهار مثقال افربیون دو مثقال خایهٔ
گنجشک چندی و آنرا در شیشه کنند و قطران و آنمقدار روغن سوسن که قیری
آنرا بپوشاند و مقداری بر سر آن بریزد و سر شیشه آنرا استوار کنند
و در زبل دفن کنند چهل شبانه روز و هشت روز زاید نماید پس بیرون آرد
و آن روغن ارصاف کنند و ثقل آنرا بیندازد و درین داروها هفت مثقال و نیم
علک البطم بیندازد و داروهای خشک را باید و همه را نیک بیامیزد و روغن

سوسن بکوره را بدان ریزد تا در قوام آید و بر دارد و بوقت حاجت استعمال کنند
شیخ عبد الرحمن گوید که این داروها را بشخصی عنین وصف کردم و او بر آنوجه
مذکور استعمال کرد سستی زو زایل شد و نعوظی عظیم پیدا گشت صفه مسوحی دیگر
که در جماع زیاده کند روغن خیری و روغن نرگس از هر یکی نیم رطل در طنجره کنند
و دار فلفل و عاقرقرحا و زنجبیل و دارچینی از هر یکی وقیهٔ جند بیدستر نیم وقیه همه را
کوفته و بیخته بران اندازد و آنرا بکید و جوش بجوشاند و بدست بمالد و صاف
کند پس قضیب و گرداگرد آنرا بمالد در کار باه چیزی عجب شابه نماید صفت
مسوحی دیگر بگیرد گنجشک نر و تمامی پر او را بر کند چنانچه زنده باشد و آنرا بر در
خانهٔ زنبور نهد تا چندان نیش زنند که بمیرد پس در حال با روغن گاو خیدان
بپزد که مهرا شود و بر دارد و در قاروره کند و گرداگرد قضیب و انثیا را بدان بمالد
در کار باه چیزی عجب بیند صفت مسوحی دیگر بگیرد زهرهٔ گرگ و قضیب و حوالی آن
و بن ران و میان ران را بدان بمالد از قوة بر مجامعت چیزی عجب بیند صفه

صفت مسوحی دیگر بگیرد پیه سوسمار و گوشت سوسمار و با روغن یاسمین بیامیزد
و بر قضیب مالد نعوظی بغایت حاصل شود صفت مسوحی دیگر بگیرد گنجشک چند و
ایشان را بر سر آرد عدس بسمل کند و با خون ایشان آن آرد را تر کند و بندقها
سازد و خشک کند پس چون خواهد که جماع کند یک بندقه از آن بستاند
و در زیت حل کند و کف پایها را بدان طلا کند و پای بر زمین ننهد و از جای
خواب بیرون نیاید فعل عجب بیند و چون خواهد که فعلش ساقط گردد
پای بر زمین نهد صفت مسوحی دیگر بگیرد زهرهٔ گنجشک نر و با روغن یاسمین
بیامیزد پس بستاند بادروج و شهدانه و هر دو را نیک بکوبد و با آن زهره بیامیزد
و در قاروره کند پس چون خواهد که جماع کند کف پایها و قضیب و حوالی آن را
بدان بمالد و پای بر زمین ننهد تا عجایب بیند و بعضی از اطبا گفته‌اند که
زهره و روغن مذکور تنها کفایت باشد صفت مسوحی دیگر بگیرد گنجشک نر و
آن را بسمل کند و شکمش بشکافد و در حال در روغن یاسمین نهد و یک شبانه روز

بگذارد پس بیرون آورد و بپالاید تا از آن روغن ذره هیچ نماند و آن روغن را
استعمال کند و هر گاه معاق و قحاب سایند و در روغن کنند و در قضیب و گرداگرد
آن بمالند و آن موضع را گرم کنند نعوظ تمام حاصل کنند و همچنین اگر قسط را بر آن
وجه سازند و همچنان جند بیدستر را در روغن یاسمین حل کنند و در قضیب مالند
نعوظ حاصل شود و همچنان افربیون این فعل کند الا آنست که زن را زحمت
رساند بسبب قوت حرارت و رحم را بیاماساند و چون چنین شده باشد
تدارک بروغن بنفشه و پیه ماکیان کنند و گفته‌اند که اگر پیه شیر را بگدازند
و در قضیب مالند در حال نعوظی عظیم پیدا کند صفت مسوحی دیگر که در انعاظ فعلی
قوی بخشد بگیرد قسط تلخ دو درم سقنقور نیم درم هر دو را بکوبد و در زیت بجوشاند
و پیش از جماع بر قضیب مالد که نافع است صفت مسوحی دیگر بگیرد در روغن سوسن
یک وقیه پس یک درم افربیون و یک درم نطرون و یک درم خردل و یک قیراط مشک
و یک عصره جندبیدستر در وا اندازد و در قضیب و تهیگاه و سرون مالد نعوظ عظیم حاصل

شود صفت مسوحی دیگر که سستی قضیب را نافع بود بگیرد عاقرقرحا و فرفیون
و مهره دورا نیک بساید و مقدار یک حبه مشک بدان اضافه کند و با روغن یاسمین
بیامیزد و کف پایها و قضیب را بدان بمالد و این مجربست صفت مسوحی دیگر پایها
و قضیب و آن حوالی را بروغن بلسان یا روغنی که در آنجا خردل پخته باشند بمالد
که سخت نیک بود صفت مسوحی دیگر بگیرد چهل گنجشک نر هنگام هیجان
ایشان و مغزهای ایشان را بستاند و در سایه خشک کند و با روغن یاسمین
بساید و بردارد پس بوقت حاجت کف پایها و قضیب را بدان بمالد
که سخت نافع است صفت مسوحی دیگر بگیرد مغز غراب و مغز گنجشک نر
و بهم بیامیزد و کف پایها را بدان بمالد جماع بسیار تواند کرد مسوحی دیگر
بگیرد مورچه که می پرد و در قاروره کند و روغن شیره بدان ریزد و در آفتاب
نهد تا تمام شود پس کف پایها را بدان طلا کند که جماع زیاده کند صفت
مسوحی دیگر که باه را زیاده کند و مرد را محبوب گرداند بگیرد بول ارمنی و زبل کبوتر

و مهره دورا بکوبد و با انگبین بهم بیامیزد و بر قضیب و گرداگرد آن بمالد در وقت
جماع صفت مسوحی دیگر بگیرد طرثوث و لب دانه پنبه برابر آن و مهره دورا بکوبد
و بپزد و هر دو سرگین خروس سیاه که او را آرد کند با انگبین معجون کند بخورد
داده باشند با آن اضافه کند و بر قضیب بمالد و این مسوح آنست که متوکل خلیفه
استعمال کرده است صفت دیگر بگیرد فرفیون نو قوی نیم درم عاقرقرحا بچهان
سنگ ربع درم مجموع را در روغن یاسمین بگدازد و بردارد و وقت حاجت
قضیب و زهار و گرداگرد آنرا بمالد صفت مسوحی دیگر قوی قضیب را دایما با پیه شتر
با لحم ابجزه پاره کرده بمالد که بغایت نافع است صفت مسوحی دیگر بگیرد دنبه و دم بز
کوهی مهره دورا بسوزاند و خاکستر آنرا با شراب کهن بیامیزد و بر قضیب بمالد چنان
نعوظ آورد که زحمت رساند صفت مسوح دیگر بگیرد بول و انگزد و مهره دورا چون
سرمه بساید و با انگبین تر کند و بر قضیب و ذکر و حوالی آن بمالد نعوظ بدان حاصل
شود و در علاج استرخای قضیب باید که مرد ذکر را بروغن سعد دایما بمالد و یا جنبه

بپدستر و عاقرقرحا در روغن یاسمین بگدازاند و بران قضیب را تمریخ کنند که بتأمل

شافی نظر کند و دریابد که استرخا از برودت است یا رطوبت اگر از برودت

باشد بمسوحات گرم مثل جندبیدستر و افربیون و فلفل و شیطرج مسوح نماید

و اگر از رطوبت بود بچیزهائی که دران قبض و تجفیف باشد مثل اهیل و وج و مر

و امثال آن باید کرد و فرق میان آنچه از برودت و رطوبت باشد آن است

که چون از رطوبت بود قضیب باریک و دراز شده باشد و در بعضی اوقات

که بدن گرم شود بهتر باشد و چون از برودت باشد دایما سست باشد بیک

حالت و مع ذلک سطری آن برقرار بود و تنزار ترنشه باشد و این علاج

لایق اینجا نبود بلکه میبایست که در باب اول که ذکر معالجهٔ اصناف استرخاء

آلت کردیم ایراد رفتی اما بمناسبت آن که این جمله مسوحات جهت علاج

سستی قضیب اینجا آورده شده است صفه مسوحی دیگر که نعوظ را سخت قوة دهد بگیرد روغن

سوسن یک وقیه و افربیون یک درم فلفل و نطرون و خردل از هریکی بچند ان مسک

یکقیراط

یکقیراط از ادویه را در روغن سوسن بساید و در قضیب و سرون و گرداگرد آن

بمالد که بغایت نافع است فصل دویم در نعت ضمادات که در باه زیاده کند

صفه ضمادی که قضیب را سخت کند و شهوت جماع برانگیزد بگیرد خاکستر قضیب

بز کوهی و عاقرقرحا و افربیون و فلفل از هریکی جزوی و انیسه را بساید و بیزد

و با شراب کهن سرشته و قضیب و خصیه و سرون او و گرداگرد آنرا بمالد و ضماد کند

صفه ضمادی دیگر که چون بر پشت بندد جماع زیاده کند و قضیب را سخت کند

بگیرد حب الفقد و عاقرقرحا و افربیون از هریکی دو مثقال و نیم و انگزد یک مثقال

و ربع و روغن بلسان و روغن قسط از هریکی پنج مثقال فلفل دار فلفل خولنجان

از هریکی دو مثقال ادویهٔ خشک را نیک بساید تا چون غبار شود و با روغنها حل کند

و بر رکوبا کند و بر پشت نهد عجب بیند صفه ضمادی که چون بر انگشت بزرگ

پای بندد در مجامعت زیاده کند و قوی گرداند بگیرد سنبل پانزده مثقال

صمغ البطم و صمغ عربی و فلفل از هریکی هشت مثقال سرگین موش و گیاهی که

آنرا خصیة الثعلب خوانند از هر یک شش مثقال مقل ازرق و زنجبیل و افرنیون
و سکبینج و جوزبوا از هر یکی چهار مثقال پس بگیرد یک پاسو و او را چهار روز
در سرکه تیز نهد و بعد از آن بیرون آورد و خشک کند و از گوشت آن
و پیه خروس و زقنه و موم سفید از هر یکی دو مثقال بستانند پس صمغها و قنه را در
روغن زنبق بگدازانند و داروهای خشک را بابد و بران روغن اندازد
تا نیک مخلوط شود پس قدری از آن بر ذکر و پاشنه بندد و بر انگشت پای نهند
چنانکه گفته شد تا عجایب بیند **فصل سیم** در حقنها که قوة باه را زیاده کند بدانکه
لابد است که تنقیه حقنه یاد کرده شود که اول آنرا استعمال کنند تا امعا پاک شود
و اثر شش رفو در ترظاهر گردد و فعلش تمامتر بود و آن اینست **صفه** بگیرد بابونج
و تخم کتان و شبت و حلبه از هر یک هفت درم بطم و خشک از هر یک چهار ده مثقال
انجیر منقا ده ان مجموع را در پنج رطل آب بجوشانند تا یک رطل بماند و آنرا صاف کنند
و نیم رطل از آن بستانند و پانزده مثقال شیره و هفت شکر سرخ با آن اضافه

کنند

کنند که امعا را پاک گرداند **صفه** دیگر بگیرد لعاب بذر قطونا و لعاب تخم کتان
و لعاب حلبه و آب حقنه را پالوده کنند و لعاب خطمی از هر یک ده مثقال پس
بستانند پنج درم شکر سرخ و ده درم روغن شیره و در ان لعاب حل کنند و حقنه
کنند **صفه** دیگر بگیرد که گرده را فربه کند و در باه زیاده کند بگیرد روغن گردکان
نیم رطل و از فانید همچنان و از زنجبیل و مارچوبه از هر یکی یکوقیه و آنرا در جوش
بدهد و آبش را صاف کند و چهارده مثقال از ان بستانند و از روغن یاسمین
چهار مثقال و از روغن بان یکمثقال با آن اضافه کنند و حقنه کنند که شحمت نیک است
در آنچه گفته شد **صفه** دیگر که در باه زیاده کند بگیرد سر و پاچه غوج و نیمه دنبه آن
و همه را خورد پاره کند و در دیگی کند پس بستانند ربع رطل نخود و مثل آن گندم
بران اندازد و بگیرد لوبیای سرخ و شبت و بابونه و تخم شلغم و مرزنگوش
از هر یکی هفت مثقال خشک پانزده مثقال همه را در ده رطل آب بپزد تا مهرا شود
و صاف کند پس از آن بستانند و جربش را با نیم رطل بستانند و یکوقیه روغن گاو و دو وقیه

شیر گاو تازه و نیم وقیه روغن تازه بران اندازد و حقنه کند همچنین سه شب
متوالی که عجیب الفعل است درین باب صفة دیگر انقطاع از جماع را سود دارد
و شهوة را قوة و گرده را گرم کند و در باه زیاده کند بگیرد تخم کرفس و تخم کتان
و تخم ترب از هر یکی یکوقیه رطبه سه وقیة انجیر و خرما از هر یکی بیست عدد لبوب
قرطم بوستانی و بری و بابونج از هر یکی دو وقیه گندم چهار وقیه تمامت را در ده
رطل آب بپزد تا آنکه که ثلث باقی ماند و روغن جوزی و انگبین صافی
از هر یک یکوقیه و همه را بهم بیامیزد و از آنجا بستاند نیم رطل و بدان حقنه کند همچنانکه
ذکر رفت صفة دیگر که در باه زیاده کند بگیرد سر میش و گندم و جو و حلبه و پیه ماکیان
و پیه بط و بابونج و خطمی و خشک و شبت و عناب و سپستان و انجیر و تخم کتان
از هر یکی یک جزو و تمامت را در آب بپزد تا مهرا شود و صاف کند و روغن شیره
و روغن گاو و ماکیان و روغن بطم و روغن گردکان بدان اضافه کند پس
حقنه کند که بغایت نیک است و وقت باشد که جهت زیادتی باه با مغز نان

وپیها

و پیها و روغنها نرم کنند چون روغن شیره و روغن کتان و آنچه بدان ماند
حقنه کنند نافع بود صفة دیگر بگیرد سر گوسفند بچه و دو خایهٔ بره و قدری
نان و مشتی نخود جزو جزو کرده و همچندان کشک گندم و یک کف تخم گزر
و یک کف تخم شلغم و مثل آن تخم هلیون و انجمله را در دیگی کند و آب اندر وی
کند مقدار حاجت و سر دیگ استوار کند و در تنور نهد تا مهرا شود از بامداد
تا شبانگاه و اول چغندر و برگ خیری در آب خوش بجوشاند و بآب بوشن
ارمنی در روی افکنند و حقنه کنند تا امعا پاک شود آنگاه آن دیگ را از تنور
بیرون آورد و از بیست درم تا سی درم آب ازین دیگ بستاند و ده درم
روغن جوز بران اندازد و سه بار حقنه کند در مدت یکماه اول ماه و میانهٔ
ماه و شراب خوش بکار دارد و سخت عجب است که هر چند جماع کند تواند کردن
صفة دیگر بگیرد روغن گردکان یک رطل و یک رطل خشک اندر وی افکند و سه
رطل شیر گاو تازه و بیست درم فانید سفید پس در پاتیله کند و باتش بپزد تا

جوش بزند پس بپالاید و بگیرد از وی چهل درم و روغن یاسمین دو درم و روغن
تازه ده درم پس حقنه کند براین جمله که یاد کردیم و دران چند روز خود را از
جماع نگاه دارد و طعام اسفیدباج بجوزدبا گوشت بره و شراب ریحانی صرف
واین نافع است و قوة بغایت دهد پس چندانکه خواهد جماع کند و شهوت انگیزد
صفه دیگر از قرابادین سمرقندی که منی را زیاده کرد اند و کرده را گرم کند و شبق را
بسیار کرداند بگیرد تخم جرجیر و تخم حرفه و زنجبیل و دار فلفل و تخم شبت و تخم
گزر و تخم گندنا و تخم شلغم از هر یکی یک کف نخود خورد کرده جزوی و خشک
خشک و گندم کوفته و رطب از هر یکی دو کف سرشیر غنبه و قدری از دنبه آن
و مغز نخوان و جمله را در دیگی کند با دو عدد پیاز و آنقدر آب که آنرا بپوشاند
بران ریزد و در تنور نهد و سر تنور را محکم کند و بامداد شوربای آنرا جدا کند
و روغن جدا گانه بنهد و بگیرد از شوربا دو وقیه و روغن یکوقیه و روغن نار
جیل یعنی جوز هندی و روغن حبة الخضرا از هر یکی نیم وقیه و همه را باهم

بپزد

بپزد تا مخلوط شود و بدان حقنه کند و وقت خواب بعد ازانکه تبرز کرده باشد
و بر سر آن حقنه بخسپد تا آخر شب بعد ازان شب دویم بحقنه اول احتیاج نباشد
تبرز کند و بدان دارو حقنه کند و بر سر آن هم بخسپد و همچنین کند تا نه شب
در اول ماه و سه شب در میانه ماه و سه شب در آخر ماه و در شبهای حقنه کردن مجامعه
نکند تا عجایب بیند صفه دیگر که در مجامعت زیاده کند بگیرد خشک تریا خشک
خشک از هر کدام که باشد و سه بار بران حقنه کند و حلبه و تخم شلغم و کفی نخود
و کفی گندم و تخم جرجیر و تخم گزر و تخم هلیون و تخم شبت از هر یکی یکوقیه مغزش
و شیر تازه آن همه را جمع کند و در دیگی کند و آنقدر آب در وی ریزد که وی را
بپوشاند و بپزند نیمه آن شیر تازه در آنجا کند و بپزد تا مهرا شود و صاف کند
و آنچه صاف کرده باشد باز بپزد تا غلیظ شود و ازان چهار وقیه بستاند و از روغن
بطم یکوقیه و چند شب بدان حقنه کند و بران بخسپد و بخواب رود و ده شب جماع نکند
که سخت نافع است و باید که خواب بعد از تبرز کند صفه دیگر که منی زیاده کند و کرده

رافربه سازد و شهوت زیاده کرداند بگیرد میشی نان و پاره از دنبهٔ آن و بگیر ربع
وقیه گندم کوفته و همچندان نخود و از تخم جرجیر و تخم شلغم و تخم بلیون از هر یک یکوقیه
همه را کوفته در دیگی کند و سر آن را استوار کند و یکشب و یکروز در تنور نهد تا مهرا
شود پس بینداز ان آب یکوقیه و از روغنش یکوقیه و از روغن کردکان نیم وقیه
و در وقت خواب بدان حقنه کند بعد از ان که تبرز کرده باشد و بعد از ان
آب چغندر و خطمی و بوره حقنه کند و غذای غلیظ خورده باشد بدان بازی کند که
نافع است صفة دیگر هم از آنجا عجیب الفعل است در تولید باه و فربه کردن و تقویة دادن
بگیرد یک رطل روغن و یک رطل خشک و سه رطل شیر گاو تازه و یکوقیه زنجبیل و یکوقیه فانیذ
بران انداز دو چندید جوشش بدهد پس آنرا صاف کند و بگیرد از ان دو وقیه و از روغن
یاسمین سه وقیه بدان حقنه کند بر وجهی که ذکر کردیم و ده شبانه روز جماع نکند
الا آن است که این حقنه در تولید منی بغایت متقدم میرسد و اگر کسی خواهد که در تولید
منی معتدل شود از شوربای سر میش و دنبهٔ آن با گوشتها و چربیها یکوقیه بران اندازد

تا تولید منی بیز کند **فصل چهارم** در ذکر حمولات که در باه زیاده کنند بدانکه این دارو ها
که درین فصل یاد خواهیم کرد آنست که چون کسی آنرا بزیر خود بردارد و بخاصیت عمل کند و
نعوظی سخت پیدا کرداند صفة دوائی که علی درین باب بگیرد تخم جرجیر و لعبه و تخم بنبه
از هر یکی برابر و آنرا کوفته با آب راسن و آب جرجیر بسرشند و از ان فتیله سازد
و بردارد که نعوظی عظیم پیدا شود صفة دوائی دیگر بگیرد موم سرخ و پیه گرده قنفور
و پیه ماده گاو و همه را بگدازد و قدری مغز خشک وی انداز دو با آن فتیله سازد
و بردارد نافع باشد صفة دوائی دیگر بگیرد پارهٔ حلتیت در سوراخ ذکر نهد تا آن وقت
که لذع حاصل شود پس بیرون آورد که نعوظی عظیم پیدا کرداند و اگر سوراخ قضیب بار زنبق کند
روغن بنفشه در آنجا چکاند تا نیک شود البته صفة دوائی دیگر بگیرد لعبه و از ان فتیله
سازد و بردارد نعوظ قوی پیدا کند و نافع باشد صفة حمولی دیگر بگیرد پیه قنفور
و آنرا با قنه بگدازد و فتیله سازد و بردارد در اول شب نعوظی برانگیزاند که تعجب مانند
صفة حمولی دیگر قنطوریون دقیق قدری زفت و موم از هر یک قدری بهم دورا

بکداز دو قنطوریون را بدان انداز دو فتیلها سازد و با روغن سوسن بردارد
که بغایت عجب است **صفت** حمولی دیگر لعبه بربری را خورد بکوبد پس با انگبین
در نخیل پرورده شاف کند و با روغن بکار برد هر شب یکبار قوتی عجب در خود
مشاهده کند **صفت** حمولی دیگر بگیرد قنطوریون دقیق یکدرم زرفت رومی یکدرم
موم نیم درم و آنرا با روغن بکداز اند و شاف کند و با روغن ناردین بکار
برد چندان قوت یابد که اگر مفعوله بسیار بنا شد در خود رنج بیند **صفت**
حمولی دیگر بگیرد شیر دو درم و نیم قنفور یکدرم خاکستر شاخ گوزن یکدرم همه را
خورد بکوبد و بیزد و با پاره شکر سرخ شیاف کند هر یکی را برابر سنجد و از آن
یکی با روغن بکار برد چنانکه خواهد نشاط آورد و جماع کند و آسایش باشد
چه رنج و عنا و تعب این شغل از این کار نباشد **باب ششم** در معرفت
داروها که لذت مجامعت زیاده کند بدانکه این ادویه که ما آنرا درین باب
یاد خواهیم کرد آنست که چون مرد استعمال کند و با زن مجامعت زن را از وی

تنگ بیند و او را دوست دارد لذتی که در حال مجامعت بیابد از جهت آنکه آن آب
سهل است و مؤونت اندک دارد و بسیار تجربه کردیم و همچنان یافتیم که ذکر
مرد و مسپاید که بیشتر از ذکر ادویه شکلی که زن را خوش آید و لذت دهد یاد کنیم
و این آنست که زن را به پشت باز خواباند و مرد خود را بروی اندازد و سر زن را
میل بزیر کند و رانهای او را بابالش کوچک بلند کند و اول سر قضیب را بر
فرج بمالد و دغدغه دهد و بعد از آن ادخال کند و چون نزدیک انزال شود
هر دو دست در زیر رانهای زن کند و سر و نهای وی را بالا بردارد و بلند کند
که زن و مرد از این شکل لذتی عظیم یابند که آنرا صفت نتوان کردن و اما داروها که
در لذت زیاده کند یکی طلائی است که چون قضیب را بدان بمالد و در جماع کند
بغایت حاصل شود دیگر جوزبوا و فلفل و دار فلفل و عاقرقرحا و زنجبیل و سنبل الطیب
و خولنجان از هر یکی یک مثقال پس هر یکی را جدا جداگانه بکوبد و لبابید و همه را جمع کند
و با انگبین که در آنجا زنجبیل و شقاقل پرورده باشند بسرشند و بر قضیب مالد از

لذت چیزی عجب مشاهده کند صفت دوائی که در لذت زیاده کند بگیرد زنجبیل و عاقرقرحا
و دارچینی و شکر طبرزد از هر یکی یکجزو و جمله را بکوبد و بیزد و با آب رازیانه تر
بسرشد و حبها سازد هر کدام مثل فلفل و در سایه خشک کند پس چون احتیاج افتد
یکی از آن در دهان گیرد و آنچه گداخته شود ببرد ذکر مالد و اگر خواهد ازین حب بساید
و در قضیب مالد و جماع کند لذتی عظیم احساس افتد صفت دوائی که احداث
لذتی کند که وصفش نتوان کرد تا بحدی که زن نزدیک باشد که از هوش برود
از غایت خوشی بگیرد رازیانه خشک و فلفل و زنجبیل و عاقرقرحا و دارچینی از
هر یک یکمثقال حلتیت و سکبینج و مشک و کافور از هر یکی نیم مثقال جوزبوا
قردمانا و شکر طبرزد از هر یکی یکمثقال همه را کوفته و بیخته جمع کند و با آب رازیانه
بسرشد یا با آب بادروج تر تا بقوام آید و حل شود و در ظرفی آبگینه کند و
سرش استوار سازد و ده روز هر روز سه بار بجنباند بعد از آن بر قضیب مالد
و صبر کند تا خشک شود و باید که سر آن ظرف واکشاده نگذارد که تا هوا قوت

دارو را

دارو را نبرد و هر که این دارو استعمال کند مفعوله هرگز از وی نشکیبد و این دارو خاصیت
عجب دارد صفت داروئی که لذت زیاده کند بگیرد زهره گرگ و انگبین صافی
و آب رازیانه تر از هر یکی یکمثقال این دارو را خشک باید و بیزد و در آنها اندازد
پس در ظرف آبگینه کند و دهنش استوار کرد اند تا هوا آنرا در نیابد و بوقت حاجت
آنرا در قضیب مالد لذتی عظیم حاصل شود و از آن زن شکیبد صفت دیگر بگیرد زهره
ماکیان سیاه و قدری زنجبیل سوده بدان اضافه کند و در قضیب مالد زن لذتی
تمام پیدا شود و دارچینی مقدار نیم درم در دهان گیرد و بخاید و در وقت مجامعت
بر قضیب مالد فاعل و مفعوله را لذتی عظیم پیدا شود صفت دیگر بگیرد کبابه چینی
و دارچینی و عاقرقرحا و همه را خورد بکوبد و بیزد و با عسل و زنجبیل پرورده معجون
کند و بر قضیب مالد و بکار البته و در وقت کار رفتن نغنغ و با بنا آمدنی برقی
کند تا فاعل و مفعوله را چنان لذت دهد که دشوار صبر توانند کرد صفت
دیگر عاقرقرحا و مویزج هر دو را خورد بکوبد و با انگبین بر قضیب مالد پیش از مجامعت

باعتی و چون خواهد که جماع کند قضیب را بدستارچه پاک کند و بکار ایستد چندان
لذت حاصل شود که بیم آن بود که مفعوله دیوانه شود و از ان مرد نشکیبد صفت
دیگر بگیرد فلفل و دارچینی و سنبل و خولنجان و مشک از هر یکی برابر و با انگبین و زنجبیل
پرورده بسرشد و بر قضیب مالد لذتی عظیم احداث کند صفت بگیرد نعناع و بکوبد
و آب آن بستاند و قدری بورۂ کوبیده و با انگبین بسرشد و در ظرف آبگینه کند و
بوقت حاجت بر قضیب مالد و در کار شود زن را چندان لذت دهد که بیم بود که دیوانه
شود صفت دیگر زهرۂ ماکیان را چون با انگبین بیامیزد و در مجامعت بر قضیب مالد زن
آن کس را دوست دارد و غیر او را نخواهد و همچنین گفته اند که زهرۂ غراب را با روغن سوسن
بیامیزند و بر قضیب طلا کنند زن را لذتی عظیم حاصل شود و از الجمله آنچه در لذت
زیاده کند آن است که فلفل را بستانند و با انگبین بیامیزد و همچنان حلتیت را
در دهن و با آب دهن بر قضیب مالد اما آنچه گفته شد وقت باشد که در فرج
زنان خارش و ریشها و یا آزار احداث کند باید که بعد از استعمال این داروها

زنرا بفرماید

زن را بفرماید تا قدری روغن بنفشه بر خرقه پاک کند و بردارد و با روغن دیگر از زنبق و غیرها
سرد و با گلاب و سماق و آنچه بدان ماند فصل در معرفت ادویه که قضیب را بزرگ
کند جالینوس و توابع او از حکما و اطبا اتفاق کرده اند بر آنکه مالیدن دایم
نمر بیحا و روغنها و چیزهای ملین و تنطیل با آب گرم و طلا کردن زفت و زیت به
هر عضوی که در تست آن بزرگ کند و فربه گرداند و در قطرش زیاده کند چون این تدبیر را
تکرار کنند و خلاف نیست که غذا میل به این عضو کند و چون غذا مدد کند در اقطار
این عضو زیاده کند و از داروها نیز آنچه بر ان اتفاق کنند هم یاد کرده شود صفت
آنچه قضیب را بزرگ کند و سخت گرداند و جماع کردن را یاری دهد بگیرد بورۂ ارمنی
و سنبل از هر یک دو مثقال نوی دراز دوازده عدد پس زنبور را خشک کند و با این داروها
بهم بساید تا همه چون غبار شود و شیر تازه و انگبین از هر یکی برابر در ان ریزد و از
مجموع بیست مثقال بساید و بدست نیک بمالد تا مختلط شود پس یک شب ذکر را بدان طلا
کند و بامداد به آب گرم بشوید و بعد از ان بحلبی بساید و بسیار بمالد تا آنوقت که گرم

شود و باز بشوید پس مالیدن عادت کند بیشتر از دارو ها که ذکر شد و بعد از آن چند بار
که قضیب را بمالد بزرگ و سخت کند صفت داروی که قضیب را بزرگ کند و منظرش را
خوب گرداند بگیرد موم سرخ و زفت و علک البطم از هر یک پنج مثقال انزروت
پرورده و بوره ارمنی پرورده هر دو را بشیر خر از هر یک چهار مثقال لولوی دراز
خشک کرده مثقال پس موم و زفت و علک را بگدازد و دارو را سائیده
دران اندازد و همه را بهم بیامیزد و بر رگو پاره کند و قضیب را نیک بمالد تا سرخ
شود و آن رگو پاره را بدان طلا کند و شب با آن خسپد و بامداد بشوید و باز چندان
بمالد که سرخ شود و باز شب دیگر همان طلی کند و همچنان تا آنکه که از بزرگی آن
خوشنود شود صفت دیگر که قضیب را بزرگ کند بگیرد سابزد دشتی بریان کرده
افرنیون و عاقرقرحا و دارفلفل از هر یک یکمثقال همه را نیک بساید و با انگبین
بسرشد و بر ذکر طلی کند بعد از ساعتی و یکشب بگذارد و بامداد با آب گرم بشوید
بروغن یاسمین بمالد صفت دیگر از خواص بزرگ کردن بگیرد بادروج سبز بخایه

تا نرم

تا نرم شود و بر ذکر طلی کند صفت دیگر بگیرد زلوی دراز بزرگ تا زه در ظرفی
کند و آنرا بجزی سخت نیک بساید تا همچون مرهم شود پس قدری روغن بران اندازد
تا همچون مرهم شود و از ان بر قضیب بمالد نافع بود صفت هم از خواص بگیرد شیر تازه
که همان لحظه دوشیده باشند و ذکر را در آنجا نیک بمالد پس با آب گرم بشوید و
همچنین میکند تا سه روز که قضیب را بزرگ کند صفت هم از خواص بگیرد پای زفت
و آنرا ببیزد و بر رگو پاره کند و بر قضیب بپیچد و بعد از زمانی که نیک چسپیده باشد
از آنجا بر کند و با آب گرم بشوید و همچنین میکند تا سه روز اعاده کند تا آنکه به بزرگی
آن راضی شود و مجربست صفت دیگر بگیرد خراطین و آنرا نیک بشوید و خشک کند
و نرم بساید و با روغن کنجد بیامیزد و بر قضیب طلی کند بعد از آنکه قضیب را بسیار
مالیده باشد و یکشب بگذارد و بامداد بشوید و باز بمالد که سخت بزرگ شود
صفت دیگر بگیرد دمدری زفت و بر کرباس کند و قضیب را نیک بمالد و آن زفت را
گرم کرده بران طلی کند و بگذارد تا سرد شود پس آنرا بقوت بر کند و همچنین میکند

در روزی چند بار که بغایت بزرگ شود واگر قضیب را بشیر و روغن و نمک بمالد
بزرگ شود صفه دیگر که از خواص است و مجربست بستانند شکر سلیمانی و نمک اندرانی
و شیر گاو از هر یک یکجزو پس شکر و نمک را بساید و روغن بگدازاند و شکر و
نمک را دران اندازد و بعد ازان شیر را دران ریزد و نمک بیامیزد و بر دارد
و چون احتیاج افتد قضیب را بدان بمالند و یکساعت بگذارد تا خشک شود
و باز اعاده کند و همچنین میکنند تا شش روز یا بیشتر و این تدبیر قضیب را قوی
گرداند و بزرگ کند و اگر زن نیز این تدبیر را بکار برد موضع را بزرگ کند
و فربه سازد صفت دیگر لسان العصافیر دو درم در شیر تازه کند و روز قضیب را بآب
گرم بمالد و شب بدان طلا کند و این دوائیست که هم بزرگ کند و هم قوی
گرداند صفه دوائی که سخت غریبست و در کتب متقدمان نیست و سخت
عجب است و قضیب را دو چندان گرداند که بود اما یکشبانه روز پیش بر بگیرد لکن
لیکن اگر کسی مداومت نماید همچنان بزرگ بماند و آن اینست بگیرد نشکرده

کارزان

کارزان چنانکه کهنه نشده باشد پس بانداش ذکر ببرد و مقدار یکی انگشت بساید بدان
نشکرده بر اکنش کنند و قضیب را بآب گرم بشوید بمالد چنانکه سرخ شود پس بدان نشکرده
کیرد از بامداد تا روز دیگر بر قضیب بماند دو چندان گرداند که بوده باشد اما
یکشبانه روز گذشته باشد و همه شب بر آنجمله کار کند تا بروز همچنین سطبر باشد
صفه دیگر بگیرد لسان العصافیر دو درم و آنرا در شیر بز بخیسانند و روز ازین شیر
بر قضیب بمالد و شب خراطین شسته و نرم صلایه کرده و با روغن شیرج آمیخته
بر قضیب طلی کنند این دارو هم بزرگ کند و هم سخت و این ادویه که ذکر رفت
اگر قضیب را زیر کنند باید که بر روغن یاسمین یا روغن بنفشه یا بموم سفید بمالد تا نرم
بود فصل در معرفت داروها که زنان را آبستن کند چون غرض اصلی از تصنیف و
تالیف این کتاب طلب توالد و تناسلست باستعمال ادویه که ذکر رفت صواب
چنان دیدیم که درین باب چیزها ذکر کنیم که بر آبستن شدن زنان معاونت کند
داروها که تجربهٔ آن گواهی داده باشد تا طلب مقصود بر وجه کمال آید و میباید که

اگر کسی که استعمال این ادویه کند وقتی باشد که زن از حیض پاک شده باشد و جهد کند
که انزال مقارن انزال زن بود و این بدان بود که با زن ملاعبه و مداعبه بسیار کند
و پستانهای زن را بمالد و نشان انزال زن آن بود که در چشمهاش فتور واقع شود
و حرکتش پژمرده گردد و از شملی که دارد و آرمیده تر گردد و از جمله علامات آنست
که مرد را از خود دیگر تمکین تمام دهد و وقت باشد که لرزه بر اندامش افتد و اعضاش
سست بود و دوا آنکه بمرد نظر کند شرم و روی بپوشاند بدان که عبد الرحمن میگوید که
میباید که در حالت انزال سرونهای زن را اندکی بر بالا دارد و سر او را زیر میل
فرماید که آن بر آبستنی یاری دهد با ادویه که یاد خواهیم کرد میباید که چون احساس انزال
افتد بجانب راست میل کند که چون چنین کند فرزند نرینه شود و اهل طبایع گفته اند
که کسی که طلب فرزند کند باید که در عقب و پیش از جماع قضیب را با آب سرد بشوید تا
آن وقت که مقدار ساعتی بگذرد بعد از آن شروع بجماع نماید و زن نیز چنین کند
اما داروهای آبستنی داروی که بر آبستنی اعانت کند بگیرد حب البول

ومقل

و مقل ازرق و جاوشیر و باد آورد از هر یکی یکمثقال و آنرا جداگانه بکوبد و بسایند
جمع کند و با شراب حل کند و بر قضیب مالد و بگذارد که خشک شود و بعد از آن
مجامعت کند و جهد کند که دارو پیش از انزال گداخته شود **صفت** دوای دیگر افیون
و جند بیدستر سنبل و قسط و میعه سایله از هر یکی یکمثقال همه را سوده و بعسل جمع کند
و با میعه بسرشد و با شراب ریحانی بر قضیب طلا کند و بعد از انکه خشک کرده باشد
مجامعت کند و این معین است بر آبستنی و مزد کیست که هیچ خطا نکند **صفت** دیگر بگیرد
برگ سنجد و خشک کرده و نیک بساید و با زهره بسرشد و بر قضیب طلا کند
و بعد از آن مجامعت کند که در غایت است **صفت** معجونی که عظیم سود دارد و خطا
نکند بگیرد بهمن سرخ و کنیرا و سقنقور و زهره گاو و زرنب و درونج از هر یکی دو مثقال بستد
و خولنجان از هر یکی یکمثقال و همه را نیک بساید و با انگبین صاف بسرشد و سه روز
استعمال کند هر بامداد یکمثقال بخورد و روز چهارم مجامعت کند **صفت** دوای دیگر بگیرد
زعفران و حماما و اکلیل الملک از هر یکی سه درم ساذج هندی و قردمانا از هر یکی دو درم

وپلیط وماکیان دو دو قیره روغن ناردین یکدرم ادویه خشک را بکوبد وروغنها را
بگدازد وهمه را باهم بیامیزد وآخرین روز که زن از حیض پاک شود پارهٔ پشم
پاک دران آلوده کرده بخود برگیرد وبوقت خفتن با مرد درحال بارگیرد صفت
دوای دیگر بگیرد قدری مشک وزعفران وزهرهٔ گرگ وهمه را باهم بیامیزد وبا پشم
پاک بخود برگیرد وبا مرد مقاربت نماید بارگیرد صفت دوای دیگر بگیرد سنبل و
زعفران ومصطکی ومشک جمله را بساید وبا روغن ناردین سرشته شود وازوی شیاف
سازد وبا پشم خشک کند وزن بخود برگیرد درحال بارگیرد صفه دیگر بستانند روغن
کنجد سفید وسیر در وی بجوشانند تا پخته شود وزن از آن روغن با پشم پاک بخود بر دارد
وبا مرد بخسبد بارگیرد صفه دوای دیگر بستانند شب یمانی دو درم سماق وعود
هندی وزعفران از هر یکی یکدرم همه را کوفته با سکنجبین صاف سرشته شود وپشم
پاک بروغن گل بیالاید ودر دارها آغشته پارهٔ بران پشم پراکنند وبمالد وبر
دارد که بارگیرد صفت دوای دیگر بستانند صبر سقوطری ومقل ازرق وتخم حنظل و

غاریقون

وغاریقون وسقمونیا از هر یکی جزوی جمله را بکوبد وبآب سرشته شود وحبها سازد
وازان نیم مثقال بخود برگیرد بارگیرد صفه دوای دیگر بگیرد زبل روباه وآنرا در شیرهٔ
روغن خمیر کنند وبر قضیب طلا کنند ودرحال با زن مجامعت کنند بارگیرد واین روباه
درباه نیز زیاده کند صفه دوای دیگر که بر آبستنی یاری دهد قضیب را بشیر تازه طلا کنند
وبگذارد تا خشک شود وجماع کند بعد از طهر که در غایت است صفه دوای دیگر بگیرد
بول فیل ودر خورد زن دهد چنانکه زن نداند وبا او مجامعت کند درحال آبستن
شود وبدانکه در جزو دویم از ادویه که آبستن کنند آن مقدار یاد خواهیم کرد که اکتفا باشد
وهر کرا باید از آنجا طلبد مراد یابد باب ششم در معرفت داروهای که مانع بود
بر آبستنی وقت باشد که بعضی مردم را ضرورت باعث شود بر آنکه از ادویه که از
آبستن شدن باز دارد استعمال کنند خصوصا وقتی که میان دو دوست بی نکاح وصلتی
باشد واز افشای آن سر حذر باشند یا کنیز اکنیزکی باشد وخواهد که بفروشد ودر شریعت
مصطفی صلی الله علیه وآله وسلم مباح داشته که مرد در وقت انزال عزل کند یعنی منی را

بیرون آورد و نگذارد که انزال در رحم شود اما در منکوحه باجازت او و در کنیزک بی
اجازت او و شارع این معنی را جهت این مباح فرموده اند که تا اگر از خوف
درویشی یا سببی از اسباب دیگر خواهد که او را فرزند نشود و چون در شرع عزل را مباح
فرموده اند پس معلوم شد که استعمال این داروها که یاد خواهیم کرد اولی تر باشد
واین باب مشتمل است بر دو فصل **فصل اول** در معرفت چیزهائی که از آبستن
شدن مانع باشد از الجمله یکی آنست که زن در باب جماع دادن بر خلاف آن
کند که در اول نسخه یاد کردیم و آن اینست که انزال مرد پیش از انزال زن بود
و زن در عقب طهر جماع نکند و غیر ازین اشکال که مقرر است و مانع از آبستنی و از جمله
آن **صفة** دوائی که مانع است از آبستنی بگیرد سداب خشک و نطرون از هر یکی جزو
و آنها را بسایند و با آب گشنیز تر سرشته و بر قضیب طلا کنند و جماع کنند که مانع ا
از آبستنی و بچه نیفتد از **صفة** دوائی دیگر که آبستن شدن را منع کند قدری مرد
با عصاره شراب و آب گشنیز تر بسایند تا آبناک شود و بر قضیب مالد و مجامعت کند

چنان

چنان شود که گفتیم **صفة** داروئی دیگر که از آبستنی باز دارد بگیرد ابهل و مثقال برگ
سداب و حنظل و فودنج کوهی خشک از هر یک یک مثقال و نیم روغن و محموده
و نطرون از هر یکی یک مثقال همه را سائیده و حب سازند با آب سداب تر و یا با آبی که
آهن تافته در و انداخته باشند سبز شده و بر ذکر مالد و بگذارد تا خشک شود پس
مجامعت کند و این دارو در اسقاط جنین و منع آبستنی بغایت **صفة** دوائی
دیگر بگیرد عرق استر و قدری از چرک گوش او و آن سم ابو هان بساید و بپیه را
بگدازد و سوزش سم را با آن پیه داخل نماید و بر قضیب مالد و جماع کند از آبستنی
باز دارد و بچه نیز نیفتد از **صفة** دوائی دیگر که از آبستنی باز دارد بگیرد محموده و آن را
با آب سداب تر بسایند و بر ذکر مالد و جماع کند که در غایت **صفة** داروئی بگیرد
بول استر و یا آبی که آهن تافته در و انداخته باشند و بخور در زن دهد هرگز آبستن
نشود و در خواص هست که چون زنی خواهد که آبستن نشود بگیرد یک پاره زرنیخ و در پاره
پوست خیار افکنند و با خود دارد هرگز آبستن نشود و اگر دو فرو برد دو سال بار نگیرد

شحم [illegible] و حلبه [illegible] از آبستنی باز دارد [illegible]

عبدالرحمن گوید که زنی حکایت کرد که مازوی سائیده چون در خورد زن دهند تخم در روز
بچه را بیندازد و گفت من این را بسیار جا تجربه کردم خطا نکرد و هم او گوید که زنی
که شستمها آبستن بود وصف کردم بگرفت جگر و پاره پاره کرده مازوی سوده بران
مالید و به آتش بریان کرد و بخورد در نماز خفتن بچه را بینداخت **صفه** داروی دیگر
بگیرد پیه مایه خرگوش و آنرا با روغن سوسن گرم کند و زن آنرا بخود بردارد هرگز
بار نگیرد **صفه** داروی دیگر بگیرد زهره گرگ یکدرم و با روغن ناردین بگدازد
و به پشم پاره زن بخویشتن بردارد بار نگیرد **صفه** داروی دیگر بگیرد تخم گزر دو درم
و آنرا خورد بکوبد و با موم سفید و روغن گل در صوف پاره مقدار دو مثقال بکار
برد بار نگیرد **صفه** دیگر بگیرد سرگین فیل و آنرا خورد بکوبد و مقدار یکدرم زرنیخ
سرخ و آنرا بشراب تازه پراکند و بکار برد هیچ بار نگیرد **صفه** داروی دیگر
بگیرد شکوفه گل و تخم او را بکوبد و فتیله بوی بیالاید پیش از جماع و بعد از جماع
زن بخویشتن برگیرد آبستن نشود **صفت** داروی دیگر بگیرد تخم حنظل و ریم

آهن

آهن و تخم کلم و سقمونیا از هر یکی اندکی و آنرا خورد بکوبد و جمله را با پختی قطران بهم بیامیزد
و زن آنرا بخویشتن برگیرد هیچ بار نگیرد و اگر گرفته باشد بیندازد **صفه** ابن قرة
در کتاب ذخیره آورده است که هر که بوقت جماع کردن ذکر خویش را به شیر بخت چرب کند
و جماع کند زن بار نگیرد و منی را تباه کند و گفته اند که چون زن بعد از مجامعت برخیزد
و از بالا به زیر فرو جهد بار نگیرد و در باب دویم از جزو دویم در اسرار زنان هم یاد کرده ایم
که مانع باشد بر آبستنی ذکر کردیم اینقدر کافی باشد از برای طالب در این فصل

فصل دویم در ذکر اشکالی که مرد را از آن زیان باشد بدانکه از جمله اشکال
که زیان کار است آنست که زن و مرد هر دو ایستاده باشند این شکل جماع شران و ران
و پشت و زانو را زیان دارد و ضعیف گرداند و دیگر آنکه مرد بر پشت باز خسپیده بود
و زن بالا رود و از چنین جماعی قروح مثانه و قضیب و انتفاخ در روده حادث شود
دیگر آنکه زن و مرد هر دو به پهلو خفته باشند این شکل زیان دارد که گیرا که در پهلو ضعیفی
داشته باشند یا مرضی و مع ذلک خروج منی دشوار بود و مثانه ریش شود دیگر

اگر مرد و زن هر دو تشنه باشند این شکل مجامعت رد کرده و مثانه و پشت سرد اماس
اعصاب و بن رانها احداث کند دیگر آنکه منی را بوقت انزال بگیرد این فعل هم
کرده و مثانه آورد و مزاج را فاسد سازد و جملهٔ این اشکال آنست که اگرچه زن قابل
بود آبستن نشود و هر نوع جماعی که مخالف شکل طبیعی بود چنانکه یاد کرده شد مضر
باشد **باب** در معرفت چیزهائی که باه را کم کند و شهوت جماع را بمیراند چون
داروها و غذاها که زیاده کنند درباه و شهوت انگیزانند یاد کرده شد صواب
چنان دیدیم که اضداد آنرا ذکر کنیم که باه کم کنند و منی را بفسرانند تا آن کس که خواهد باه
زیاده کند ازین چیزها احتراز کند و هر کس که خواهد که باه را کم کند استعمال کند
چه وقت باشد که در حالت عشق و خوف هلاک ضرورت بدی بآن شود
که این داروها که درین باب ایراد خواهیم کرد بکار باید برد و این باب منقسمست
بر دو نوع یکی اغذیه و یکی ادویه اغذیه یا مفرد بود یا مرکب اما اغذیهٔ مفرده
این است **صفة** تقلبهٔ عالی و کاسنی و کاهو و خبازی و کدو و شهدانه و عدس و

حماض

حماض و سعتر و کاورس و سداب و فلفل و زیرهٔ سبز و چیزهای ترش چون سماق و غوره
و ریباس و توت و خیار بادرنگ و خربزهٔ نارسیده و انار ترش و عنب الثعلب
و کشنیز و زردآلو و ترشی ترنج و سرکه و امثال اینها بدانکه مفسد منی یکی ازین گونه است ٣
یکی آنکه بکثرت تجفیف افساد کند مثل عدس و نان جوین و نان خشکار و نانهای
خشک کرده از هر نوعی که باشد و همچنین جمیع مجففات **صفت** دویم آنست که
بکثرت تلطیف و تحلیل افساد کند مثل سداب و زیره و سیر و فلفل و امثال این
چیزها منی را بیاد آرند و نعوظ را ضعیف گردانند **صفت** سیم آنکه تبرید و تجمید افساد
کند چون کاهو و کاسنی و سرکه و خیار و خربزهٔ سبز و کدو و پرپهن و خبازی
و آنچه بدان ماند و این صفت سیم کسانی را که بارد المزاج باشند سودمند بود خصوصاً
کسی که مزاج او خشک بود چه امثال این چیزها ترطیب کند و مزاجش را معتدل گرداند
و اما اغذیهٔ مرکبه که درباه مضر باشد این است سماقیه و غوره باو سکبا و لیموئیه و مصوص
و قریص و عدس با و غیر آنچه سرکه و ترشی بود و این نیز کسی را که بارد المزاج باشند

نفخ باد آورد و مردم محرور مزاج را سود دارد و از اغذیه آنچه تجربه کردیم که شهوت جماع را
قطع کند یکی این است که تخم کاهو دو مثقال و تخم شبت سه مثقال تخم پرپهن بهمجان
طباشیر ربعی از مثقال کافور یکحبه جمله را سوده و بیخته جمع کنند و در غذائی که با کره
پخته باشند بپاشند و بخورند که شهوت جماع را بکلی ببرد و اما ادویه مفرده این است
صفت فودنج زیره و مرماحوز و مرزنگوش و حرمل و تخم بقله و بزر قطونا و کافور
و نبک گل و خلاف و گلاب کسنی و فودنج و صندل سفید از هر یکی یکمثقال همه را
بساید و جمع کنند و با گلاب سرشته یا باب عنب الثعلب و بزر قنبب مالد در یکهفته
یکبار و بر سر آن بخسبد و بامداد بحمام در آید صفت دوای دیگر که چون بر میان بندد
شهوت را قطع کند بستانند بزر قطونا و سرکه و تخم پنجنگشت بر پشت بندد و بخسبد تا
از اشتهای مجامعت فارغ شود و از رنج برهد اکنون چون از ذکر ادویه و اغذیه که
در باه زیاده کنند و ادویه و اغذیه که در باه کم کنند بعون الله تعالی فارغ شدیم و از
جزو اول که مشتمل است بر اسرار مردان رجوع کنیم در جزو دویم که مشتمل است

بر اسرار زنان جزو دویم چون در جزو اول کتاب یاد کردیم اجزائی که زیادت کند در باه
و تقویه بر جماع از اغذیه و ادویه جوارشها و معجونها و حقنها و حمولات و مسوحات و
ضمادات و غیر آن از اسراری که مخصوص است بمردان صواب چنان دیدیم که
درین جزو دویم یاد کنیم از اسرار زنان چیزهائی که میل مردان بدیشان زیاد بود
و ایشان را در چشم شوهران محبوب کرداند و بجماع ایشان حریص سازد و از غمزها و
داروهای فربه کننده و داروهائی که حایل حمل زنان را باصلاح آورد و تنگ و گرم کنند
و غیر آن از اسرار خفیهٔ زنان چنانکه یکی را درین باب خویش بیان کنیم و بنیاد این جزو را
بر نوزده باب نهادیم که تا بدین کار کنند و مراد حاصل شود و بدین ترتیب ذکر

خواهد رفت

در معرفت چیزهائی که بودن آن در زنان مستحب است از اوصاف جمیله در اعضاء
ایشان چون در جمال زنان و حسن و تناسب ترکیب و اعتدال و صفات ایشان بهترین
چیزها آنست که مردان از جمال ایشان حریص کرداند و در وقت نظر بدیشان شهوت

انگیزاند و هنگام مجامعت حواس مرد از لذّت دهد صواب چنان دیدیم که درین
باب یاد کنیم از اوصاف که وجود آن مستحسن است چنانکه هر زنی که بدان
اوصاف متصف باشد مشهور باشد بکمال و در جمال سرآمده و هرگاه که چیزی از آن
اوصاف کم باشد بقدر آن در حسن وی چیزی نقصان باشد و کم اتفاق افتد که مجموع
این مجموع در یک زن یافت شود و آن اوصاف که ذکر میرود این است اجماع کرده اند
بر آنکه سیاهی که در زنان ستوده است چهار باشد یکی موی سر و ابرو و دویم
موی مژه سیم موی ابرو چهارم سیاهی دیده و آنچه سفیدی وی محمود بود
چهار است یکی سفیدی گونهٔ روی دویم سفیدی چشم سیم سفیدی دندان چهارم
سفیدی فرق سر و آنچه سرخی آن پسندیده بود هم چهار است یکی زبان دویم
لبان سیوم دهان چهارم کفل و سرون و آنچه گردی وی مطلوبست هم چهار است
یکی روی دویم سر سیم غبغب چهارم کفل و آنچه درازی وی محبوبست هم چهار است
یکی گردن دویم قد سیم ابرو چهارم موی و آنچه باید که خوشبو بود هم چهار است

یکی بینی

یکی بینی دویم دهن سیم بغل چهارم فرج و آنچه فراخی آن محبوبست یکی پیشانی
دویم چشم سیم سینه چهارم روی و آنچه تنگی آن مختار است یکی فرج دویم دهن
سیم سوراخ بینی چهارم شکاف دندان و آنچه کوچکی و لطافت آن مشتهی است
هم چهار است یکی دهان دویم دست سیم پستان چهارم پای بدانکه میباید که
سرش مستدیر باشد و اعضا و رویش متناسب و قدش در بلندی و کوتاهی معتدل
باشد و گوشت سخت بود و در فربهی و لاغری نیز میانه بود نه فربه و نه لاغر
لاغر که در کنارش نتوان گرفت و باید که گونه رویش یا سفیدی سرخی آمیخته
باشد و یا گندم گون سرخی آمیز و باید که اطرافش نغز و خوب بود و موی سرش
بسیار دراز بود زیرا که گفته اند که درازی موی از اوصاف مختار است و باید که
خنده اش تمکین باشد چه اول چیزی که زن دوستی مرد را بدان زیاد کند خنده
ملیح است و باندکی چشم اوعج و دندان افلج و ابرویش ابلج و کفش مرنج باشد
و باید که سخنش نرم و آوازش لطیف بود و استخوانش از گوشت بیرون آمده نباشد

وشبینیان گفته اند که ام ایاس دختر محکم شیبانی خوبترین زنان بود و متناسب اندام
که در صورت و اندام او کسی یافت نشود و در کمال حسن و خوبی ترکیب او و آنچه
از اوصاف حسن و تناسب اعضا بکثرت شهوت و قلت آن بر ایشان
حکم توان کرد از طریق فراست اما بعد بدانکه اهل فراست و تجربه چنین گفته اند
که چون دهان زن فراخ بود فرجش نیز فراخ بود و چون دهان کوچک بود
فرج نیز تنگ بود و اگر لبانش سطبر بود لبهای فرج نیز سطبر بود و اگر لب زیرینش
تنگ بود فرجش کوچک بود و اگر زبانش سرخ بود فرجش عظیم خشک بود و اگر
سر زبانش چنان بود که گوئی بریانست فرجش عظیم آبناک بود و اگر سر بینی
زن تیز باشد در جماع رغبت کم کند اگر زنخدانش دراز و کشیده بود جماع را
سخت دوست دارد و بر فرجش موی اندک بود اگر زنخدانش کوچک بود
فعلی بود و اگر بزرگ بود و گردنش سطبر بود و سرونش کوچک فرجش بزرگ
بود و اگر ظاهر دست و پایش بسیار پر گوشت بود فرجش بزرگ و بجماع نیک

واگر ساقهایش

واگر ساقهایش سطبر و آکنده و سخت بود شهوتش عظیم بود و از جماع سیر نشود و اگر بدن
گرم و لبهایش سرخ و پستانها و سرونش سخت بجماع عظیم راغب و اگر گونهٔ رویش
نیز سرخ و چشمهایش ازرق بود و شهوتش عظیم بود و از جماع نشکیبد و همچنان
اگر بسیار خندد و سبک حرکت باشد و همچنان اگر لیسر بود و سماع مشعوف باشد
و ازرق چشم باشد بجماع مولع باشد و همچنان اگر لبانش سطبر بود و تنگی لب
قلت شهوت دلالت کند و اگر چشمهایش اکحل و بزرگ بود بجماع مایل بود
ولیکن فرجش تنگ بود و اگر دوشهایش باریک و سرونش کوچک باشد
فرجش تنگ بود و اگر چشمهایش بیرون آمده باشد فرجش فراخ بود بدانکه
زنانرا در شهوت اصناف و طبقاتست و هر صنفی را از ایشان مرتبه ایست
در شهوت که نشاید الا از برای آن و ثابت نشود و قرار نگیرد الا بدان اما
آن اصناف را و آنچه هر صنفی را شاید از مردان و زنان یاد کنیم تا مطالعه کننده
را فایده بود و چنین گفته اند اهل حس و تجربه در احوال زنان که بحسب شهوت

پنج صنف اند اول متشحمه دویم رتقه سیم قعرا چهارم جوفا پنجم شفرا ششم متخفقه
دیگر و قعره و این اصناف لذت جماع نیابند الا بدانکه یاد خواهیم کرد اما
متشحمه زنیرا گویند که فرجش ممتلی باشد اینچنین زنی از مجامعت لذت
نیابد الا بقضیبی دراز که بنهایت فرجش برسد و اگر سطبر نباشد تفاوت
نکند از بهر آنکه امتلائی که از پیه درین فرج باشد چنین باشد از قضیب و سطبر سطبری
دراز بقول هندوان آنست که طولش دوازده انگشت باشد یعنی سه قبضه
و متوسط آنست که نه انگشت یعنی دو قبضه و نیم و کوچک آنست که یک قبضه و نیم
یعنی شش انگشت باشد اما رتقه زنیرا گویند که فرجش بهم آمده باشد و پیش
کم گشته بعد از آنکه فربه بوده و سست گشته از کمی پیه اینچنین زنی از جماع لذت
نیابد الا بقضیب سطبر و کوتاه تا آنچه از فربهی آن کم شده باشد بسطبری قضیب
بجای خود آید و ملامت تمام کرد و شیخ عبد الرحمن چنین گفته است اما
درین تعلیل که گفته است ظاهر است که کوتاهی قضیب را درین مدخل نیست

چه مقصود

چه مقصود بسطبری حاصل میشود و اینچنین زنی بغیر از قضیب سطبر لذت نیابد
اما قعرا زنیرا گویند که فرجش منقعر شده باشد بسبب استحکام یا افراط شق
یا عدم جماع و اینچنین زنی را تسلی نشد الا بقضیبی سطبر بزرگ که بمواضع
تقعر امتلی گرداند و بمواضع لذت برسد اما جوفا زنیرا گویند که جوانب
فرجش از گوشت خالی بود و لبهای او از یکدیگر دور رفته بیشتر اینچنان زنان
دراز بالا را افتد و این زن از جماع بر حوز دار نشود الا بقضیبی دراز و سطبر و
از غیر این اصلا تسلی نگردد و اینچنین زنی در حال جماع بد خو و زود خشم شود
بسبب آنکه مرد از گذاردن حق و رسانیدن بمواضع لذت او قاصر باشد
و اینچنین زنیرا که در مجامعت انزال نیفتد شفرا زنیرا گویند که دهن فرج و بن
فرج او در فراخی و تنگی هموار بود و مسافت شهوتش نزدیک بود و انزالش زود
افتد اینچنین زنی مرد را دوست دارد و اگر انزال مرد دیر افتد او را الم سخت
رسد و دردی مفرط حادث شود و از مرد متنفر گردد اما متخفقه زنیرا گویند

که گوشت دو جانب فرج کم شده باشد و گوشت نمانده اینچنین زن را زیرا آنکه تنگ باشد

و تنفانخنبد الا قضیبی سطبر بزرگ که مواضع تقعیر را ممتلی گرداند و بمواضع برسد آماده و فقره

زیرا گویند که از جوانب فرج گوشت کم شده باشد و لبهای فرج تنگ

شده و گوشت نمانده اینچنین زنی از مباشرت نیابد الا قضیبی دراز باریک خاصه

چون مایل باشد بدان جانب که گوشتش کم شده باشد الا هرگاه که بدان جانب میل

کند او را لذت حاصل نشود و انزال نخیزد اما زیرا گویند که دیوارهای فرجش

از بیرون سطبر باشد و از اندرون گوشت کم باشد و سست و شهوتش خشک شده

باشد بسبب قلت مجامعت اینچنین زنی از جماع نیاساید الا قضیبی سخت محکم و

بغیر از این از قضیبهای دیگر لذت نبرد اما زیرا گویند که فرجش از کثرت

رطوبت فراخ شده باشد و اندرونش سرد گشته اینچنین زنی از مجامعت

متمتع نشود و شهوتش حاصل نگردد الا بسحق زیرا که سحق ظاهر را گرم کند

و حرارت در اندرون اثر کند و انزالش افتد و مرد از چنین زنی لذت

نیابد و برخوردار نشود این است اصناف فرجها که ذکر رفت اما بباید دانست که

فرج زنان رومی پاکیزه تر از زنان دیگر بود و زنان اندلس بصورت خوبتر و خوشبوتر

و خوش جماعتر باشند و در محاوره مطبوع باشند و زنان ترک تابستان و پیچ سالکی

بجماع بهتر باشند و زنان الانی بهتر از زنان ترک باشند و زنان روس بلند

فرج باشند و زود رانند و بدخو باشند و ناسازکار و ناموافق و بدطبع باشند

و زنان سند و هند و صقلاب نکوهیده تر و زشت روی تر و بیعقلتر و بدبوتر

و گنده تر و ناپاکتر باشند و زنان زنگبار کور دل تر و زشت تر باشند اما

اگر ایشان یکی صاحبجمال افتد هیچ جنسی مقابل او نبود و ایشان نازک اندامتر

باشند از غیر ایشان و بمرد دوست تر باشند و زنان مکه خوبتر از زنان دیگر

باشند الا آنست که گونه روی ایشان همچون دیگران نباشد و زنان مصر

بسیار شهوت باشند و زنان حلبی خوش صحبت تر اند و زنان شامی معتدل

ترین زنان باشند و در استمتاع از سایر اصناف زنان بهتر باشند و زنان

نیابد

بغدادی شهوت مرد را بجوش کشنده تر و در مجامعت و عیش و عشرت بهتر باشند
و هر کسی که تسکین خاطر و حسن و عیش و عشرت و تمتع از خوی خوش و سخن شیرین خواهد که
بر در زنان عراقی بدست آرد و هر کس که فرزند جوید باید که زنان فارسی بدست آورد
و زنان عربی بهتر اند در همه احوال زمره زنان و از همه اجناس که ذکر رفت بدانکه
از زنانی که از ایشان تمتع توان شد بحسب سن پنج صنف اند دختری که
هنوز بالغ نشده باشد بالغی که جوانیش هنوز بکمال نرسیده باشد آنکه
تمام جوان باشد آنکه میان این سن و آن سن متوسط باشد آنکه
متوسط باشد اما طبعش چنان بود که بعضی چیزها را پوشیده ندارد
و شرمش اندک بود و هرچه از زنان و مردان ببیند متابعت کند اما
طبعش چنان بود که بعضی چیزها را پوشیده دارد و چون چیزی دارد بر
بر مرد خود ظاهر کند و نشستن را اول ظهور بود و اندک عزت شرم در جنبش
باشد و همچنین زنان نزار و ناتوان و ضعیف اما مایل بخلق باشد و طبعش

آن بود که

آن بود که شرم بر او غالب بود و متوذب بود و هرچه از عیوب ببیند بپوشاند و ظاهر
نکند آنکه جمله محاسن از و ظاهر شود و در سخن گفتن شیوه کرده بود
و در رفتار خرامنده باشد و همچنین زیرا که بهترین چیزی جماع بود و زاینده و دوست
دارنده شوهر باشد طبعش آنکه با بر و ملاطفت بسیار کند و نزد شوهر تملق
و چاپلوسی کند و مرد را بر مراد گرفتار کند و بخضوع و خشوع خود را نزد شوهر دوست
نماید و این وقتی بود که در موی او سفیدی آمیخته بود و گوشش سست شده و صحبت
باید کرد که هیچ مردی بیرون از این پنج قسم زن نخواهد بود و یا غیر از این پنج صنف
صحبت نکند چه هر زنی که از قسم پنجم بگذرد از وی هیچ لذت نتوان یافت
و در مجامعت او هیچ لذت نباشد و بر مزاج مردان از و ضرری عظیم تواند بود
بدانکه زنان بحسب شهوت و مزاج منقسم اند بسیزده قسم پنج قسم از ایشان
آنست که اشتهای جماع کنند و بدان میل و رغبت نمایند و غیر از آن چیز دیگر
نخواهند و پنج دیگر آنست که اشتهای جماع نکنند و رغبتی بدان نداشته باشند

وسیم قسم احوال ایشان مختلف باشند اما پنج قسم **اول** یکی آنست که تمام جوان
و متوسط باشد دویم زنی که کوتاه باشد سیم زنی که نزار باشد چهارم زنی که
سیاه چرده و کشیده بالا باشد پنجم آنکه شوهر ندارد اما **پنج قسم دویم** یکی آنست که
هنوز بالغ نشده باشد دویم زنی که کوتاه باشد سیم زنی که گوشت آور بود
چهارم زنی که کوسفید پوست و سست اندام بود پنجم زنی که شوهر ملازم دارد
و پنجم قسم آغوش نیاید الا بوس و کنار و مزاح و مناکحت و نشاط و جماع
او غیر معتاد بود اما قسم آخر که احوال ایشان در جماع مختلف باشند یکی آنست
که نو بالغ بود دویم تمام جوان سیم آنکه میانه بود اما آنکه نو بالغ بود چاپلوسی کنند
و اظهار عشق و مودت نمایند و او را بشهوت و جماع مایل گردانند و در
عین آن حالت رغبت نمایند و جوان تمام را هم اینچنین اما نو بالغ وقتها
جماع را کراهت دارد اما زنان میانه که ایشان را از مخالطه مردان حیا مانع نشود
وچون با او انس گیرند خود گستاخ شوند و با او بسیار بازی کنند شهوتش بجنبد

وبجماع

وبجماع میل نماید و باید دانست که بعضی زین دلایل این اقسام سیزده گانه
ضعیف است و بدانکه زنان در بطو و سرعت انزال به قسمند یکی سریع الانزال
دویم بطی الانزال سیم متوسط اما زنان دراز سریع الانزال اند و زنانی که درین
قسم معتدل باشند در انزال علامت انزال آن باشد که نشاط او کم شود و چشمهایش
همچون موش دشتی گردد چنانکه پنداری که خواب دارد و در وقت انزال رویش
منشنج گردد گویی با آفتاب مینگرد و انحالت مرد انزال افتد و وقت باشد که
لرزه بر اندامش افتد و پیشانیش عرق کند و مفاصلش سست گردد و از آنکه مرد
بگرد شرم دارد و نفسش متواتر گردد و رنگ رویش بزردی گراید و مرد را در آخر
تمکین دهد و بمرد بچسپد از شدت شبق و آنزنانرا که ازین حالت یاد کردیم هم
چیزی حادث نشود بطی الانزال باشد و چون انزال مرد و زن در یکوقت شود لذت
هردو در غایت کمال باشد و قواعد محبت و مودت مهربانی در میانه ایشان
بقدر قوت آن باشد بدانکه بعضی حکم زنانرا چون قضیب مردان بر سه قسم نهاده اند

بزرگ و کوچک و متوسط و از مردان نیز خیان و از زنان رنک و از ان مردان
کبش و از ان زنان

در باز نمودن که مجامعت در کدام روز محمود است و در کدام روز
مذموم است در هفته بشریعت و هم بحکمت روز و شب دوشنبه و شب پنجشنبه و
شب آدینه اگر روز و شب شنبه واقع شود بیماری پدید آید بحکم آنکه پادشاهی
آفتاب را بود و تدبیر جسد را احتراز باید کرد از سفر و علاج بیمار و ابتدای کار
اما روز یکشنبه پادشاهی آفتاب را بود و تدبیر عطارد را نیک بود سفر کردن اما
جماع کردن نیک نبود که تب سیم و چهارم پدید آید اما روز دوشنبه پادشاهی
ماه را بود و تدبیر مشتری را نیک بود مجامعت کردن و روز سه شنبه پادشاهی
مریخ را بود و مجامعت نیک نباشد و روز چهارشنبه نیز از مجامعت باید پرهیز
کرد که صرع و دیوانگی پدید آورد و روز پنجشنبه و آدینه بغایت نیک و پسندیده
باشد **فصل در آداب** مجامعت محمد زکریا گوید که فصلی از برای مجامعت

پسندیده تر از فصل بهار نیست زیرا که فصل بهار گرم و تر است و حرکت روح درین
فصل بیفزاید و اگر زیاده مباشرت کنند پس در فصل بهار اولی است تا در اعضا
سستی ظاهر نشود اما در تابستان گرم و زمستان سرد احتراز باید کرد از زیادتی
مباشرت که نقصان روح بود و خطا است و مرد باید که بداند که کدام شکل
ستوده است و کدام ناستوده و افضل مجامعت آنست که فاعل و مفعول شادکام
باشند و بوقت مجامعت یکساعت ببازی و لمس با یکدیگر مشغول باشند
تا هر دو یکدیگر میل زیاده کنند و ذوق موقوف انزال است پس اگر مرد را انزال
شود و زن را نشود زن بی ذوق ماند باید که در آغاز کار مجامعت زن را در کنار
گیرد و ایر خود را چند بار بر فرج او بمالد و ربع آلت را درون کند و همچنین کند
و نگاه دارد تا زن را انزال واقع شود بعد از آن چندانکه خواهد جماع کند و اگر طالب فرزند
بود جهد کند که انزال برابر افتد و در وقت انزال باید زن پشت بود و سرینها
بلند و مرد بر سر زانو بود تا لذت هر دو زیاده شود و از تولد فرزند امیدوار شوند

وبعد از انزال بزودی از هم جدا نشوند و ناستوده ترین شکلها آنست که بوقت
مجامعت زن بر بالا بود و مرد در زیر که قرحهٔ مثانه و احلیل و عقد البول و امثال اینها صعب
در آلت پدید آید و ورم گرده و مثانه و امثال این و نشسته مجامعت کردن خروج
منی دشوار شود و گاه باشد که ریش قضیب پدید آید و اگر ایستاده مجامعت کند
درد سرون حادث شود و منی دشوار بیرون آید و درد پشت و درد زانو و در گرمابه
شاید که خروج منی بسیار بود و درد گرده و زانو و گشتن سر و اوجاع مفاصل آورد
و با زن حایض نیز علت آورد و بیم کلف و برص باشد و در نفاس نیز همین حال دارد
و زن نارسیده ناستوده است زیرا که محل فرزند نیست و لذت کمتر دهد و با زن
بزرگسال نیز مجامعت کردن ناپسندیده است زیرا که قوت مردی قطع
شود و روی زرد گردد و پیری زود اثر کند و علتهای زشت از وی پدید آید
که مرد از آن زیان دارد **فصل** بباید دانست که شهوت در ماهها هر روز جائی
باشد از اول ماه تا نصف مرد از جانب راست و زن از جانب چپ

و نصف آخر

و نصف آخر بر عکس آن و شهوت زن **اول** ماه در بناگوش چپ بود **دویم** ماه در بغل **سیم**
در بازو **چهارم** در پستان **پنجم** در ناف **ششم** در زنخ **هفتم** در پای **هشتم** در
حلق **نهم** در میان دو پستان **دهم** در ناف **یازدهم** در گلو **دوازدهم** در شانه
سیزدهم در کمر **چهاردهم** در کف پای هر که خواهد که زن را با وی موافقت بود باید که هر روزی
ازین روزها که مجامعت کند این محلها را فراموش نکند بعضی را محکم بگیرد و بعضی را
ببوسد و بعضی را بمالد در حال نطفهٔ زن فرو افتد و شهوت او دیگر شود و دیگر
او کس دیگر نخواهد **فایده** در افزودن لذت مجامعت کبابه چینی عاقرقرحا و
موبزج از هر یکی دانگی مشک خالص نیم دانگ کوفته و بیخته با عسل پرورده معجون سازد
و بر قضیب مالد لذتی عظیم دهد **نوع دیگر** عاقرقرحا کبابه دارچینی از هر یکی دو دانگ
خورد بساید و با عسل نخیل پرورده معجون کند و بر قضیب مالد لذتی عظیم یابد
که صبر نتواند کرد **نوع دیگر** عاقرقرحا و موبزج را خورد بساید و با عسل صافی
کف گرفته بسرشند و بر قضیب مالند و یکساعت بگذارند و چون خواهند که

مجامعت کنند بدستارچه پاک کنند و مشغول شوند بیم بود که فاعل و مفعول دیوانه
شوند نوع دیگر قرنفل و زعفران و دارچینی و عاقرقرحا برابر و قدری مشک خالص
بیامیزد و بقدر نیم درم غلوله کند و نگاه دارد و در محل مجامعت در دهن گیرد
و لعاب آن در ذکر مالد چندان لذت دهد که شرح نتوان داد نوع دیگر دارچینی
کبابه زنجبیل برابر بساید و با شهد غلوله کند و بوقت حاجت یکی در دهن گیرد
و آب دهن در قضیب مالد و جبرا در دهن نگاه دارد چندان ذوق و لذت
دهد بجانبین که شرح نتوان داد بیم آن بود که فاعل و مفعول هردو بیهوش
شوند نوع دیگر عاقرقرحا و مویزج کهن برابر بساید و با شهد بیامیزد و بوقت
حاجت قدری بر قضیب مالد و خشک کند پس مجامعت کند چندان ذوق
دهد که شرح نتوان داد نوع دیگر کبابه را خورد بخاید و لعاب آن بر ذکر مالد
شوق بحد افزاید و عاقرقرحا نیز همین فعل نوع دیگر زهره خارپشت و روغن
زیت هر دو برابر زهره را در روغن بمالد و کرم کار دارد ذوق افزاید نوع دیگر

اگر خواهد

اگر خواهد که زن بدیگری میل نکند سقمونیا خورد بکوبد و با روغن بادام بیامیزد
و بر ذکر مالد و مجامعت کند بعد از آن بهیچ مردی بروی قادر نبود دیگر زهره
ماکیان سیاه با مردارسنگ بیامیزد و بر قضیب مالد جز او بهیچ کس دیگر میل نکند
خردل را نیک بکوبند و با روغن بیامیزند و بر ذکر بمالند و مجامعت کنند فعلی
عجیب و غریب کند نوع دیگر بادیان بریان کرده عاقرقرحا دارچینی زیر یکی کمثقال
همه را نرم بکوبد و آب بادیان یا آب بادرنجبویه بیامیزد و در جای آبگینه
کند و سرش استوار کند تا ده روز و هر روز پانزده بار بجنبانند و بعد از آن
بر ذکر مالد و صبر کند تا خشک شود بعد از آن جماع کند که از شوق هر دو بیخود
شوند و اگر زهره ماکیان سرخ یا سیاه که در وی رنگ دیگر نباشد در قضیب
مالد و با هر زنی که مجامعت کند جز وی دیگر نخواهد نوع دیگر چون خون بز نر
بر ذکر مالد و با هر زن که مجامعت کند مفعوله عظیم عاشق وی شود نوع دیگر اگر
خواهد که لذت یابد و مفعوله وی را دوست دارد و موقت تمام دهد قلفه را

خورد بکوبد و یکشب در شراب تر کنند و روز دیگر سیب درم روغن زیت دران
کنند و چهار درم تقل ازرق در بجوشانند چندانکه شراب بسوزد و روغن بماند و روغن عنبرا
در شیشه کنند و بوقت حاجت قدری بر قضیب مالند و مجامعت کنند معقول بغایت
لذت یابد **نوع دیگر** اگر خواهد که ذوق تمام یابد و محبوب او را دوست دارد
بستانند عاقرقرحا و میویزج و دارچینی و کبابه جمله را برابر بکوبند و با چهار شقاقل
عسل معجون کنند و حب سازند و مقدار نخود بوقت حاجت در زیر زبان گیرد
و چون حل شود بر قضیب مالد و مشغول شود ذوق تمام یابد البته **در ذکر داروها که**
قضیب را بزرگ کنند در بزرگ کردن ذکر و سخت کردن و زیاده نمودن
شهوت **داروی دیگر** که ذکر را بزرگ کند دو درم لسان العصافیر در شیر بز کنند
و ذکر را با آب گرم بشوید و بمالد و شب این طلا کند بزرگ شود **دیگر** حبی که
در دهان گیرند و مجامعت کنند قوت افزاید و لذتی عظیم دهد مصطکی رومی
یکدرم مشک تبتی یکدانگ قرنفل نیم درم خورد بساید و در حنظل پرورده

رابغشارد

بفشارد تا شیره ازوی بیرون آید و بدان شیره بسرشد و حب سازد بهر یک نخودی مقدار
در محل مجامعت در دهن گیرد و نگاهدارد و آب آنرا بر ذکر مالد **دیگر** که قضیب را
سخت کند پیاز نرگس عاقرقرحا میویزج زهره گاو ادویه را خورد بساید و در زهره
گاو معجون کنند و بر قضیب مالد آنمقدار خواهد که جماع کند **دیگر** فرفیون نیم درم عاقرقرحا
یکدرم مشک یکدانگ و نیم همه را خورد بسایند و با روغن خیری زرد بر قضیب
مالد باید که خیانتی نباشد جماع کند که متحیر بماند و تا ذکر با آب سرد نشوید خلاص نشود
نوع دیگر در سخت کردن قضیب بچه گنجشک که هنوز پر بر نیاورده باشند بر در خانهٔ
زنبور انگبین یا زنبور ابلق بزرگ بیاویزد و خانهٔ زنبور را بشولانند تا بچه
گنجشک را بگزند پس در ساعت بکشد و در روغن یاسمین خالص یا خون گرم در
افکند و بر آتش نهد و سر دیگ محکم کند چنانکه ازوی بخار بر نیاید و آتش نرم نرم
کند تا نیک مهرا شود پس گربا بی ریزد و بفشارد تا روغن ازوی بیرون آید
و بمقدار یک دانگ فرفیون بساید و دران افکند و روغن را در شیشه کند

و سرش استوار کند و در وقت حاجت پای بنیه بر سر چوب بچد و کف پا و انگشتان را
بیک چرب کند و کف پای بر زمین نهد آنمقدار که خواهد جماع کند تواند کرد
و چون کف پای بر زمین نهد تسکین یابد **نوع دیگر** در سخت کردن قضیب مورچه بزرگ
صد عدد و روغن بلسان نیم درم و روغن سوسن نیم درم مورچه را در وی افکنند
در فصل تابستان که آفتاب در سرطان یا اسد باشد و اگر روغن بلسان نباشد
روغن سوسن کافیست و در جائی که باد نزند هشت روز آن شیشه را در آفتاب
بیاویزد چنانچه همه روز آفتاب باشد پس در وقت حاجت پر مرغ بروی زند
تا چرب شود پس در کف پا و انگشتان پای مالد فی الحال و الساعة قضیب همچو سنگ شود
نوع دیگر بگیرد غوک بزرگ جاهی و مقعد او را محکم کند و مقدار سه درم سیماب
در دهن او ریزد و دهن او را محکم ببندد چنانکه مخرج سیماب نباشد پس از
اول تا آخر جمله زمستان در آفتاب اندازد تا خشک شود پس چون بداند که نیکو
خشک شده شکم او را بشکافد کتله بسته بود و تمام شده بیرون آورد و نگاه دارد

ودر وقت

در وقت مجامعت در دهن گیرد تا آنرا از دهن بیرون نیارد انزال نباشد **نوع دیگر**
یکبار موی دم اسپ و یکبار موی دم دراز گوش در راسته کنار مانند تسبیح بدرازا ببندد و بوقت
حاجت در بند دست راست ببندد انزال دیر شود و لذت تیز یابد **نوع دیگر**
موش بزرگ را گرفته زنده در تابه گرم اندازد و بریان کند بمرتبه که روغن
باز دهد و آن روغن را بر ذکر مالد قوی و سخت گردد **طلائی** که انعاظ قوی کند
زهره گاو نر و انگبین مصفی جوشیده با یکدیگر بیامیزد و از اول شب طلا کند
در قضیب و حوالی آن انعاظ پدید آید که شرح نتوان داد **نوع دیگر** اگر مغز سر خفاش را
بر کف هر دو پا بمالد جماع زیاده توان کرد **نوع دیگر** سپندان سرخ را با روغن
یاسمین بیامیزد و بر قضیب مالد سخت شود و مغز پنبه دانه با موم سفید بجوشانند
و روغن گل بروی اضافه کند و بر قضیب مالد قوی شود و نشاط افزاید **حبی**
که در دهن گیرد و وقت جماع افزاید علک رومی یکدرم مشک خالص نیم درم قرنفل
نیم درم بباید و بشیره زنجبیل پرورده حب سازد بمقدار نخودی و در دهن گیرد و ممکند و آب آنرا

فرو میبرد ونخود آب گرم بکرده رسیده باشد که قضیب همچون سنگ گردد **طلای دیگر**

زهرهٔ گاو و پیاز نرگس برابر خورد بکوبد و باز هرهٔ ببر شده و بر ذکر طلا کند سخت

گردد و عرق را گرم کند و فرو نشینند تا آب یخ نشویند **نوع دیگر** اگر سستی قضیب

از زمی بود علامتش آنست که پیوسته گداخته و پژمرده بود و دیگر وقتی که گرم گردد

و اندک سطبری در وی پدید آید اما سخت نگردد علاج پیه شیر بمالد نافع بود **نوع دیگر**

خصیة الثعلب قضیب گاو جوان خشک کرده تخم گزر و خایه گوساله هر یک از اینها

سه مثقال بود تا یکمثقال و این قایم مقام ماهی سقنقور است **نوع دیگر** خراطین را

در سایه خشک کرده خورد بساید و در روغن شیر بجنت کند و سه روز هر روز

بحمام رود و ذکر را با آب گرم بمالد تا سرخ شود آنگاه این روغن بر وی طلا کند

بعد از سه روز قضیب سخت شود **علاج** درستی کمر وظیفه و غذای خود از زرده تخم

مرغ خانگی تخم گنجشک و کند تا ترتیب کند و طریقه آنست که اول کند نا را

با قدری روغن گاو بریان کند بعد از ان زهرهٔ زرده ها را در ان کند با قدری

[illegible]

نمک و بگذارد که تمام بسته شود نیمرشت شود و بخورد و غلیه گوشت گوسفند

بخورد با پیاز و گندنا و دارچینی و خولنجان و زیره هم مناسب است بعد از ان

زهرهٔ گاو و عسل کف گرفته در یکدیگر سرشند و ذکر را چند نوبت با آن

بمالند که نعوظ تمام شود و اگر قوی تر خواهند قدری پیه گاو و بگداز و قدری

بیخ نرگس کوفته و عاقرقرحا مویزج با آن بیامیزد و بر ذکر مالد با هی خوب بکار

آید و امتلای طعام مستولی نشود باید که بسی طعام خورد **علاج** اگر مجامعت

نتواند کرد تخم تره و دار فلفل از هر یک نیم درم بخورد نیک شود **داروی دیگر**

آلت تناسل بزرگ شود مغز بادام حبة الخضرا جلغوزه دارچینی حب البلسان

فلفل سفید زنجبیل از هر یک پنجدرم و سه درم بلادر اضافه نماید و بکوبد تا نیمکوب آرد

شود پس با روغن زیت بیامیزد و بر کرباس کهنه طلا کند و بر آلت بندد

تا سه روز بعد از ان بحمام رود و کرباس از خود برگیرد و قطعا آب بخود

نرساند و سر آلت در روغن زیت نهد تا روغن بخود کشد و چندان

صبر کنند که عرق نشیند و عاقرقرحا بدهن خورد کنند و در دست گیرد و بر ذکر مالد
چندانکه سرخ شود آنگه باب گرم بشوید که بزرگ شود و مجربست نوع دیگر
پیاز کوهی بگیرد و فرفیون زهره گاو نر بگیرد در روغن گل پنجدرم جمله را طلا کنند
در شب و بامداد بشوید و چندان شود دیگر اگر کنند نه در سوراخ ذکر نهند
عظیم نافعست و مجرب صفت در معرفة داروی چند که محل مخصوص زنان را
تنگ گرداند نوع دیگر سک و زعفران و مشک از هر یکی برابر پس بقدر کفایت
شراب ریحانی بران ریزد و سه چهار جوش بجوشانند و پاره جامهٔ کتان
در شراب بیاغارد و نگاه دارد و یکشبانه روز بیشتر از مجامعت که فرج آنجا
تنگ گرداند و خوشبو کند دیگر بگیرد دو دانگی اقاقیا و سنبل و سعد و همه را
نیک بکوبد و با شراب بسرشد و به پشم بخود برگیرد دیگر بگیرد سک و قرنفل
و توتیا و مازو و استخوان سوخته از هر یکی برابر و با آب مورد بسرشد
و کتان پاره بدان تر کنند و بخویشتن بردارد نوع دیگر عاقرقرحا سک و

اثر

و شراب صاف نیم من مورد دانه پنجدرم همه را بجوشانند و در روی نشیند که بغایت
مجربست نوع دیگر بگیرد کرم دانه و مشک و عود از هر یک دو دانگ و همه را
نیک بساید و با شراب بساید و با پشم بکار برد بغایت تنگ و گرم شود نوع دیگر
که زن را بمنزله دوشیزه گرداند اقاقیا و لحیة التیس و زوی ناسفته پوست
پنج نی عود هندی فو دنج از هر یک پنجدرم همه را خورد بکوبند و با دو شراب
بجوشانند و به پشم پاره بکار برد بهتر ازین نباشد نوع دیگر بگیرد دانگی اقاقیا
و سعد و سنبل و همه را نیک بساید و با پاره پشم در شراب قابض تر کنند
و در داروها فرو برد و بخویشتن بردارد تنگ شود نوع دیگر که فرج را تنگ کند
پیه ماکیان و پیه بط و سرگین گوسفند و روغن ناردین و صمغ بادام از هر یکی
جزوی زعفران و مر از هر یکی ربع جزو همه را بروغن بگذارد و داروها را خشک
و کوفته بران افشاند و با پشم بخود بردارد بغایت گرم و تنگ شود نوع
دیگر که فرج را خشک کند بگیرد سنبل و مو و سعد و شب و برگ علیق خشک

ومازوی کبود از هر یکی جزوی وهمه را بکوبد و با شراب بسرشد و بخود نشین
بردارد که خشک وخوشبوی شود **نوع دیگر** زهرهٔ گاو در فرج گیرد بغایت تنگ
شود **نوع دیگر** پوست ترنج اقاقیا پوست انار شیرین مازوی سبز ناسفته
عود هندی از هر یک نیم درم جمله را نرم بکوبد و با شراب کهنه خمیر کند و پاره
پشم بران آلوده کند و بخود بردارد از همه بهتر بود و بدوشیزه گی برسد **فایده**
اگر دختری بکارت بباد داده باشد بگیرد مازوی سبز و پوست انار شیرین
از هر یک جزوی و همچو سرمه بساید و قدری اقاقیا اضافه کند و در فرج
ریزد تا پر و چند نوبت چنین کند بحال دوشیزه گی برسد **صفت دارو که**
زن آبستن شود مازو و شب هر دو برابر بساید و بخود برداشتن بردارد آبستن
شود **داروی آبستنی اگر** زهرهٔ گنجشک بر ذکر طلا کند و با زن مجامعت کند آبستن
شود اگر زنی که آبستن باشد پشم اسپ را سوخته بروغن بیامیزد و با پاره پشم
بخود برگیرد بچه ازوی جدا شود اگر فرج زن درد کند شیر خر بخود برگیرد مفید بود و نیکو
گردد تمت الکتاب

بسم الله الرحمن الرحیم

رنگ زرد قدری زعفران بغش کم تلخ باشد و رشتهای باریک دراز دارد یکدیگر
متفرق نه آنکه رشتهای سطبر کوتاه دارد بیکدیگر متصل بستانند ازان و هر مثقال
زعفران را با پنج سیر آب پاک در شیشه کرده سر آنرا محکم ببندد و سه روز در آفتاب
گذارد پس بر کوئی بیالاید و جرم او که چون کاه شده باشد بریزد و آن آب را
در قدح چینی کنند تا صاف شود و در طبقی چینی ریخته کاغذ را بیالاید و توقف
کنند که رنگ در همه اجزای کاغذ اثر کند آنگاه کرباس پارچه را بالای طبق
انداخته کاغذ را بالای کرباس افکنند تا بهم بچسپد و در سایه خشک کنند و هر چند
دیرتر خشک شود بهتر بود رنگ سرخ با بقم کنند و آن چنانست که بقم را ریزه کرده

یکمن

یکمن در آب بگذارند و آنگاه جوشیده گذارند که صاف شود و کاغذ را
درمیان آن گذارند تا ساعتی بگذرد برداشته در سایه خشک کنند اما این
رنگ زود متغیر شود و ثباتی ندارد و با آب شاه توت نیز سرخ میکنند
اما شکسته است و با آب لیسان افروز هم رنگ میکنند آنهم بقائی ندارد
از رنگ لاک خوب می آید طریق آنست که پنج سیر رنگ لاک را یک من
آب اضافه کنند و در دیگ سنگین و چندان بجوشانند که بدو سیر آید
پس صاف کرده کاغذ را بدان رنگ کنند و در سایه خشک کنند که خوب
می آید رنگ آل این رنگ پسندیده است طریق آنست که قدری معصفر را نرم
بسایند و در شالی یا در کرباس پارچه ریخته بجائی بیاویزند و اندک اندک
آب سرد بروی ریزند تا آنوقت که رنگ خود را همه بیرون دهد آنگاه در سایه
گذارند تا خشک شود پس هر یک گل معصفر را دو سیر اشخار سوده مانند
نمک بران افشانند و بسیار بمالند بعد ازان آب بروی افشانند گذارند

تا تمامی رنگها در ظرف بچکد آنگاه قدری آب غوره ترش یا سرکه کهنه یا آب
نارنج یا آب لیمو یا آب انار ترش در او ریزند و کاغذ را در میان رنگ
گذارند و بگذارند تا یک رنگ بگیرد و آن کمتر از شش ساعت نخواهد بود و بعد ازان
طریق خشک و درین باب احتیاط شرط است **رنگ کبود** این رنگ را بعضی
با آب نیل سیراب کرده کنند و بعضی بگلهای کبود اما این پسندیده نیست
زیرا که کاغذ را درشت و شکننده میکنند و طریق احسن آنست که در فصل تابستان
قدری تخم علف آفتاب گردان را در رکوی پاک شیره گرفته بپالایند چنانچه در رکو
و بعد ازان قدری نوشادر نرم سابیده در کوزه کنند و آب گرم در وی ریخته
بسیار حرکت دهند تا آن آب کف کند و در آفتاب نهند چند روز چون کوزه
از آب خالی ماند آن رکو را که برنگ آلوده است دران کوزه نهند و سرش را
محکم ببندند و دیگر روز در آفتاب بگذارند تا آن رکو رنگ جذب کرده را
بنهد و آنگاه چون خواهند که کاغذ رنگ کرده در سایه خشک کنند واگر

خواهند که رنگ کاغذ روشن تر بود آب را بیشتر کنند **در حل طلا** بعد ازانکه
استادان زرکوب از یک مثقال طلای تمام عیار صد ورق گرفته باشند ازان
اوراق چند عدد برداشته سریشم سیاه را بگدازند و اندکی ازان در کاسه چینی
کنند و دست را با آب گرم و سبوس بشویند و کاسه را با آب سریشم بیالایند
و زر را یک ورق در کاسه افکنند و با انگشت بمالند تا آنگاه که بتحقیق شود که چون
حل شده است و قدری آب پاک در کاسه کنند و دست و اطراف
کاسه را بشویند و سرش را بپوشانند و ساعتی بگذارند تا زر ته نشین شود
آنگاه آب را باید بتدبیر ابریزند و بقلم موی آن زر را بر طلا اندایند و کتابت
کنند و چون اندک خشک شود بسنگ یشم یا عقیق یا جزع جلا داده مهره زنند
واگر نتواند بسیاهی میل کند **حل نقره** نیز بهمین طریق بود و با آب صمغ غلیظ
نیز حل توان کردن اما از خاک و غبار بسیار محافظه باید نمود و چون زر و
نقره از کتابت کردن زیاد آید هر آب که در کاسه مانده باشد بریزد و کاسه

را با آتش خشک کنند که اگر زر و نقره بسیار در آب مانده تیره میشود و چون خواهند
که بار دیگر کتابت کنند همان طریق دو انگشت ابریشم با صمغ بمالند و کتابت
کنند **حل برنج** بگیرند قدری برنج مروی یا صفحه مس ایک را و بر سنگ آب
بسایند تا سوده شود و اندک اندک جمع کرده پس آن سوده را در قدحی
چینی کنند و نمک سنگ اگر گرم بشویند و چندان بگذارند که ته نشیند آنگاه
آب زیادتر را بریزند و بر ابریشم و با آب صمغ عربی همان طریق زر و
نقره بمالند تا حل شود و بدان کتابت کنند و چون خشک کرده به سنگ
جذع مهره زنند **حل لاجورد** وی از کوه بدخشان حاصل شود آنرا خوب صلایه کنند
و بشویند و سراب او را بگیرند و آنرا شمط خوانند و آنچه بماند بغایت
رنگین و شکفته باشد چون خواهند که بکار برند اول آنرا با آب صمغ خمیر
کنند و در کاسه بسیار بمالند و بعد از آن که خمیر کنند با آب صمغ عربی
بمرتبه رسانند که لایق و موافق کتابت باشد **عمل شنجرف** اصل او

ازگوگرد

از گوگرد و سیماب است از گل حکمت کوزه ساز زند و آنرا ابریزند و بهترین آن
در فرنگ و روم سازند چون کاتبانرا در مجلس خود بکار آید در صلایه آن
احتیاط شرط است اول خشک به سنگ بسایند و بعد از آن اندک اندک
با آب انار ترش صلایه کنند تا آنگاه که جرم نماند پس با آب گرم سنگ و دست
را بشویند و در کاسه دو سه ساعت بگذارند تا زیر آب گرد آید آبرا بریزند
و با قدر از خشت پخته آب نارسیده کنند که خشک شود پس قدریرا با آب
صمغ سرشته کتابت کنند **عمل زنگار** دو نوع میباشد یکی آنکه بمقداری توفال
مس را در ظرفی کنند و همانمقدار سرکه کهنه صادق الحموضت در آن ریزند
و در جای آب آویزند و چهل روز بگذارند پس بیرون آرند زنگاری بود خوب و لطیف
و نوع دویم از زعفران کو سفیدی گیرند بهمین منوال پس از ان زنگار قدریرا
بر کوبیده بیزند و در کاسه چینی کنند و با انزروت و آب صمغ حل نمایند
و هرچه خواهند بنویسند اما چون مدتی بر آید کاغذرا سوراخ کنند تدبیر آنست

که اندکی زعفران بآن ضم کنند تا پایدار باشد **در اداء آب مرکب ساختن** متقدمان
درباب آب مرکب نسخهاء عجب مجرب مرتب کرده اند و آنچه از همه بهتر
بود آنست که قدری روغن کتان خالص بستانند و از پنبهٔ نو فتیله ببافند
و اندکی نم کنند و در چراغ نهند و پر از روغن سازند و در گوشه نهند که باد
در و تصرف نکند و سبوی آب ندیده را ابن از سر آن بشکنند و بر سر آن
چراغ نهند تا آنگاه که دوده جمع گردد آن دوده را با پر مرغ در سفالی فراهم
آورد و در میان کاغذ کنند و محکم به پیچد و در میان خمیر گیرد و در تنوری
که هیزم تافته باشد در زیر خاکستر کنند تا مثل نان پخته شود و آن چربی که
در اصل طبیعت دوده ودیعت است بشدت حرارت آتش بسوزد و پس از تنور در آرد
و مقدار ده درم بکشد و صمغ عربی پاک سفید که اگر حبه در دهن گیرد در دم آب
شود و هیچ باقی نماند بیست درم بکشد و سه شبانه روز در آب جوشیده
سر کرده افکنند تا نیک حل شود و بکرباس سفید محکم بپالاید پس دوده را

بدان صمغ خمیر کنند و در هاون بسیار بکوبند تا بهم آمیخته شود آنگاه پانزده درم
مازوی رسیده میوراخ را خورد کنند بمچه جو و گندم و پنج شبانه روز در آب
کرده در آفتاب نهند تا تیرهٔ وی پاک بیرون آید و آنرا بر کوی بپالاید
و آب آنرا در دیگ سنگین کنند و با آتش نرم بجوشانند تا چنان آید که در
کاغذ نشر نکند پس پنج درم زاج زرکبرا بر روی صحیفهٔ مس پیدا کنند و با آتش دارند تا آن
کوگردی که در طبیعت اوست پاک بسوزد پس آنرا بگلاب حل کنند و اندک
اندک در سیاهی ریزد و پاره با آب مازو صلایه کنند چنانچه بقرار رسد و اجزای
مجموع بهم ممزوج شود آنگاه قدری آب حنا و آب وسمه و آب تخم مورد و گلاب
و عرق کاسنی و زعفران و اندکی کف دریا و صبر سوده و نمک سوده در وی
ریزد که هر یک خاصیتی دیگر دارند و این ترکیب عجیب و غریب است و هر کتاب
که بوی نویسند تغییر نمییابد و سالهای دراز پایدار میماند و این را مداد کامل طاوسی
خوانند و دیر غلیظ میشود اگر بمرور ایام و گردش شهور و اعوام و سنوات

وحرارت اندک غلظتی بهم رساند چاره آنست که اندک کف دریا و صمغ عربی
بگلاب حل کرده بدوات چکانند که بحال اول آید **نوع دیگر آنچه بهتر بود**
آنست که قدری مازوی رسیده را خورد بساید و در آب کند پنج روز بعد از آن
در دیگ سنگین بجوشانند چندانکه بقوام آید آنگاه قدری زاج کرمانی سوخته را
در آب بازو کنند و بهم بیامیزد تا سیاه گردد بس بپالاید و بدان کتابت کنند
اما نوشته را از نم نگاه دارد **نوع دیگر** که آسان تر است قدری از خشت
در تابهٔ آهنین کنند و بر سر آتش نهند تا زمانی که آتش در وی اثر کند و پاک
بسوزد آنگه بگلاب یا با آب حل کنند مدادی براق و روان باشد **نوع دیگر**
مدادی که خوب آید صمغ عربی دو چندان دوده نیم چندان کاغذ نیم سوخته
نیم جزو نیم جزو همه اجزا زعفران و بسیار صلایه کنند تا منحل گردد با سفیدهٔ
بیضه بسرشند و از وی قرصها سازد و در سایه خشک کنند و چون بکار آید
با آب حل کنند و بکار برد **نوع دیگر نظم** بستان درمی دوده پاک بی نم ∴

صمغ

صمغ عربی روغن کتان چهار درم ∴ مازو دو درم یکدرم از آن کی زاج ∴ وز هر گرش
فرو سای بهم **نوع دیگر نظم** هم سنگ دوده زاجست همسنگ هر دو مازو
همسنگ هر سه صمغ است آنگاه زور بازو **نوع دیگر** که یکی از شاگردان ملک
الکتاب جمال الدین یاقوت ترتیب کرده **نظم** دوده شش کن و هر یک
از صبر و نبات و صمغ دو زعفران دو نیل دو زنگار دو نیکو بسای
وانگهی این جمله حل کن با گلاب و آب مورد گرم کب ساختن داری هوس
اینست رای **صفت داروها** که موی را باطل کند و از بر آمدن باز دارد اگر خواهند
که موی باطل شود موی را بکنند و بعصارهٔ بنج که بفارسی بنگ گویند و افیون
و سرکه و شوکران هر یک جزوی بهم آمیخته و صفدع و مرغ زاری را خشک
کرده بسایند و با لعاب بزرقطونا بیامیزند و طلا کنند و بزر البنج را با سرکه
بیامیزند و طلا کنند **نوع دیگر** بگیرند قیمولیا و اسفیداج و ارزیز از هر یک جزو
و شب یمانی پنج جزو و همه را بعصارهٔ بنگ بسایند و طلا کنند و موی بغل را

به دراج آزموده است اول مویرا بکنند و طلا کنند ضعیف شود و باطل
گردد و لعاب بزرقطونا که ابر که خفیا بینی باشند باطل کننده است
صفت داروی که مویرا ابتدا آهک آب نارسیده و زرنیخ بالسویه بسرشت
یک دو وزن یکجزو آب کنند و بسرشند و ساعتی بگذارد تا آنکه طلا کنند و اگر
آهک بیشتر بود و زرنیخ کمتر روا باشد **نوع دیگر** اگر آهک و زرنیخ بالسویه در آب
بیزند یا در آفتاب بنهند و بپالایند و دیگر بار آهک و زرنیخ تازه
دران آب کنند تا چنان شود که چون پر مرغ بدو فرو برند فرو گ
بریزد پس اندکی روغن بدو بیامیزند و با آتش نرم بجوشانند تا آب
برود و روغن بماند آنگاه روغن را طلا کنند **نوع دیگر** بگیرند شخار یکجزو و آهک
دو جزو و زرنیخ زرد دو جزو و همه را در آب کنند و سه روز بنهند و
بپالایند و چهار یک وزن آب روغن بروی بیامیزند و بجوشانند
تا آب برود و روغن بماند **دیگر** اگر خواهند موی باز بر آید و ضعیف شود

آهک و زرنیخ

آهک و زرنیخ و خاکستر چوب بالود در افکنند و نیک بیامیزند و طلا کنند
و بآرد جو و باقلا و تخم جرجیر بشویند و اگر خواهند که پوست سخت را نازک کنند
بگیرند نشاسته گندم صد درم و آهک پنجاه درم و زرنیخ زرد بیست درم
همه بیامیزند و بسرشند و طلا کنند و ده درم آهک و دو درم زرنیخ را
در گشاب بپایند تا بنشیند و بپالایند و آن گشاب را طلا کنند و پس
بآرد باقلا بشویند **صفت روغنی** که موی سفید کند آرد کنجد باید روغنری
کنند و طغار را نگون بنهند و گوگرد در زیر او دود کنند و هر ساعت طغار را
بازگردانند و آن آرد را بجنبانند و زیر و زبر کنند چند نوبت پس از آن روغن ع
آرد بکشند و بکار دارند موی را سفید کند **اگر خواهند که موی سفید را** سفید تر
سازند ترب را بکوبند و شب بنهند و بامداد با انگبین بشویند یا با سکر و
و ترشی نارنج که سفید کننده است و آب برنج موی زرد را سفید کند
و ترب و برنج زردی دود را پاک کند و عرطنیثا نیز پاک کننده است

صفت داروی که موی را جعد کند آرد حلبه و بزر البنج سفید و مازو و سنک وآهک و مرداسنک برابر هم بکیرند و بسرشند و در میان موی کنند و بعد از یکشب بشویند که خوبست نوع دیگر مازو کرنازو و سوسن سوزن و برک سرو و حب الشعر جلب و کتیرا و کل خوردنی و آمله و مرداسنک از هر یک یکجزو و آهک پنجزو همه را باب چغندر بسرشند و بکار برند که موی را جعد سیاه کند آیدیم سرّ نیرنجات اگر خواهی که دزد دیده مردم پیدا کنی بفرما تا کان زدها را جمع کنند و لختی از آرد پیت جو بیارد یا کرمه و بعد دهمان و دزد پاره کرده در آنجا ریزند تو انکشتر خود را با بون در میان آن پاره ها پنهان کن و بکو هر یک قسمی بدارند و نزد تو آرند و تو چنان وانما که عزیمت میخوانم و چیز برا که سرکه ریخته نزد خود بکذار تا یکیک آن آرد یا کرمه را دران سرکه بریزند تا انکه بون دار در بریزند که بجوش آید با در آویزه و انکشتر خود را از ولیتان و بترسان که امشب خاک ریز خواهم کرد شاید که دزد دیده را از خوف بخاکریز بیندازند نوع دیگر ارین

رنباتر بکوییم بفرما تا پارۀ حبة السودا بیارند و بعد دهر یک ببیند و تقسیر اتخم هر غنچ یار کن و انکشتر در میان او بنه و بیرون شو و بفرما تا هر کدام قسمی از ان بردارند و نزد تو آرند تو آب در دست ایشان ریز تا چون بران ریزی که تخم بر غنچ درو بود در حال بروید پیدا رنک انکشتر خود از ولیتان و بازنکاه بفرما تا دزد دیده را بدهند نوع دیگر بکوی که روی همه دزدان سیاه بروید و امشب بخاک انداز دزدیدن را بیفکنید اکرنه فردا روی دزد در اسیاه میکنم روز دیگر بعد دهر یک از مردم بفرما مشتی خشت پخته بیارند و انکشتر خود را در میان مشتی کذار و پارۀ زاج سیاه همراه کن پس بفرما که مردم هم آن خشت ریزه دست بشویند آنرا که زاج همراه بود دست سیاه شود انکشتر از و بستان نوع دیگر بکیر چنبری و بعد دهر یک از متهمان و دزد کروهه بساز و یکی از آنرا از سرکین کوسفند بساز و انکشتر خود را در آنجا پنهان کن انکاه بفرما که هر یک ازان کروهها بردارند و نزد تو آرند و تو قدحی پر آب نزد خود کذار و هر چه

ارند در آب نداز انکه از سرکین کو سفند بود بر سر آب ایستد تو انکشتر از و ستان
نوع دیکر اکر زاج و مازو بهم آمیخته میان آرد کنند و انکشتر در آنجا نهند و بفرمایند
که متهمان و دزد هر یک آرد بیارند و در قدح پر آب که نزد او ست بریزند
انکس را که زاج و مازو بدست آید و دست او سیاه شود انکشتر از او ستانند
نوع دیکر بفرما که طشتی و خروسی بیارند و پارچه کاغذی را چیزی بنویس و بر کردن
خروس آویز و انکاه بکو که ای حاضران خروس را در زیر طشت میکذارم شما
یکیک دست در طشت نهید انکه دزد بود خروس بفریاد آید پس در خانهٔ تاریک
کوی بکن و خروس را آنجا برده طشت را بر بالای خروس بکذار و پشت
طشت را بدوده سیاه بمال انکه آید یکرا بو نست که دست بطشت کذارند
آن که بیکناهست بخاطر جمع دست بر پشت طشت نهد و دست او سیاه
شود وانکه دزدست نزدیک طشت نخواهد رفت و دستش سفید خواهد
نوع دیکر حجر سبز و زرد را بدست آرند و زبان از ایشان جدا کرده با نان

و نیز آمیخته کروهه سازند و بهر که کمان بیچ دارند بخورد او دهند که در حلق او
بماند نوع دیکر اکر خواهند بمردم چنان وانمایند که جن و پری حاضر سازم
بفرما تا پاره کل کوزه کران بیارند و لختی آهک آب ندیده با آن کل
تر در کوزه کن و سر او را ببند و اندک آب نیز در ان کوزه بریز چون
آهک آب بیند بصدا آید و خود نیز زیر لب کفتکویی بکنند و بکوید که پریان
جمع آمده اند و با ایشان در حرفم نوع دیکر اکر خواهی که چنان وانمایی
که پریان را در شیشه میکنیم بفرما تا شیشه بیارند و آب صاف پاک
در ان شیشه کن و پنج شش قطره از آب خربق در شیشه بچکان انکه بفرما که
در شیشه نگاه کنند همه صورت خود ببینند و پندارند که دیو و پریست دیکر کرد دم کوهی
ببایند و با روغن زیت در چراغ نهند هر که در مجلس بود بخواب رود دیکر
از مس چراغدان کنند و از پوست مار فتیله سازند و دو سه جا فتیله نهند
همه خانه پر از مار نماید دیکر از ابریشم و کتان فتیله کنند سطبر و بزرگ و خنبه جا

چراغدان نهند و دوکس بر زمین کشند و بانک بر ایشان زنند خایه نماید
که هر دو با هم شاخ میزنند و در جنکند **دیگر** اگر کندم را با کوکرد بجوشانند و بچینه
مرغان افشانند هر مرغی که بخورد بیهوش شود و چون روغن زیت
در حلق او ریزند بهوش آید **دیگر** اگر اندکی مرداسنک و زرنیخ با خمیر آمیخته
بخورد ماکیان دهند بیهوش شده بیفتد چون سرکه و آب سرد در حلق او
ریزند بهوش آید **دیگر** مرجومک در آب جوشیده را هر مرغی که بخورد
بیهوش کردد **دیگر** درد شکم نوشادر و با معجون کمونی پنجمثقال بخورند و
ضماد روغن بابونه و روغن کل کرم کرده بر شکم بمالند و غذا غلیه
نخود آب مرغ جوان **علاج** باز ایستادن خون حیض کل ارمنی و بیخ
انجبار مصری میان سرخ هر یک یکمثقال کوفته و بیخته با آب برک
لسان الحمل بخورد غذا برنج با سماق و کوشت بره **علاج** اسهال خون
و حرارت و تشنکی شیره تخم خرفه بریان کرده پنجمثقال شربت صندل

پنجمثقال طباشیر نیم مثقال بیخ الجبار نیم مثقال کل ارمنی نیم مثقال شربت
کرده بخورد و غذا شله کشنیز با نخود و شیره بادام بریان کرده اگر تب ندارد
خروس بچه را آش پخته بدهند **علاج** اماس خصیه خیار زنبر و چند بید ستر بعسل ممزوج
ساخته بدهند و تخم سیاه تال و کشنیز بهم سائیده طلا کنند شفا دهد باذن الله
تعالی **علاج** ورم مازوی سیاه اهک و خاک تخم خیار و موم و پوست انار
و شمشاد و نفط را بهم کوبیده بجوش و کف او را بمالند شفا یابد **اجزاء** دوای
جرب سیماب سرب مرداسنک توتیا و عنیداب موم روغن کل و زیت آمیخته
بهم جوشانیده بمالند که به شود **دفع** کرم دانه اگر طفل بود در مشته ترکی و برک شفتالو
با سداب صلایه کرده با زهره کاو یا ترشی در سر ناف طلا نمایند به شود
نوع دیگر در مشته ترکی با زیره کرمانی صلایه کرده با نار بخته ناشتا بخورند
نوع دیگر پوست و ریشه باریک انار تر تر اکوفته آب آن را صاف کرده شب
در زیر آسمان کذارند روز دیگر عسل اضافه کرده ناشتا بخورند والشفیات

پرهیز کنند **حب دشواری** وضع حمل بسه پاره سفال آب ندیده بنویسند و در زیر پای حامله نهند بعنایت الله تعالی آسان گردد

دح س
ط م ا
ن ف و

باید دانست که حبه و طسوج و قیراط و دانگ بحسب درهم فضی و مثقال ذهبی مختلف میباشد چه اجزای مذکوره از درهم کمتر از اجزای مثقالست **ارزه** که بفارسی برنج نامند مراد از و وزن دو دانه خردل بریست **شعیره** دو ارزه است **حبه** از درهم عبارت از سدس ثمن اوست که یکجزو از چهل وهشت جزو درهم باشد و از مثقال عبارت از دو شعیر است که چهار ارزه باشد **طسوج** از درهم دو حبه است و نیم که ده ارزه باشد **قیراط** از درهم دو طسوج است که شانزده ارزه باشد و از مثقال دو طسوج و نیم که بیست ارزه

صواب در تفسیر طسوج آنست [illegible]

دانق بفارسی دانگ گویند و آن از درهم دو قیراطست که سی و دو ارزه باشد و از مثقال دو قیراط و یکحبه که چهل و چهار ارزه باشد **تسّوسه** دو قیراط مثقال است **نواة** دو دانگ مثقالست و بعضی نیم درم فضی است **غرامابغین معجمه** از یکدانگ و نیم تا دو دانگست **عرمی بعین مهمله** وقیه است **کرمه شامیه** نزد بعضی یک غراما و نیم و نزد برخی سه قیراط و یکحبه **خرنوب** از مطلق و مراد یکقیراطست **خرنوب شامیه** چهار حبه فضی و سه حبه ذهبیست **باقلا** از مطلق و واز باقلای یونانیه مراد نیم درهمست **باقلای اسکندریه** نه قیراط است **باقلای مصریه** چهل و هشت جو متوسط است که یکدرهم باشد **ابولوس** نزد بعضی یکدانگ مثقالست و نزد بعضی یکدانگ درهم و یوحنا بن سرابیون گوید سه قیراط **اکسونافن** از مطلق و مراد هشت قیراطست و هرگاه در روغن مذکور گردد شانزده درهمست و از شراب پنج مثقال و نیم و از عسل سه وقیه و ربع و ثمن

وقیه درخمی نزد اکثر یکمثقال و نزد قلیلی یکدرهم و درهم را معرب از آن دانسته اند
جون از مطلق و مراد نه درهمیت جون نبطیه یکمثقالست جون
ملکیه شش درهمیت بندقه یکدرهمست و نزد بعضی یکمثقال ملعقه
در ادویه مراد یکمثقالست و در عسل چهار مثقال سامونابین محله یک عزا اما
و نیم درهمست اونفوس و ادویه یکوقیه اند قباسا و اذون هفت
مثقالند فلجیادین بقول دیسقوریدوس یکدرخمی و نیم است بردار
مانند ملعقه از عسل چهار مثقالست و از ادویه یکمثقال بردار صغیره
یکدرهمست جرجیر بجیم و رای مهمله دو ثلث مثقالست و نزد بعضی یک ثلث
جامای کبیر سه مثقالست حمصه سه درهمست خرما بخای معجمه یکدانگ و نیم
مثقالست خرمه بحای مهمله و رای معجمه قریب شش مثقالست و گویند
قدریست که کف دست را مملو سازد دینار یکمثقال و ثلث است کف
شش مثقالست و آنرا قبضه نیز گویند عمینا سه ربع اوقیه است

وسیعون دو مثقال و نیم است اوقیه که وقیه نیز نامند هفت مثقالست
استار چهار مثقال و نیم است و نزد قلیلی چهار مثقال و خجندی گوید
حذاق اطبا چهار مثقال دانسته اند ناطل و نیطل دو استار است و نزد
خجندی دو وقیه و در مفتاح الطب هفت مثقال سکرجه کبیره
نه اوقیه است سکرجه صغیره سه اوقیه است صدفه بوزن سکرجه
کبیره است طوله سه مثقال و نیم و سه قیراط است سنطون کبیر
سه وقیه است سنطون صغیر بوزن جوزه ملکیه است که شش درخمی
باشد قوالوس از روغن دوازده درهمست و از شراب یکوقیه و نیم درم
خمی و ثلث آن درهم نام در قدیم هشت دانگ بوده و در زمان
حد بشش دانگی شده که دوازده قیراط فضی باشد و طسوج بیست و چهار
و حبه چهل و هشت حبه است و آن نود و شش شعیره یکصد و نود و دو ارزه
میشود درهم ناقص که از درهم طبی مراد اوست عبارتست از چهار دانگ

نیم مثقال صیرفی و مثقال صیرفی عبارت از درهم تام جدیدیست مثقال
۱۴۴۰ ارزه
طبی یکدرهم ناقص و سه سبع درهمست و آن شش دانگی است که دویست و
چهل ارزه باشد و صد و بیست شعیره و هفت حبه و بیست و چهار
طسوج و بیست قیراط مثقال شرعی عبارت از درهم ناقص طبی است
که چهار دانگ و نیم باشد و آن وزن اشرفی دوبیتی و امثال آنست ا
درهم شرعی بقدر سه سبع از مثقال شرعی کمتر است رطل مراد از مطلق
او رطل بغدادیست که نود مثقال باشد و بدرهم صد و بیست و هشت درهم
و چهار سبع درهم که دوازده اوقیه باشد و ابن سراپیون گوید که رطل
عسل نسبت برطل شراب بقدر ربع زیاده است و نسبت بروغن
بقدر نصف و رطل شراب نسبت بروغن بقدر تسع زیاده است و رطل
مکی صد مثقال و مدنی صد و بیست مثقالست من از مطلق و مراد دو رطل
که بوزن ذهب یکصد و هشتاد مثقال باشد و بوزن فضه دویست و

پنجاه و هشت درهم و سبع درهمست من مکی یکصد و شصت مثقالست
من رومی بیست اوقیه است که صد و پنجاه مثقال باشد من مصری و
انطاکی شانزده اوقیه است که یکصد و بیست مثقال باشد من
اسکندرانی سی اوقیه است من نظری بیست و دو اوقیه است
و نزد شیخ رئیس یکصد و هشتاد مثقال قسط در کتاب شامل مذکور است که
از روغن پنج اوقیه است و از شراب هشتاد رطل و از عسل یکصد و بیست
رطل قسط رومی صد و پنجاه مثقالست قسط انطاکی یکصد و
سی و پنج مثقالست جوهین شش قسط است قسط رومی که نهصد مثقال
باشد دورق انطاکی هشت جوهین است که هفتهزار و دویست مثقال
باشد دورق مطلق سه رطل است اما نات از عسل دو رطل و نیم است و از
روغن یک من و نیم قوطولی هشت اوقیه است ابریق دو من است
و نزد بعضی پنج رطل طالیطون صد و بیست و پنج رطل است جره

مطلق او بیست وچهار قسط است ونزد اسرائیل چهل وهشت قسط جرهٔ
صغیره چهار قسط است جرهٔ انطالیقی چهل وهشت قسط است
جورق وجوسقا هر یک سه رطل اند قفین پیمانه ایست که بیست وپنجم
باشد وگویند بیست وچهار کیلجه است کیلجه یکمن وهشت ثمن من است
کیل سی وشش من است کیله سیصد درهم وگرایست مشربه
شش استار وربع است مکوک سه کیلجه است قنطار یکهزار ودویست — استار
اوقیه است وگویند آنقدار طلا است که پوست گاو از آن پر شود
مد پیمانه ایست بوزن دو رطل وربع که دویست ودو مثقال ونیم باشد
صاع چهار مد است وهر رطل نه رطل است اما اوزانی که در
بلاد عجم مشهور است من شاهی وآن یکهزار ودویست
مثقال است من تبریزی ششصد مثقال است سیر نزد اهل خراسان
پانزده مثقال است سیر عبارت از شانزده یک یکمن است پنجاه ثمن ویکمن

پانزده

پانزده نصف سیر است وآنرا
در اصفهان ده نار [illegible]
گویند

بسم الله الرحمن الرحیم

شکر و سپاس بی‌قیاس حضرت پادشاهی که ذات انسان را مدرک جمیع علوم و مرضعات گردانید و صلوات زاکیات بر روح مطهر صدر صفه صفا و بدر منیر سما محمد مصطفی صلی الله علیه و آله و سلم بر آنکه این کلمات عجایب از برای فرزند نوشیروان عادل ابوذرجمهر انشا فرموده بود و معنی آنکه مردم هر چه در دست یا در دل نشان کنند از روی این نسخه میتوان یافت البته البته بید آنکه

ارزوی کواکب پیدا کرده است

فلک اعظم

اهن برنج روی ارزیز مس سیم سرب زر

فلک مشتری

عنبر دار و ماشرا بهانی صندل کافور عود

فلک الزهره

طعام حسن آبگینه برگ چرم ناخن استخوان زنگار نان

فلک العطارد

الماس صوف گل شیم پنبه انگشتری تخم هیچ تریاک

فلک الزحل

کرباس جامه ابریشم جواهر پوست مروارید ریسمان کهرکیج

فلک المریخ

کاغذ موم میوهای چوب چرس بوی خوش موی تب کو

فلک الشمس

سرکین سبوس انکشت خاک ریک خشت سنک سوفار

فلک القمر

جانور یخ نمک شیرینی کوشت اهک سبزی سیر ذوقال

فلک اعظم

کل اکینه بوی خوش زر کهر یخ

فلک المشتری

کافور نی سبزی تخم چرم ریک جواهر ارزیز

فلک الزهره

کچ برک سرکین نمک پشم برنج شرهها چوب جامه

فلک الزحل

نان

نان کاغذ عنبر مروارید سیم استخوان پنبه سیر سنک

فلک العطارد

آهن اهک طعام هوس پر موی کرباس چوب تریاک

فلک المریخ

تنباکو مس پوست موم عود ناخن خشت انکشت شیرینی

فلک الشمس

ذوقال کوشت الماس خس خاک میوها صندل ابریشم زروی

فلک القمر

دارو مازنکار جانور سرب چرس انکشت هیچ ریسمان

ایکه از هر سری هنر داری مم درکف دست خویش زر داری مم

ایکه دشنام از تو تعلیم است مل درکف دست تو نهان سیم است مل

ایکه هستی قرین دولت نازم خ مس چه کار آیدت بدور اندازم خ

ایکه هستی چو جای دیدم عزیزم ی هست در دست تو نهان ارزیزم ی

ایکه جز استخوان نداری موی م ش درکف دست خود چه داری روی م ش

ای بفرمان تو زمین وزمان م ه درکف دست تو برنج نهان م ه

ای درت قبلهٔ زمین و زمن م د هست در دست تو نهان آهن م د

ای گرفته جهان به شیاری م ر درکف دست خویش سرب داری م ر

ای ز هیبت عدو شده محروم خ خ درکف دست خود چه داری موم خ خ

ایکه تاکی نه بینم بجهان خ ل کافذ است آنکه کرده پنهان خ ل

خ ی ای زعدلت شکفته گل در روی خ ی نی چه پنهان تو میکنی هی هی

خ ش ایکه عدویت همیشه اندر زیر خ ش درکف دست خویش میوه بگیر

خ ر ایکه با من کرم روا نداری خ ر جرس است آنکه تو نهان داری

خ م ایکه ذکر تو گفتگوی خوش خ م بوی خود بو بدانکه بوی خوش است

ایکه داری همیشه تو ادراک د د تو گرفتی بدست خود تریاک د د

ایکه داری بدست خود عاقال ر ش هست در دست تو نهان زقال ر ش

ایکه هستی تو در نظر نیکوی خ د بر زمین نه ز دست خود آن موی خ د

ای دلت پاک روی خوبیت تا کش ش ش بر زمین ریز دست خود ز آهنگ ش ش

ایکه بر سر زنامه گل داری ش ی ریگ در دست خود چه میداری ش ی

انجمن تو داده گل از رنگ ل س درکف دست خود چه داری سنگ ل س

ایکه رو برده عارضت زنخت س خ آنچه داری نهان بگویم خشت س خ

ایکه داری همیشه تو در مشت ش ر درکف دست خود مدار انگشت ش ر

ای بهر نکتهات بجبین ه صد تحسین ش ه با دبر ریش دشمنت سرگین ش ه

ای بداندیش از تو در افسوس ش ر چه نهان میکنی مکن تو سبوس ش ر

ای می مجلس تو آب زلال ش م بیش در دست خود مدار سفال ش م

ای مقام تو برج خورشید ل ل درکف دست هست مروارید ل ل

هه ایکه داری تو هوش داری برک ه چه نهان میکنی بگویم برگ

لی ایکه در دهر چون تو دانا هست لی درکف دست تو جواهر هست

لخ ای فلک پیش قدر او بنده است لخ بو لعبت اکنه داری اندر دست

لش ای شکفته بی عهد درست لش هست ابریشم آنکه درکف است

له ایکه داری زنهر سر بیچ له توکه داری بدست خود کج

خخ ای یار تو داری روی نیکو خخ در پیش خود چه داری شب کو

له ایکه گفته بعهد تو خامه له در دل خود نهان مکن خامه

لد ای برادر چرا کنی وسواس لد هست میگ بدست تو کرباس

لم ای مقیم درت قضا و قدر لم آنچه در دست تو هست گوهر

لد ایکه آفتاب آسمان داری لد درکف دست ریسمان داری

هل ای هوای همای عالم راز هل استخوان از تو بیش کسا ندانند

هی ای زخود بود داشته شرم هی درکف دست تست کو یا چرم

ای شده حاسد تو لم کردون هخ ناخن است آنکه کرده پنهان هخ

ای زبان داده چه توکس را هس چند پنهان تو میکنی جس را هس

ای شده سوسن سپهرت دام هد نیک نبود نهان مدار طعام هد

ای وجود تو زنامه برخوردار هر هست در دست تو نهان نگار هر

ایکه در دست داری آن مسوان هم کو مینا است بکنیه تست آن هم

ای شه در دل جهان محبوب خه آنکه نهان تو کرده مست چوب خه

ایکه بدخواه را زیان کردی دل بینه از کوشش جان ابر نکردی دل

ای سرا و از عز و جاه شرف دی تخم داری کرفته اندر کف دی

ای جهان سر بسر بفرمانت دخ درکف انکشتر لیت پنهانت دخ

ایکه داری در دل خود دا ن هل راست گویم بدست تو چون نان هل

ای توای در زمین همه مجبوث دد آنکه داری چراست کوی صوش دد

ای فلک بر در تو داشته پاس دش هست در دست تو نهان الماس دش

ده ای که تیغت سر از خصمت ده آنکه پنهان تو کرده پشم است

رم ای به باغ نشان من بلبل رم توز بلبل نهان چه داری گل

در ای که در دست دهر شیخ منت ۵ دست بکشا به بین که محبت منت

دد ایکه خاک در تو تاج سر است ۵ در ضمیر دل تو جا نور است

دل ایکه بار تو کرد کار بود ۵ سر آن به که آشکار بود

دی ای ز تو کار تو شده بالا ۵ سبز بستان چو سبزه صحرا

زخ ای که کانت همیشه اعیانست ۵ هست شیرینی آنکه پنهانست

دش ای درون تو مخزن اسرار ۵ کو نشت داری نهان بکن لبیار

ره ای ز تو در دل سها و سمک ۵ شور کم کن نهان مدار نمک

رد ای علم گشته در نکو کاری ۵ اهکنا آنکه تو نهف نداری

رم ای شده جای دشمنت ز نخ ۵ که روان در کفت گذارد یخ

عی ای مطیع تو قیصر و فغفور ۵ هست در دست تو نهان کافوری

ای ترا

ای ترا مشک بسحر و به بر ۵ هست در دست تو نهان عنبر یل

ای درت قبله گاه هر موجود ۵ در کف دست خود چه داری عود یخ

ای نکو دین تو خود احول ۵ هست در دست تو نهان صندل یل مگس

ای دل دشمن تو هست کباب ۵ بیش در دست خود مدار شراب یش

ای ز روی تو نور برده قمر ۵ چه نهان میکنی بگویم بر یل

ای عید عالم ابرویت ۵ در کف دست هست دارو بیت یل

مم
مم

اوّل

ایزلف سیاه تو چو زنجیر　　لعل لب تو چو شکر شیر

شیرینی شکر تو دارد　　در دست گرفته تو انجیر

دوم

ای سرو سهی قد گل اندام　　بی یاد تو نیست در دل آرام

از چشم خوشش تو گشت معلوم　　در دست گرفته تو بادام

سیم

مردم ز فریب چشم مستت　　در حلقهٔ زلف بند نشستت

دایم تو شکست خسته خواهی　　زردآلو گرفته دستت

چهارم

جانا تو رخ چو ماه داری　　از زلف بروسیاه داری

جانرا سبهای آن ستانی　　شفتالو ازان نگاه داری

۱

انجیل	زردآلو	نارنج	انگور
خربزه	نسرین	بادرنگ	قیترا
فندق	یاسمن	کشمش	قند
نرگس	امرود	سیب	سنبل

۲

بادام	زردآلو	خرما	انگور
آلو	بادرنگ	زعفران	نیرنج
انار	سیب	گل	قند
بنفشه	یاسمن	خاتم	سنبل

۴

شفتالو	نارنج	خرما	انگور
چیلان	قیترا	زعفران	نسرین
به	امرود	گل قند	قند
لاله	کشمش	خاتم	سنبل

۳

پسته	خربزه	آلو	بادرنگ
چیلان	قیترا	زعفران	نسرین
سوسن	نرگس	بنفشه	یاسمن
لاله	کشمش	خاتم	سنبل

۴۱

لیمو	فندق	انار	سیب
به	امرود	گل	قند
سوسن	نرگس	بنفشه	یاسمن
لاله	کشمش	خاتم	سنبل

پنجم

چشمان تو کافرند و مست / تقوی و صیام و زهد بشکست
مانند ترنج غبغب تو / نارنج گرفته تو در دست

ششم

تو تازه گلی و سرو بالا / لؤلوی تر از هزار لالا
شیرین چه کنی شکرنگارا / در دست گرفته تو خرما

هفتم

از وصل بتان شدی مهجور / در غصه و رنج گشته رنجور
من غصه و آن لب تو مخمور / در دست گرفته تو انگور

هشتم

ابروی تو هر دو گشته پیوسته بهم / قند لب تو با شکر رسته بهم
داری تو مگر با شکر زار مگس / پیش تو از آن گره تبه بهم

نهم

ابروی خوش تو ماه تابان / وین عارض تو گل گلستان
خربزه که نمیتوان داشت / دانند ز بوی آن بآسان

دهم

جانا تو بطالع همایان / بگذار مراد و دیده پرخون
خال از لب تو چاشنی برد / آلوست نهان بدست آلو

یازدهم

سختی دلم چو سنگ خاراست / وز غبغب تو خنک پیداست
تا کار سخن کنی بسر دم / در دست تو بادرنگ پیداست

دوازدهم

دندان تو با لب چو مرجان / یاقوت لب تو قوت جان
من در کف تو چه نکته هستم / در دست گرفته تو جیلان

سیزدهم

ای قامت تو چو سرو رعنا　　روی تو گلست و گلشن آرا
پیرای دلی شکستگان کن　　در دست گرفته قبیرا

چهاردهم

ای روی تو میکشد کمان را　　تو نیز کشیدهٔ عنانرا
بر روی تو زعفران انداز　　در دست گرفته زعفرانرا

پانزدهم

رخسار تو لعب رنگ چنین　　روی گلست تازه آیین
از بوی تو دارد آشنائی　　در دست گرفتهٔ تو نسترین

شانزدهم

چون روی تو هست ماه نیکو　　خورشید ترا غلام هندو
صفرا سکنی خواص دارد　　در دست گرفتهٔ تو لیمو

هفدهم

شد لعل لب تو با شکر قند　　بگرفته ز انفعال و قند
در دست گرفته از چه داری　　فندق بدنان تست مانند

هجدهم

ای دهنت چو خشگوار است　　یاقوت لب تو قوت دل است
در آتش غم بسوخت جانم　　در دست گرفتهٔ انار است

نوزدهم

بر روی تو هست حاجت زیب　　دارد نکهت خدا از آسیب
کوئی زنخت بسر از آن به　　در دست گرفتهٔ چرا سیب

بیستم

دلراکه ربودی از که و مه　　از ساغر لب شراب ده
بهبودی کار ما در آنست　　داری صنما بدست چه به

بیست و یکم

ازنیل سرشک تند چون رود   غرقاب از آن نصیب نامرود

اسرار نهفته شد هویدا   در دست گرفته تو امرود

بیست و دوم

ای بسته به پیش ماه و سنبل   آورده بسحر زار بلبل

هوش از دل عاشقان ربودی   در دست چرا نهان کنی گل

بیست و سیم

در زلف تو غنچ پای بنداست   در قید تر از و سمند است

صد شور لب تو کرده پیدا   در دست گرفته تو قند است

بیست و چهارم

گل نیست چو روی تو بگلشن   وز مهر تو مه شد بروزن

ایام گلست و موسم عیش   در دست گرفته تو سوسن

باشد

بیست و پنجم

باشد بقدت هوای هر کس   این دولت بندگی مرا بس

پاشان زلف تو شد زریم   در دست گرفته تو نرگس

بیست و ششم

این همدم عیش کامرانی   با نشی نشاط درمند دمانی

توی تو گرفته چون گرفتی   در دست بنفشه را نهانی

بیست و هفتم

رخسار تو رشک حور عین است   مه راز تو داغ بر جبین است

دانسته شد از حقیقت کار   پنهان بکف تو یاسمین است

بیست و هشتم

ای سرو بکف پیاله داری   چون لعل می دو ساله داری

اشک سر ام چو ژاله میشد   در دست نهان چو لاله داری

بیست و نهم

حسن و مه خود چو پیش داری   برقع ز رخ چه رو به پیش داری
زین بیش نهان مدار ای دوست   کمش بدست خویش داری

سی ام

ای سرو سهی قد خرامان   گل چاک زد است از گریبان
جنی و پری مسخر تست   در دست تو خاتم سلیمان

سی و یکم

دل از سر سوز درد بلبل   میگفت بباغ از غم گل
پر شد چمن از فغان بلبل   در دست گرفته تو سنبل

تم تم